



ڈاکٹر زاہر حسین لائبریری

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

JAMIA MILLIA ISLAMIA

JAMIA NAGAR

NEW DELHI

Please examine the books before
taking it out. You will be responsible
for damages to the book disco-
vered while returning it.

297.61

ALI

E DATE

Acc No. 131315

Rs. 2.00 per day after 15 days of the due date

[illegible]

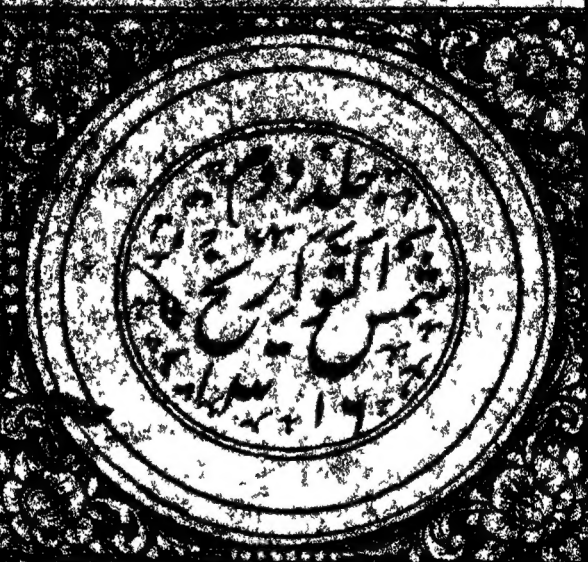
DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARI



131315

الحمد لله الذي هدانا لهذا...

بسم الله الرحمن الرحيم...



تأليف...

تأليف...

تأليف...

تأليف...

صفر	نام	مشهد	نام
۱۸	شیخ فریدالدین	۲	مولانا محمد سوم سہار الدین صاحب
۱۹	شیخ کمال الدین	۱۱	شیخ عبد اللہ بیانی
۲۰	شیخ جلال الدین	۱۲	شیخ نصیر الدین
۲۱	حافظ محب الدین	۱۳	شیخ عبد الفتوح عرف شیخ لاون
۲۲	حافظ احمد الدین	۱۴	مفتی حالی الدین الحافظ مفتی حال
۲۳	شمس الدین	۱۵	مولانا کمال الدین
۲۴	محمد الدین	۱۶	شیخ غلام احمد صاحب ہاشم خان
۲۵	شیخ جمیل الدین	۱۷	شیخ سلطان
۲۶	حافظ امین الدین	۱۸	شیخ حسام الدین
۲۷	حافظ زین العابدین	۱۹	مفتی ابوالبرکات
۲۸	شیخ تلج الدین	۲۰	مولانا محمد اسماعیل
۲۹	شیخ حبیب الدین	۲۱	محمد یوسف
۳۰	محمد نصیر الدین	۲۲	شیخ کرم علی خان
۳۱	حسام الدین احمد	۲۳	مفتی الفتح محمد مفتی محمد دوت
۳۲	فخر الدین شہاب الدین	۲۴	یدیع الدین
۳۳	محمد رکن الدین	۲۵	حسام الدین
۳۴	شرف الدین معز الدین	۲۶	شیخ رحیم الدین

نام	صفحه	نام	صفحه
چراغ الدین	۲۱	راحت علی خان	۳۴
قمر الدین	"	رایض علی خان فیاض علی خان	۳۵
نذیر الدین	"	رفعت علی خان	"
شیخ اصلح الدین	۲۱	کاظم علی خان	"
حافظ جمال الدین	"	مفتی عزیز الدین	"
حافظ رفیع الدین	"	اجل الدین	"
عزیز الدین	"	شیخ کریم بخش	"
غیاث الدین	۲۲	منشی فدا علی	۳۷
سراج الدین	"	حاجی منظر حسن	۴۰
حافظ نور الدین	"	منشی شوکت حسن	"
اکرام الدین	"	مفتی حمید الدین	"
شیخ مهر علی	"	محمد حسن	۴۱
حکیم بنیاه علی	"	محمد حسن علی حسین ظہور حسین	"
فقیہ الدین	۲۳	محمد حسین	"
شیخ شہادت علی خان	"	محمد صنیف فضیلت خان خدا بخش	"
مولوی شراب علی صاحب	"	محمد بخش حاجہ بخش	"
شیخ نثار علی خان	۳۴	حکیم مخدوم بخش	"
حکیم نیاز علی خان	"	نظام الدین رحیم بخش علم بخش	۴۲

صنوبر	نام	صنوبر	نام
۴۴	محسن علی	۴۴	محمد بخش
"	اشتم علی خان	۴۴	ماقله ایزد بخش
"	مرتضی حسن خان	"	دات علی
۴۵	وزیر حسن خان	۴۴	مساهه سرفراز النساء
"	شیخ الطاف حشمان بهادر	۵۰	مساهه نیاز النساء
۴۱	سرور حسن خان	"	شیخ حسن - شیخ اسمعیل -
"	اشفاق حسن دلد ار حسن	"	شیخ ابراهیم - شیخ - حکیم بخش -
"	عبد العفو خان عبد المجید خان	"	خدا بخش
"	محمد اعظم الدین خان	"	شیخ علی بخش
۴۲	محمد مرشد الخطاب - حکیم	۵۱	امام بخش
"	قوام الدین خان -	"	حکیم بنده حسن
"	حکیم رضی الدین خان -	۵۲	ابدا حسن
۴۳	حکیم فروز علی خان -	"	ناظر الحسن - حمید حسن -
۴۵	حکیم امام الدین خان	"	لیق حسن -
"	حکیم احمد رفیع عرف حکیم	"	ماشن حسن -
"	رمضان علی خان -	"	حبیب حسن حبیب حسن
۴۶	حکیم شتانی علی خان	"	محمد علی -
"	آغا علی خان -	۴۴	شیخ ناسم علی

صفحہ	نام	صفحہ	نام
		۱۰۶	حکیم حسین علی خان عسکری
		"	غلام علی خان -
		"	حکیم عظیم علی خان -
		۱۰۷	حکیم جواد علی خان -
		"	حکیم صادق علی خان
		"	سلطان علی خان
		"	ریحان علی خان
		"	حکیم ابو علی خان
		۱۱۱	حکیم محمد امجد علی خان
		۱۱۲	حامد علی خان
		۱۳۳	نواب علی خان
		"	محمد ساجد علی خان محمد زابد علی خان
			تمت

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا

الْحِكْمَةُ لَوْلَا بَكَرُ الْبُرْجَانِ مَا لَمْ يَكُنْ كِتَابُ سِتَابٍ لِأَجْوَابِ سِتَابِهَا
وَالنَّاسُ بِأَكْبَارِهَا يَهْتَمُّونَ

جلال شمس التواريخ

تصنيف لطيف اختر جمع فضائل مرسيه فرائض عظيم نواب عليخان نصاب سلمه الله
الواهب خلف الصدوق قمر العلماء وشمس الحكماء جناب كليم محمد عليخان نصاب صاحب
الازالت شمس اجلاله باز غفره

شوال ١٢٩٥ هـ

در مطبعه انبيصا منشى گلار سنه ١٢٩٥ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی محمد و آلہ الطاہرین أما بعد
 مخفی و مستتر ہے کہ ہر ایک کو اپنے اجداد کے حالات بیان کرنے اور سننے کا شوق ہوتا ہے اور
 شایعین تاریخ کو اسکے مطالعہ سے اطلاع پانے معلوم کر کے ایک عبرت و بصیرت حاصل ہوتی ہے
 لہذا میرے دل میں آیا کہ کچھ حالات اپنے بزرگوں کے تحریر کروں تاکہ اسکے دیکھنے والوں کو اول
 ہمارے اجداد کا معلوم ہو کہ خط وافی حاصل ہو۔ مولانا سماء الدین صاحب قدس سرہ ہمارے جد
 اعلیٰ زمانہ میں بطلول ہودی بادشاہ کے ملتان سے آکر سکونت پذیر ہوئے۔ شیخ زین العابدین
 عروت شیخ ادہن دہلوی جد مادر شیخ عبدالحق محدث دہلوی کہ حضرت کے مرید خاص اور مستفید
 با اختصاص تھے کتاب مصلح العافیین میں بعد تحریر اوصاف کمالہ ظاہر و باطن جناب مولانا فخر
 سماء الدین صاحب سے سرہ نسب تلمذ حضرت کا اس طرح تحریر کرنے میں۔ مولانا سماء الدین بن
 فخر الدین عروت شیخ احمد بن جمال الدین بن اسماعیل بن ابراہیم بن شیخ حسن بن شیخ کمال الدین بن
 شیخ حسن بن حبیب بن لوط بن محمد سلیمان بن داؤد بن یثوب بن ابوہریرہ بن ابی ہریرہ بن

مصحف حضرت زبیر بن عوام طاب حال جو انکے سوا کت لرا دات سے سرفراز اور مریدین میں ممتاز
کتاب سیر العارفین میں تحریر کرتے ہیں حضرت امام العارفین مخدوم شیخ سہار الدین قدس سرہ بن حضرت
فخر الدین عارف شیخ احمد بن مولانا جمال الدین سے

آن کشا بندہ در مقصود	وان نمایندہ در مبدء	لحجہ معرفت از دور موج
اخیر وز دین از او براوج	چون براہ صفا قدم کشاد	کلام برگام مصطفیٰ بناد
کیست جزوی بکلی بخوبی	کہ کند سوری بدرویشی	دو جهان نزد ہیبت والا ش
کستر از نیم دانہ خشمناش	گو ہر معدن صفات خدا	قطرہ از امیر گو ہر شش دریا
طاہر قدس راز لفظ فصیح	قوت دادہ ز دانہ شہج	تر ہر انس جان ز روی یقین
پیشوای سبل سہار الدین	چون دلش ناظر جالی گشت	زان نظر گنج لایزال گشت

آن مخزن حقایق و آن معدن وقایق و آن محیط حضور ہیبت آن بطسروالو ہیبت آن عنقاے
تاف قناعت و آن بیضاتے سپر ہیبت آن آسمان تمکین شیخ سہار الدین اگر چہ از جملہ شائخ
متاخرین بود ناما از رد علم ظاہر و باطن آثار جنبید و با بزید در اطوارش می نمود و در مدخل طر
طرفی عظیم داشت ہر علیی کہ نظر مبارک می انداخت سینہ اور ابجلی از امراض باطن پاک می ساخت
ذاتش بصفات اللہ موصوف بود و در کشف و کرامت معروف نظر شفقت او بر نعم و درویش
و بیگاد و خویش یکسان بود و فاش را بے تجدید امر معروف بالفاظ رشاد امیر بکلی از چاہ
منق سبحان و صلاح آورد سے روز شیخ محمد شیر شہاب خان فرمان نویس اہل در مجلس
حضرت در کہان درویش حاضر بود و فرست کہ اورا بیرون کنند حضرت از قصد فقیر دریافتند
در دیوار کہ ہو کس کردہ این بیت خواہ حافظ شیرازی بر زبان رانند **سہ** ہر طالب
یاد چہ شہاد است **چہ** ہمہ با خانہ عشق است **چہ** مسجد چہ کنش **چہ** بچہ و تاسعین بیت

در آن شب که تاسی مشهور بود و ماستی پدید آمدنی احوال سر بزمین نهاد و در یک گشت و تا
 رفته بود و ظهور صلیح در زبده یکی از مقبولان حق تعالی گشت نقل است از برادر حقیقی ایشان خیر
 شیخ مساقی از سن دوازده سالگی نماز پنجگانه ایشان فوت نشد و بود پدر بزرگوارش نشان بسیار داد و بود
 که چون این اختر بظان جابر شد نماز پنجگانه باید گزار و حضرت درون حجره کاف بر روی کشیده آن ستاره
 میدیدند و بروقت از حجره برآمده و بخندید و وضو نموده نماز پنجگانه میفرمودند و هم از حضرت مساقی بکنای
 میدادند که وقتی در زمان قحط خیم افتاد و غله خیلی ناپدید گشت وانه جاری چون دوازده و در هر نرسد
 در آن ایام اگر گاهی نیم سیر جوار بگندم دست میداد و آنرا جوشانیده و صند بر آب بر دم خانه میداد
 و صند خود بفرای می کشید و خود خاقه میکشید و اصلا این معنی بنظر نمی آید و هرگز در می ملک خود بگسلان
 با وجود آن که هزار هزار فتوح میرسید نصیب عثمان و فرزندان و مسافران گردانید این فقیر
 مدتها در ملازمت حضرت ایشان بود هرگز مالک نصاب در نیافتد و از مولانا عطار ارادت و انشعاب که
 از شاگردان حضرت است سماع دارم که در خطه ناگور عورتی صالحه ارادت بحضرت داشت او را
 ماده گاوسه بود شیر دار شیر آن ماده گاوسه و جنرات بهین حضرت آورد و در وقتیکه ایشان از ناگور
 بگجرات عزمیت فرمودند ماده گاوسه آن عورت را در دبر و بدنه حسن آن عورت گفت حضرت
 شیخ سمار الدین ماده گاوسه که قوت من بر شیر آن بود و گاه گاه بحضرت خبر میرسانیدم آنرا از د
 بر و حیرانم ماده گاوسه را بمن بایده رسانید این بگفت و نماز مشغول شد در عین نماز آواز حضرت
 رسید که اینک ماده گاوسه را رسید چون سلام گردانید دید که این ماده گاوسه در صحن نماز ایستاده است
 روزی که در ایام شتا وقت داشت دولتستان بوسی میسر گشتند دیدم که بر خفته بوشن جالس اند
 و طبق از کبچری پیش ایشان نهاد و تناول میفرمایند میسم کرده بهم کاسکی اشارت فرمودند که
 در خوردن این طعام زیاده در کار است افکار چیست گفتم بسرویدم چون با خود و در آن شب

در باغ تمامیم بخت تمام دروغی آن تلخ و بود آشام حضرت آن را بشیرین کامی تناول بنهوانند
نخل نوشتم نمودند نگار قدیم زبان درشت کشودم کرای شور بخت این تلخی و خامی در طعام
ایشان از بی پروائی تست حضرت معلوم نمودند که تلخی قهر من بجا ب او از تلخی روغن زیاده است
بسم شیرین فرمودند که من این سخن ریاضت اول در بیان آورده بودم و شما نیز قبول فرموده بودید
اکنون او را هیچ نباید گفت بگویم چنانکه آید ز چنانکه باید بجان الله چه حسن اخلاق است و چنین شماع
شد که پدر بزرگوار ایشان مرید حضرت شیخ صدر الدین راجو قال بودند و اگر چه حضرت مخدومی
فرموده بودند لانا حضرت شیخ سماء الدین بودند لیکن خرقه خلافت و ارشاد از حضرت شیخ کبیر الدین اسمعیل
داشتند و از حضرت شیخ استماع دارم که بعد رحلت شیخ راجو که پسر پدر من بودند روزی بملازمت
حضرت شیخ کبیر اسمعیل که ولیعهد آنحضرت بودند مشرف شدم و عرض داشتم که از کمال حضرت
مخدوم هیچ نقصان نپذیرد و اگر این ذره بمقدار را بر مهر و شفقت پرورین دهند از پیرانگی
بسعادت ارشاد استقرار بخشند حضرت بجواب فرمودند و اظهار تواضع نمودند که حضرت شیخ
فیض الدینی صاحب کمالست تر اید ایشان رسانم و خرقه بدانم من از غایت ادب مجیب نگشتم
بعد چند روز همان عبارت عرض نمودم باز حضرت همان جواب بتواضع و انکسار فرمودند آن زمان
از غایت اعتقادی که داشتم عرض نمودم بنای ارادت و محاطه سیری و مریدی بر ربط طلب
فرط محبت خوانند من این معنی بدست حضرت مخدومی مستحکم و مستقیم می یابم بجز و شماع این
کلام را در کنار گفتند و در حجره خاص برده تلقین ذکر فرمودند و بخرقه خاص شرف گردانیدند
و آن زمان بخاطرم گذشت که بعد ازین ترک تعلیم کتب ظاهر گیرم و بعضی بای باطن مشغول باطن
گروم این معنی که در دم گذشت فی الحال بدین شان مکتوف شد بر فور فرمودند ترک نباید کرد
و بعد از اتمام خواند تمام که اهل ظاهر و باطن از تو فایده گیرند بعد سالها این حقیر در ملازمت

و خدمت حضرت بود و بهینکه ظاهر و باطن مسکن می نمود و در روشن ظاهر و اخلاق آن حضرت شد
 اتفاق حیرت انگیز و نظم عبادت و مروت و عبادت یکا شدند سلاطین و بزرگواران پیش کن عالی و قاضی
 و زنی نبود و استماع و لدم از حضرت شیخ عبدالله پسر بزرگ حضرت که بیان حضرت شیخ و جلاله و احوال
 واقع شد از شیخ عظیم القدر بوده و ظاهر و باطن معرو و محرم بعد و است و سال رسیده بود
 حضرت شیخ سواد الدین است و پنج ساله بودند که در گجرات و زری بلاقات و در فتنه حضرت ایشانرا
 با د ب تمام قیام نمودند و به و زانو پیش ایشان بنشست با وجود آنکه میان این دو بزرگ هرگز ملاقات
 نشده بود شیخ احمد کمالات حضرت بنور باطن در یافته مصلاهی خاص گذرانید حضرت بنور باطن در نیاید
 قبول فرمود حضرت شیخ و جلاله بن احمد پسر حضرت ابو اسحق مغربی بود و مرید شدن ایشان بدین نحو
 که به حضرت شیخ احمد ملک اختیار الدین از امرای کبار سلطان فیروز شاه بادشاه دلی بود و در
 هیزده سالگی به حضرت شیخ احمد ملک مذکور فادات یافت و خزان و افرگداشت و در انعام از شیخ
 و امانت نمود و حضرت شیخ از جمالیکه داشت مردم دلی و سفاکی میگفتند قاضی و فسق و فجور شتر
 میبود و روزی سواره میرفت گذشتن بر در خانقاه شیخ ابواسحاق مطربی افتاد و شیخ به در خانقاه
 ایستاده بود شیخ احمد را دید و فرمود تا چند در بلاک فسق و فجور مبتلا خواهی بود و کلونی مقدار
 نیم شغال از زمین برداشته شیخ احمد رسانید بجز و تسامح این کلام شیخ احمد بهیون گشت
 و از اسپ بزمین افتاد و شیخ ابو اسحق سرزن برداشته در خانقاه آورد و در کعبه آب پس خورده
 در دوش انداخت شیخ به شیار گشت و بشرف معیت مشرف گشت و هر خزانده و شاهیکه داشت چنین
 حضرت آورده به سخنان رسانید و بانکه روزگار به تمام فطیعت رسیده و آنچه اکثر سلاطین بهندیده
 او شده و هرگز شیخ که گفته ائی نگشت الا آن منبره او نزدیک شهر احمد آباد است و بیشتر سلاطین
 گجرات و در پایان او آسوده اند این حقیر نیز در وقت مراجعت از این شهرت مشرف گشت

در ایامیک حضرت شیخ سارالدين در قصبه بایان که نزد یک تنه در آنست ساکن بودند داین روز پس
 بعد از شایع بهیت در سید و سلوک خدمت ایشان میگرد و روزی در پیش مجلس حضرت زاهد و مکتوبات
 حضرت عین القضاة گذرانیید به مطالعه در تعریف و شروع کردند و بر زبان مبارک اندک ذکر و ذکر
 در بخت غلظت او را استمدای طمانی بود و او اصلاً از حجره خویش بر نیامد و در بخت عیاش در رکعت
 حاضر گشت با شماع این کلام خطر و در خاطر گذشت که آیا شخص واحد در یک وقت معین در بخت عیاش
 چگونه حاضر شده باشد باز شنیدم و با خود گفتم که ازین معنی هیچ شبه نیست حضرت مخدومی بر زبان می آید
 آنقدر وقت ظهر از نذر در حجره دستک بر ندان حقیر خود داشت و مشرب گرفته در حجره و در آنجا بجز در آن
 در چهار گوشه آن حجره حضرت را جدا جدا معانیه نمودم بعد زمان همان یک مخدوم را دیدم و دانستم که
 که این اظهار از جهت آن خطر است که در دل گذرانیده بودم بر فور فرمودند که در ایشان را قوت
 تمثیل صورت است منکر نیاید شده و در ساعت چند جا در میان و چه در آبادان بهم ملاک شد
 و امید کلی از جانب منقطع گشته بود که حضرت ایشان را بچشم سر معانیه نمودم گوی به باشاشی تمامه برگ
 قبول بدستم میبهند همان زمان آن زحمت بصحت مبدل گشت از کمالات و مکاشفات و رویت خو
 تعالی و بشارت و اشارت نبوی که در شان ایشان بوقوع پیوسته اگر در علم آرم درین مختصر بگفته
 پس آن حضرت ایشان در علم ظاهر و باطن مستشار و مختار بودند علی الخصوص پس از آن حضرت پلنگ
 پیشه ربانی و سنگ لجه رحمانی شیخ عبدالهیایانی که توکل در ریاضت شصت سال بیک اسلوب
 و منزل در میان گذرانیده و سال تمام در پناه کاشانه نخریده و هیچ نازی بهیض و انهد و
 هر چه صائم بوده از برگ و دخت و میوه بیابان افطار ساخته هر روز یک ختم کلام الله لازمه بود
 اکثر گرد و پیش و شیر و پلنگ و سایر جانوران وحشی آرمیده و هرگز از یکی به دیگری مضرت
 نمیداد و پس از آن حضرت شیخ نصیر الدین بصورت و سیرت کرامت و پیراسته هرگز آن بزرگوار بخلاف

حضرت احمد رضا سلمه قدس سره مناجاده و غیره حضرت احمدی پسر شیخ عبدالرحمن در علم ظاهر و باطن مخصوص
عبدالغفور شیخ لایق ششوی حضرت محمدی در حیات والد و حضور این خرقه خلافت عطا فرموده و الا آن
آن نعمت در سیرت و باهر است و در صورت و ظاهر القصد این فقیر از سافرت بجزرت رسید یکا کشتن
و بعد حضرت شیخ عبداللہ بیانی ایشان را در نمودن آن حضرت اقامت بر بیابان کرده و این
در ولین در کاب بیابان می پیوست و هنوز از اسی بسیار قطع نشده بود که بجزرت محمدی عرض نمودم
که اگر اشارہ می بود من این راه نوزدم بدست لبس ایشان مشرف گردم هرچند که باشد پیش حضرت
بیارم بنشینم این کلام شادمان شدند و بکسوت خاص و مشرف ساختند و با انواع لطفه غنچه
و ناما شتیاق از درد فراق آن برگزیده آفاق فرمودند این بیت بر نامه ثبت فرموده
طاف صبر جانیست درین بحر طویل و قدمی زود دیند بر سر این پسر طویل و القصد این احقر مستند
گشت و زودم وقت چاشت یکا یک مراد پیش خود طلب نمود و گفت واللہ اعلم دیدار فرزندم شیخ
عبداللہ میسر گردد یا نه شکر آنرا خواهیم که از بس من جدا بشوید بر نماز جنازه من حاضر باشید بحضرت
شنیدن این سخن گری بسیار کار و داد سر بر قدم مبارک نهادم از آن پس یک هفته در استغراق
میبودند با هیچکس سخن نمیفرمودند و بمشاهده حق تعالی میماندند هفتہ ہم جمالی الاولی بود بعد ادای
نماز عشا چشم بکشوند و تبسم نموده رطلت فرمودند - و تاریخ وفات

مرشد الس و ملک شاه سواد الدین چورفت	ای جمالی بر سر بر عرش آمد گام او
هشت غلہ آمد بنام او اگر پرسد کسی	سال نارسین بگو هشت آمد به نام او

در حق حضرت ایشان بالا کوفت شمس و اقصی چند سال قبل از رطلت آن حضرت سلطان العالی
خواجہ قطب الدین بختیار ماقدر سر و الحزین در وقت قدیده بودند گوی بکناره حوض منکورشاد و اشارت
مینماید که جای شما اینجا است تنفره طهره ہم در اینجا گردید و محبت حضرت محمد دوم در حق حقیر زیاد بود

ولى الله امره وادناه شدم حضرت مخدوم همیشه در حق من وقت تجذیر ما بنور الله
 اسم الجلال الیاسا و اعانی اوارز قنا مشاهدت حاله و نور عینی بنور القاشه بر حمتك
 یا ارحم الراحمین و فیکله لربیت الله الشرف عادت رسیدم فرمودند که دو ماه سالها دمس که در خدمت
 تهنید بود و در فضل الهی با جایت تفرهون شده و در غرضه جابیم طاقت در پسین شده حضرت مخدوم را
 بچشم دیدم که کجوشی تمام را برگشت قبول میدیدند همان زمان آن خوف کمال شد روزی سلطان سلوک
 لودی سپر سلطان کند و دی انار المدبرانه نیز یارت مخدوم آمد خبر آوردند که سلطان شریف
 قید میون القس است فرمودند بیاید سلطان در آمد و سر در قدم نهاد و مقابل نشست چند
 ارشاد فرمودند سلطان و دیگر حاضران بگریه آمدند حضرت مخدوم سلطان را صلوات خود
 سلطان آن صلوات را پیر نهاد و راجعت نمود و در فصل حضرت ایشان سیارت با حضرت بلخی عطا و با
 بنمای و حضرت مخدوم علیه السلام آرداد و سلطان المحققین شیخ نصیر الدین سپر حضرت مخدوم حاضر
 بودند بر اندام مبارک بپیر بخندیدند معانه نمودند وقت ادای کمال انگشت شدادت ایشان کرد و چند
 الله اگر گفته ولادت بنایشان در دست و دو فاع حضرت مخدوم جادی الاوای الله
 تسعانه و جالی سلیمان بن کهنه بن که حضرت شیخ عبدالغفور سپر حضرت نصیر الدین سپر حضرت
 مخدوم قدس سره حضرت شیخ جمال السوی را که خلیفه حضرت فرید شکر گنجت در خواب دید
 پرسید که معلم حضرت شیخ ما شیخ سار الدین کجاست جواب فرمودند که شیخ ما در خدمت چهار سال
 میباشد و بنده را صاحب مد میباشد چنانچه علامالی مخاطب باجملا تا سار الدین قدس سره
 میفرماید پنجم ترا شمر دینی با چهار یار شیخ علی الحق محدث دهلوی کتاب اخبار الانبیا را از اخبارین گفته
 درین مولا تا سار الدین جامع بود میان علوم رسمی و حقیقی و لغوی و ورع از دنیا زیادت
 بر قدر نیاز محتاج اختیار کرده دی فرید شیخ کبیر است نیرو مخدوم و بنایان مسید لال الدین

و چون آمد به سمنان امر فرمود بجانده ستمهای آنکه علیه السلام از خدمت شیخ بر سر
 بر داشت بگویند و ترا خدا تعالی انعام کرد که از این خطاها بر توبه بزمان مبارک خود را در
 شیخ توبه بیا گفت و بر فراموشی عرض داشت که من در ای خود حاصل کردم و از شیخ استماع طلبیه
 عرض فرمود بعد از آنکه استغفار از سلطنت از وی بفرستم نمبر ملک بیا بیا بگری و اناده نهضت و
 هفت ماه در آنجا گذرانیده - جمیع تاریخ بنه الاصفها گفته بن قطع تاریخ و قات

سارالدین ولی سهروردی	که در ارض و ساحتش و کشتن	جواز حکم فرمود رفت سفر بست
تضامیخ نر جلیش بیان شد	اگر مناجات بگشت روشن	هم عارف متقی سالتش بیان شد

شیخ عبد الله بیابانی سپهر بزرگ شیخ سارالدین

شیخ عبدالحق محدث دهری کتابضا الاخبار بن تحریر کرده بن شیخ علیه السلام بیابانی بسجستان
 سارالدین از راه رفت بود بجا بن تبرید داشت در امتداد حال ترمج کرده بود و چون کتاب
 فی حضور ملک ذراع عبادت دید با اختیار از وی سفارقت کرد گویند که و در سخن ترک افتاد
 بنجو و کرده بود بر چه گفتی بعضیها نمیب گفتی خواهد آمد خواهد رفت گفتی خواهی آمد خواهی رفت
 در اول حال بی بود و در ظاهر شیخ نظام الدین ولایتی منزه مشغول بود گویند که و در وقت نماز
 غسل کرد و بجا بنستی با و خا حقه قوی را اسیر کرده بود و در آن میان جماعت از سادات ایزد سیر شده بودند
 در رفت و بجا بن گفت که سادات را بگذارد شاه گفته او قبول کردی گفت حرام باد سکونت دشمنی
 که نواد شاهان شهر باشی بعد از آن بمید رفت و باد شاه و بجا آنرا دید و چیزی باد شاه
 پیشکش کرد بگفت مرا بیا بنها کار نیست بجا فلان حکم ده که در فلان بیابان را جایدید
 دشمنی بن ندید و ظلم نکند هم در بعضی قریات مند و مقام کرد و الا آن بجا و هم در استجا

تاریخ
 سارالدین

[illegible]

ذکر شیخ عبد الغفور عرف شیخ لاٹون بن شیخ نصیر الدین پسر بزرگ شیخ نصیر الدین -
جناب علامہ شیخ عبد الغفور فاضل کامل عالم مامل جامع معقول و منقول مادی و معنوی
علوم ظاہرین و باطنین پدید بزرگوار اسکے شکر و اور علوم باطن میں مریاد و راستے ہی فیضیاب ہوتے اور مرید
نفسیت پرورد اصل ہیکر اپنے جد بزرگوار سے منصب غلات و خلعت خرقہ حالت حیات میں مولانا نصیر الدین
کے حاصل کیا بکربادشاہ اودنواب برہم خان خانم خانان و دیگر امراء واسطے تحصیل تاج و تہمت کرد و نشان
جناب روح کے مجلس سماع اور دیگر اوقات میں حاضر ہوتے اور کمال حضور و خشوع سے نمودار
دور انویسٹے تھے - +

عبدالعزیز دہلوی نے اپنی کتاب میں اس قدر لکھا ہے۔ اداستان شنیدہ شد کہ دیادہ از
چل عالم خیر شجر از پا جو و این شیخ عبد اللہ مثل میان لادن در جال خان دہلوی و میان شیخ
عزیز دہلوی و میان سید ملال دہلوی و دیگران بر خاستہ اند و ملا محالی سیرالواقین میں لکھتے
ہیں کہ حضرت شیخ عبد الغفر نے حضرت شیخ عبداللہ بن شہرہ حضرت محمد دوم سے سرفراز شیخ جلال

عبد الغفور

اور بعد اس حال حال مان کے دہلی کے مفتی مقرب ہوئے۔ +
 شیخ الاسلام مفتی صاحب نام خان پسرولا نا رکن الدین جہانگیر کے وقت میں منصب کا دو بار
 پانصد روپے دو و ہزار بائیس روپے کا تھا۔ عالم باعمل اور سپاہی نامی شیخ سلطان ابن
 الاسلام خان عالم دینی پربزرگار تھے انکے تین بیٹے تھے عظام الدین - عبد الغفور خان -
 شیخ حسن - شیخ عظام الدین عالم باعمل مفتی پربزرگار تھے اور شاہجہان کے وقت میں
 دہلی کے مفتی تھے۔ انکے تین بیٹے تھے ایک مفتی ابوالبرکات دردمحمد عظیم نعم نظام الدین
 مفتی ابوالبرکات اولاد دہلی کے مفتی تھے پیر سنہ جلوس عالمگیری میں دہلی کے قاضی مقرب
 ہوئے۔ قاضی عالمگیری کے جمع کرنے میں یہ بھی شریک تھے۔ اور قاضی مجمع البرکات
 خاص انکی تصنیف و طباعت ہو جلد اول کے ۳۵۳ ورق اور جلد دوم کے ۴۱۱ ورق
 میں خطبہ اور فاتحہ کن بہ کور کا اس جگہ نقل کیا جاتا ہے۔ +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نور قلوبنا لموحد بن نور التوحيد كالإيمان وشرح صدرنا للعالمين بقبول
 الإسلام والاحسان وأبغى أفراد العارفين بأعطاء المعرفة والإيمان والصلوة والسلام
 الأمان الأكملان على سيد المرسلين وإمام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله وصحابة أتباعه
 جميعين هداة طريق الحق ومحى علوم الدين أما بعد فلن العبد المترسل إلى الله تعالى بأقوى
 الذرية أبو البركات الشيخ حسام الدين بن الشيخ سلطان بن الشيخ هاشم بن الشيخ ركن الدين
 بن مولانا جلال خان المفتي الدهلوي نواد قاضي بصيرة وخص بأداء برئته يقول ما كان من
 الروايات ثقتنا مشرفة جمعة إجماعهم ألقوا فيها ورتبها ترتيباً بتيسير
 الإطلاع عليها في هذا المختصر المسمى بقاوى عجائب البركات حاشا لهم إجلالها محمد تتر

مقبوله مشهوره والكتب التي استخرجت الروايات منها الهداية والكنز
 والنهاية ونحو القدر وفناوى عالمكبر والكمافي والمخلاصة والمحيط
 البرقاني والمحيط السرخسي ومشرح الوقاية لابن الكارم وشرح جدي شهر مخضر الزماني
 والمقدون والتبيين شرح الكنز ومشرح الوقاية ونحو أشبه والمضمرات والتخذيذ
 وقسم مجمل البحر من ألفناوى لثامنا رجايبه وفناوى المراجعة وفناوى
 الظهيرية وخرائط الروايات وفناوى قاضي خان والسيراج أو فهاجر ومئة الصلى
 والجوهر الركن والجوهر النبوة وكنت العباد والشمس الفصل العامية وفناوى الجمادية
 وفناوى القراخانية والعراشية خزانة المتقين وجعلت ذلك المختصر تحفة محفزة
 سلطان الاسلام ظل الله على الانام حامي بلاد اهل الايمان حاجي انار بك
 والشيخان ناصر الشريعة ابو توبه سالك الطريقة المستقيمة باسط باطلا العدل و
 الانصاف هادم بناء الجور والاعتصاف ناصب علم الولاية في الافاق مالك مدبر
 الخلافة الاستحقاق الصادق نبينه في العلاء كلمة الله الخالص طريته في اجاء
 شريته رسول الله صاحب الفتح والمغازي الى الغرض في الدين محمد اوردك بيها
 عالمكبر باد شاء الغازی لانه الت اطراف الارض مشرفة بانوار معدناته واعصا
 الخيرات مودقة ببجائب رحمة اللهم امطر على العالمين سحائب فضالة انعامه وخص من
 العالمين بزيادة شفقتة واكرمه وارجو من اخواني وخلائي ان يذكرني بخير
 الدعاء وليشكروا لي بما عانيت في تأليف هذا المختصر من الكد والعناء وما توفيق
 الابالله وهو حسبي ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ثم اني قد فهِيت بوما بعد
 انقرا ثم عن تأليف هذا المختصر المسمى ببجائب البركات الى جانب مجمل المحت

والسکانت منهم المبرور الاسامی محمد یار خان بن محمد یار خان دار الخلافه شاهی
 ابرار مذکور عند اسم هذا المختصر بعض الروایات المندرجة فیها الحمد لله تعالى
 وقال فتان كان اسم هذا المختصر بحسب البرکات فهو استقبلیت وسمیت هذا
 المختصر فی ذلک الیوم هذا الاسم اللهم جعله موفیاً لحدیثه واولی برحمته وایامه

خاتمة

بسم بركات الله تعالى بكل سبع سنين هذا المختصر المسمى ببقارى مجمع البرکات بالبقا العبد
 الضعيف الخفيف الخجاف الى الله الفوق ابر بركات بن حسام الدين من ولد قنوة العلاء
 والفضل شيخ المقتدين مولانا جمال خان قدس سره الغريزي في يوم اناسم من شهر
 ذي الحجة في سنة اتم مائة وعشر الهجرية في الليلة العظيمة المحمدية دار الخلافه
 شاه جهان ابا جرسما الله تعالى من كل البكتا وارحمن كرمه من اسم ان ينعم بهذا
 المختصر ولدان الاعزان محمد اسمعيل ومحمد دولت وجميع طلبة علم الفقه حفظهم الله
 جل شاناه عن جميع الشرور والافات وفقهم الله بكثرة الخيرات والحسنات
 بمرمتنا النبي سيد المخلوقات امين - *

او تقام وجميع البرکات في دوله من كتبنا من بقارى من حسن حب بنس راوا با
 معبودين اور مولی رسا علی رسین نارین کے کتابت میں اور جاتو شکرت علی خودی علیہ
 کے بیان میں دوله من جلدینہ انم نے خود دیکھی ہیں علاوہ اسکے یہ تھا وی کثیر الوجود
 مولانا محمد اسمیل بن مفتی ابراہیم بركات فاضل اجل تابع معقول و منقول علی اعتبار
 لاہور کے مفتی محی پر منصف الحک و دہلوی و دہلوی سوار کا سوا اور بیا و شاہ کے
 مفتی میں شواہدوں نے زائد میں ہا دیارہ بارشاہ کے مذہب ابراہیم اختیار کیا تھا - *

حضرت میرزا محمد اسماعیل خاں علی دہلوی نے سرگودھا کا راور انتظام کیا
 اور بعد ازاں میرزا محمد اسماعیل خاں علی دہلوی کے وقت میں منصب انجمن اکیڈمی اور اکیڈمی
 خاں علی دہلوی کے وزیر و جاگیر و موصوبہ اور کئی دوسری خالص شی اور دیگر دیوبند
 کے شیخ کرم علی خاں ابن محمد یوسف انکو دہلی سے نواب شجاع الدولہ نے برادر صاحب شفق
 و گرم خاں علی دہلوی کے فیض آباد دہلیا ہوا اور پچیس ہزار روپے سالانہ کی جاگیر دی تھی
 نواب صاحب الدولہ انکو چاہتے تھے مذہب انکا بھی امیر تھانے ایک بیٹی تھی جسکی شادی شیخ
 اکرام الدین صاحب لدھی بدیع الدین سے ہوئی تھی۔ محمد نون المعروف بمضی محمد دولت
 ابن مضی ابو البرکات حنفی المذہب محمد بن محمد شاہ و احمد شاہ و عالمگیر خانی کے دہلی کے مضی
 تھے اور عالم باعلی جامع فروع و اصول حاوی مفعول و مفعول تھے علما و علماء نقیض کے
 ماہر تھے چنانچہ خواجہ میر دردانی غفرلہ مولوی روم صاحب پڑھتے آتے تھے تذکرہ اجماع
 میں لکھا ہو خاندان خواجہ میر دردانی دہلی میں باعث پیری مریدی کے نہایت معزز و محترم تھا۔
 علوم ربی سے آگاہ تھے درس شنوی کا کئی مہینے مفتی دولت سے حاصل کیا تھا۔ انکے تین
 بیٹے ہوئے۔ بدیع الدین۔ فقہ الدین۔ عزیز الدین۔ بدیع الدین حنفی المذہب فاضل
 تھے۔ درس فذریس میں معروف ہوتے تھے تمام عمر دہلی میں رہے باہر نہ گئے اور دنیا کی طرف
 رغبت نہ کی۔ انکے ایک بیٹے حسام الدین تھے دوسرا اکرام الدین تھے۔ حسام الدین حنفی دہلی
 تھے اور دہلی میں انکا انتقال ہوا اور مقبرہ میں جناب مولانا ساء الدین صاحب قدس سرہ کے درجہ
 انکے ایک بیٹے شیخ رحیم الدین صاحب تھے۔ شیخ رحیم الدین صاحب شاعر و محقق و
 صاحب کتاب و شاعر رہتے تھے مقرر ہوئے تین سال تک اس عہد پر رہے جب عہد کو تخفیف میں
 انکا خاں دار علی پانی پت کے مقرر ہوئے اور مکانات سکونہ پانی پت میں خرید کر کے وہیں

مرد و پسر ایک دوسرے کا اہل سنت و جماعت تھا فارسی محمد و کلمہ پڑھتے تھے۔ خط
مستطیل کے دستوں سے ایک کتاب گستاخ ایک ات دن میں بہت خوبصورت لکھی گئی
و کتاب محمد و مشعل و سلطان مشعل و سلطان مشعل و سلطان مشعل و سلطان مشعل
میں انتقال کیا۔ مشعل و سلطان مشعل و سلطان مشعل و سلطان مشعل و سلطان مشعل
ہوئے لکھ چار فرزند تھے شیخ فرید الدین شیخ تاج الدین شیخ حبیب الدین شیخ
اصلی الدین شیخ فرید الدین فارسی خوان مرد فقید پرورد شاعر تھے۔ اور صاحب غوجہ داری
صلح پانی پت میں بھدہ پرورد از نوی نوکرتھے۔ مذہب کا اہل سنت و جماعت تھا ایک سید فضل
لہستان بکلا انصاریان مشعل احمد میں نمبر کرائی اور تاریخ بنائے سجد ہی خود کئی تاج تھیں سجد

فرید الدین جو فقیہ اتھی	انہی خانہ اسلام بناد	موزکال رخسیر گشت	آئی بن جہا و تھانہ اکاد
-------------------------	----------------------	------------------	-------------------------

انکے میں بیٹے تھے ایک کمال الدین دوسرے کمال الدین تیسرے حبیب الدین شیخ کمال الدین صاحب کا مذہب
امامیہ تھا مرد خوش وضع خون چشاک خوش خورک تھے اول محمد رضا جات صلح پانی پت رہے۔ پھر
خانہ لگوے تحصیل بولوی صلح گورگازہ مفرورے۔ وہاں سے پیش پا کر خانہ نشین رہے۔ خانہ لگو
میں بمقام کرنل انتقال کیا۔ اور وہیں دفن ہو جو حد انکا موضع محی الدین پور میں تھا وہ بنام
محمد الدین پیر شیخ جلال الدین اپنے بیٹے کے ہیہ کر دیا اور باد صفت اعلان مذہب کے در بیان
شیخ کمال الدین صاحب شیخ جلال الدین صاحب کے کمال اتحاد و محبت تھی اور اس اختلاف مذہب کے
کوئی اثر نہ پایا۔ دونوں بہائیوں کے نہیں تھا۔ شیخ کمال الدین پابند صوم و صلوات تھے اور
بیکال وضو داری و نیکو داری اپنی زندگی پسر کی اور کوئی اولاد نہ لکھ پائی نہیں رہی۔ دوسرے
شیخ جلال الدین صاحب مذہب کا اہل سنت و جماعت تھا فارسی خوان تھے صاحب کمال الدین پیر
سنی یا واضح خود مذاق شریسی لکھو حاصل تھا علی ہی محمد۔ طرے سے جاننے تھے شیخ جلال الدین

ان کے محبوب حضرت کبیرؒ سے فی الجہد شوق کیا گیا ہی تھا اس سبب کہنے وغیرہ باطن
 کے لئے کبیرؒ سے کون سے پاس سے دماغ میں کیا کرتے تھے حضرت خواں کا کو سین تھا کبیرؒ سے
 حضرت علیؒ سے نابالغ کبیرؒ مشاہیر و دوسرے پیشرو کی مجلسوں سے حسن خدمت انکو عطا جانے لگا
 شیخ صاحب خواب کو رشتہ بنی ہوا وہ ایک سے عطا ہوا اور اکثر مقامات سنگین میں کافی کام لگایا
 و حسن شہرت و عزت ہوئی۔ اخیر میں ہشتناب ہو کر خانہ نشینین اختیار کی ششہ ۶۱ میں بمقام کڑال
 انتقال کیا اور اپنے تئافی درستان میں دفن ہو کر ایک مسجد آرائی دوسری کیا و ضلع دہلی میں شرک
 اعظم پر عیسوی موضع محوری دیہ زمینداری اپنے میں بنوائیں۔ اور ایک چارہ دربان میں مسجد تعمیر کروا
 و خانہ اپنے میں بنوایا۔ اور جلال الدین صاحب مرحوم نے اپنی حیات میں چند لمبے موضع بہتری پر گڑ
 تحصیل کرناں کی آمدنی سلاطین ایک سو تیس و پیر پر خرچہ کر کے زراعتی مذکور بنام ہناد محتاجان و
 بیوہ و یتیم و مصروف مرثیہ طبعیہ اسلامیہ دہلی دو ام کے واسطے وقف کر کے حبشری کرادی۔ تمدنی
 مذکور سال بسال خدمت جناب حکیم عبد الجبید خان صاحبہا و سچی جاتی ہو متولی اسکے حافظہ عبد الدین
 صاحب جلال الدین صاحب مرحوم میں۔ انکے دو بیٹے میں ایک حافظہ عبد الدین قرظہ شیخ
 جلال الدین صاحب مرحوم مذہب اہلسنت و جماعت حافظہ قرآن فارسی و اردو سخی متواضع چلے
 دیگر عددون ہزارہ کراہ دہلی انسپکٹر محکمہ پولیس ضلع کرناں الدین انکے دو بیٹے ہیں ایک حافظہ عبد الدین
 دوسرے شمس الدین دونوں درو صلح۔ دوسرے محمد الدین ابن شیخ جلال الدین صاحب مرحوم یہ مدرسہ
 کرناں میں قائم ہے انہیں تیسرے شیخ جمیل الدین صاحب ابن شیخ وزیر الدین صاحب مرحوم مذہب اہل
 اہلسنت و جماعت فارسی خواں بنزیرین قلم محکمہ پولیس میں عدد محرر کی بدرجہ دی انسپکٹری ہو چکے
 انکے دو بیٹے ایک حافظہ امین الدین دوسرے حافظہ زین العابدین بنزیرین پاکر خانہ نشینین ہے ششہ ۶۸
 میں عظام دہلی پہنچے انتقال کیا۔ حافظہ امین الدین ابن شیخ جمیل الدین صاحب مذہب اہلسنت

حضرت قادی خاندانہ نگار پولیس ایجنٹ صاحبزادہ امیر حسین علی کرائی میں جنابت ہیں۔
 خاندان میں صاحبزادہ قادی خاندانہ نگار پولیس جن محوری کے بعد انتقال ہو چکی انسپکری کا دیگر
 باقی فی احوال ضلع جالندھر میں جنابت ہیں۔ دو شیخ تاج الدین صاحب بن جانی شیخ رحیم الدین
 صاحب جمہور پشپار قادی خاندان سے اول ضلع پانی پت بعد ہندوستانی ملازم رہے۔ پشپار
 سربراہ ترین عوامی ضلع اور آباد سکونت پذیر ہووے ان مختار عام مسلمانہ خدیجہ ہوشیارہ نو اسحاق
 والی ٹوٹکے رہے انکے کوئی اولاد نہیں ہیں انتقال کیا دین دفن ہو گیا ایک مسجد اور چار قبریں آباد
 انکا بقیہ تمام سرائے میں موجود اور اسکی تحصیل انکا فرار ہو سبب شیخ حبیب الدین صاحب بن جناب
 شیخ رحیم الدین صاحب ہر قبیلہ پر درخشاں اخلاق قادی خاندان اول ضلع پانی پت بعد
 جمہوری وغیرہ پولیس میں ملازم رہے۔ بعد ہندوستانی نظارت مضفی احمد و مہضلع ادا آباد ملازم رہے
 دوکان ضلع کرائی میں استاد رہنا دار فرزند و شہداء دین انتقال کیا۔ احمد دین دفن ہو
 نہ سہا نکھا اہلسنت و جماعت تھا انکے دو بیٹے ایک محمد نصیر الدین دوسرے محمد پیر الدین محمد نصیر الدین
 ابن شیخ حبیب الدین صاحب نہ سہا اہلسنت و جماعت قادی خاندان خوشرو صاحبان و شوکت
 ملازمت پولیس ضلع کرائی میں بعد محوری و خشکی سے بدرجہہ پٹی انسپکری پہنچے تین
 سال کی ملازمت کے بعد بیاض ملاقا ہونے کا رازہ در دگر وہ بدخواست خود خوشیاب ہو
 فی احوال غازی نشین میں اپنی فوت بازو سے مکان سکنی بختہ بمقام باقی پت ملکہ کیا اور ملک
 بہت اولاد بستہ پورہ معرفت منشی منظر حسن صاحب رئیس مراد آباد ام اقبال ضلع مراد آباد خدیجہ کو
 اور کچھ اراکین ذریعہ بمقام باقی پت بھی خریدی انکے فرزند محمد حسام الدین محمد کن الدین و محمد شیخ
 و محمد الدین ہیں۔ حسام الدین احمد نہ سہا اہلسنت و جماعت قادی خاندانہ عقیل فہم ہیں عرفہ
 رہا بہت مراد آباد ملک کن میں منادی کی باب پوری مکہ میں انکے دو بیٹے فرزند ہیں

کر چلے ہیں مگر ہر گز نہ چھوڑا انہیں کے راہ صاحب کے دوسروں پر مامور کیا گیا اور ان کے
 وہاں اہم ترین ہے ۱۹ دھان مشہور ہے جو کوہ بھام بنام میں انشال کیا اور بانج میں مٹی
 سلامت علی صاحب کے دفن ہوئے ان کے ذرا مٹی باجی مٹھ من صاحب تیس مراد آباد ہیں -
 فقیر الدین بڑھئی ابو البرکات حنفی المذہب بانج تحصیل درس تدیس میں مشغول رہتے تھے -
 و بنا کے امور سے کچھ سروکار نہیں تھا - شیخ شجاعت علی صاحب بن مولوی فقیر الدین صاحب
 آدمی خوبصورت وجہ جو اسے صرف کچھ بڑھی تھی فارسی کی استعداد کامل تھی شاہ کھنڈ کی
 حالت میں وکالت کرتے تھے دوسو تین سو روپیہ ماموری پیدا کرتے تھے اور اسکو خرچ
 کرتے باعزت و قبیلہ پرور بہت تھے یہ ہما بنے تھے جناب حکیم رضی الدین خان صاحب کے
 ان کے کچھ طب بھی بڑھی تھی اور انکی صحبت میں شیعہ مذہب کی جانب زیادہ مائل تھے - اور کبھی
 دست کشا وہ اور کبھی دست بستہ نماز پڑھتے تھے - ان کے دو بیٹے ہوئے ایک مولانا نازاب علی
 صاحب دوم شیخ تار علی خان صاحب - +

ذکر مولانا نازاب علی

نام کا نازاب علی تھا چنانچہ ہر اول میں ہی منقوش تھا بلکہ اصورتہ نزاب علی
 اور بھی آپ کے ہم فریق کے دو تھے ایک سرور حشم من نزاب علی - اور دوسرا اللہ اعلم اجلی
 نزاب علی - جناب صوفیاں سمون کے ساتھ دستخط بھی فرماتے تھے مگر مہرین کندہ
 نہیں کرایا تھا کنیت انکی ابو البرکات اور لقب حضرت کارکن الدین محمد تھا البتہ بعد مراجعت
 صحیح عزیزی میں لقب و کنیت کندہ کرائے - و نیز صورتہ - ابو البرکات مکن الدین محمد شہزادہ

اس ہر کے بعد مستحقین بہ عبارت بھی زائد فرماتے تھے المدعو نزاب علی اور تولد آپکا
 تمام کھنڈ مشہور ہے جو اسے تاج تولد بر خوردار ہے جو آپ کے والد بزرگوار نے

سے
 محمد حسن ابن منصفی

ذکر مولانا نازاب علی

کئی ایسی روایتیں ہیں جو ہم نے کتب صرف و کلام میں مذکور صاحب کے شیروں اور حوالہ دہانہ
 اور ہم ادب مولوی ظفر علی صاحب سودا کو سے حاصل کیا اور ایسی خلیل مولوی اسماعیل صاحب کے
 اور مولوی مفتی محمد شفیع صاحب کے ہونے کی اور علم حدیث کی سند کے مندرجہ بالا سراج صاحب سے
 حاصل کی بانیوں پر محرم ۱۲۵۷ھ کو سند دیلے تیس کی دیوں کو میرا بیکر اسطے سے کہ وہ
 بہت کم ہے سب کا خراج اپنے ذمہ گوارا کیا انہا سے راہ بین جا بجا شیعوں نے جو نہیں کہیں
 نہ لفظ ہی پیش کیا مگر آپ نے نقد کسی سے نہ یا صرف دعوت ہی قبول کرنے سے اور فرامانے
 کہ میرے پاس ارادہ کافی وافی ہو کچھ حاجت نہیں ہو قریب بندہ سولہ ہزار روپے اس قدر
 صرف کیے بعد مہاروت جب کانپور میں تشریف لائے تو حافظ شوکت علی صاحب سندیل سے کہاں نہ گئے
 و نشان واسطے استقبال کے تشریف لگے و علی ہذا القیاس جناب حکیم بندہ حسن صاحب ہی مقام کھنڈ
 سے واسطے استقبال کے کانپور تک تشریف لائے بعد توقف دو روز کے اخیر شوال ۱۲۵۷ھ میں دہلی
 سندیل پہنچے جب پانچ چوبیس کا فاصلہ ہر چودہری حشمت علی صاحب مع جلد و سا سندیل قریب
 سو سات سو اشخاص کے استقبال کے لیے تشریف لائے اور داخل سندیل کیا جناب مدد و تبرکات
 و شبہات عقیق البحر وغیرہ اپنے ہمراہ اسقدر لائے تھے کہ اور حجاج کم لائے بن سب کو علی قدر
 مراتب تقسیم فرمایا اور جو کلام اللہ بھیجی سے ہمراہ لائے تھے وہ بھی تقسیم کر دیے اور شجرہ باج کیے
 عقیق البحر کے جناب میں قیمت نے ایک کشتہ چودہری حشمت علی صاحب کو دیا اور ایک خانہ
 محمد شوکت علی صاحب کو دی تاریخ ۱۲- صفر ۱۲۵۷ھ ہجری یوم جو ہر مقام محمد آباد ضلع اعظم
 آجکا انتقال ہوا وہ دن انتقال فرمائے کہ وہ جو یہ سبے کو جناب مولانا محمد مدد و بنام روضہ ضلع
 غازی پور تھلا سے نہ ہو واد بیکارگی طول کیڈ انٹہ اندہ ہو گئی اور ساجد اکبر روضہ کو پیش
 ہوا اسوقت علیہ اور محمد مرعزی کیا کہ مقام محمد آباد میں ایک اچھے طبیب نے جناب حکیم زین الدین

صاحب کائنات ان شوق لیجئے اور معاملہ چکے ہر جہاد و فوجیہ سے انکار فرمایا
 جس سے ان کا غم و غصہ نہایت کثیر ہو گیا کیونکہ ان کی ہمدانی ہوتی ہو اسی جگہ ہر جہاد
 ہوتی ہو اور میں سرزمین میں انسان کی روح کا بغیر ہر نگاہ ہر اسی جگہ ہوتا ہر کار و کار ناپا ر ہر
 کار کا ہونا منظور فرمایا چند ہی علاج حکیم صاحب موصوف کا سہاگر انکا علاج ہی ترخہ ہوا انکا
 بیماری میں ایک کدورت عجیبہ ظاہر ہوئی کہ جب حکیم صاحب موصوف کے علاج سے فائدہ نظر
 نہ آتا تو حاجی عبدالغفار صاحب مالک درویش سسرہ سنے ایک دل و طبیب کسی نصیب سے واسطے
 معاملہ جناب موصوف کے علم ابا اپنے صورت طبیب کا معائنہ فرمایا بعد ائذ یہ جانے طبیب کے فرمایا کہ کیا
 دوا کر کے انکے جہر پر جو دردنی چہانی ہوئی ہو آج ہی مر جائینگے باوجود اسکے کہ اس نصیب میں
 ہیضہ بالکل نہ تھا مگر شب ہی کو حکیم صاحب نے ہیضہ کیا اور صبح کو انتقال کیا جب بیمار نے شدت
 کی تو آپ کے ایسے کلمات ارشاد فرماتے تھے جیسے کا طین فرمایا کہ تو نے ہن وقت شہدات
 نزع میں ہائی طلب کیا اور پیکر فوتار گہرا ای ملک بھاموی بعد زوال آفا بیہ فون ہوئے منشی
 شیخ اکرام صاحب نے ایمان محمد آباد و طلبہ و فقراء و خاندان کو اطلاع کی قریب با پنج سو چوبیس مسلمان
 آدھ کچھ شریک فون ہو کر اور مولوی محمد صبیح غازی پوری ہی اس وقت محمد آباد میں ہو کر جہاز کا منہ لٹا کر
 اور اطراف و جوانب کے زمیندار و مسلمان اس کے جمع ہو کر اور برابر مزار یک شہید کے مہ فون کیا اور
 تقریبی مجرب کچھ ارشاد کے تمام ہر اور رادہ تاریخ وفات حالت حیات میں اپنے اپنی زبان سے
 نقل فرمایا تھا اور خادم مزار کا امام شاہ فقیر ہے اور جناب مولانا محمد و کثرت و وفات
 انکا وہاں فون میں معروف ہے نے کوئی وقت کتب میں و تدریس سے خالی نہیں رہتا باوجود
 اسکے کہ تہذیبیات کی علم معقول و منقول و دیگر علوم میں بہت سی میں چہاچہ حال اسکا غریب و محتاج
 دل سے راضی و مہربن ہو گا مگر کسی شاگرد و معتقد سے نکالنے میں و ایات و عمل و راست

کتاب کے دکنوں میں مسوات کے بار جو ایسی حدیثیں لکھی گئیں جن میں چاروں امور
 مختلفہ تصنیف میں نہ مل سکتے تھے اور محمد ابی الغنیف کے بعض کتابتیں بھی لکھی گئی تھیں
 اور جو مستفادات اکثر بلا دور و نزدیک سے آپ کے پاس آنے تھے اور ان کے جوابات
 خود فرمائی گئے وہ بھی بہت میں بعض کی نقل حافظ مولوی شوکت علی صاحب کے پاس کی جو رحمت
 کی ہوئی موجود ہو اور اکثر بسبب عدم التفات اور نہ جمع کرنے کی کوشش یا گرد کے نف ہو کر اور باقی جو آپ
 پاس موجود تھے وہ وقت وفات مقام سرسہ ہی میں رہے۔ ملاذ و غباب مدوح کے
 بعد و حساب بکرت تمام میں سب کا نام و نشان مندرج ہونا مشکل ہی بلکہ غیر ممکن ہو اس لیے کہ ایام
 طالع علی سے ناوقت وفات بہت بڑا تھے رہے اکثر طلبہ یاہر کے فارغ التحصیل ہو کر چلے گئے کہ ان کا
 نام و نشان معلوم نہیں ہو سکتا ہر مدت تک لکھنؤ میں از جانب شعیب الدین حیدر بادشاہ مدینہ شاہی
 مدد دینی پر ملازم رہے مدد طلبہ کو درس فرماتے تھے پس ایسی حالت میں سب طلبہ کا نام و نشان
 بکھر کر ٹھیک ٹھیک معلوم ہو سکتا ہو ایک ذرا مع الاضافات سے مدد ان خاص فضیلت ہو مگر حدیث
 قد طلبہ کے نام مجکوباً دین و مندرج کئے جاتے ہیں - *

فہرست کتب تصنیفات غباب مدوح

شمس المصطفیٰ لا الہ الا اللہ حاشیہ غلام یحییٰ یہ کتاب طبع ہوئی جو الحقیقات الزکیہ فی مہجۃ
 السعدیۃ + مصفاۃ الاذعان فی تحقیق السحان یہ کتاب بھی طبع ہوئی جو العشرۃ الکاملۃ
 فی تحقیقات السحان رالازام محمد خدوم عرف حکیم خدوم بخش در و قول مولوی محمد اشد
 مشلقہ مصفاۃ الافغان + الحقیقات الکالیہ فی ابطال الارادۃ الکلالیہ + حاشیہ
 شرح بیامی نامہ + الترغیب المحل فی مسائل المروا عام اصل ملکیہ نو شجاعت بل سند
 بالمشاہل الضروریۃ + ازالۃ العضل عن اشعار المطول + القرضۃ الغالیۃ حاشیہ تکملة الصل

الخصائص التي هي في فقهنا من فقهنا السعدية + القول الصواب في مسائل الفقهيات
 من مسائل الفقه السعدية + الجاهل الكافي في مسائل العقيدة + رسالة في فقهنا + الخصائص
 التي هي في فقهنا من فقهنا السعدية + مسائل الفقهيات من فقهنا السعدية + شرح فقهنا من فقهنا
 السعدية + مسائل الفقهيات من فقهنا السعدية + تعليقات المصنف على الشرح للقاضي + التعليقات
 الاحسن على الشرح مولانا محمد حسن + حاشية شرح مسلم للمولوي حمد الله + شوكة الحواشي لا تترك
 الغواشي + الحيل المتين في تحقيق التلخيص + مسائل الطريق لا يبالا قول الرندي
 هذا يتاخرين في مسائل العديد + القول الفراء في تحقيق المستخرج والمشرح + رسالة وزعيمة
 رسالة فاطمة + الهالين شرح جلالين ناتمام + البيان الواقي في شرح القاضي ناتمام +
 الجاهل المتكبر في الشهادة الجلية + شرح فارسي قصيدة ردة + ترجمه قصيدة ردة
 كتاب الحواشي + رسالة در فضائل حضرت عثمان + رسالة مراجع بزيان عربي +
 شرح حامل المتن شمس باز غنة تمام + استفتاءات منفرقة + تحريير بر بعض
 اقوال مولوي عبد الحليم سيالكوتي متعلقة ما اهل به لعزله از طرف شاه عبد العزيز
 استفتاء در ابطال سجدة لعزله + مواعيد الصوف في اداب الاكل والشرب +
 فتاوى الماربي اداب الهبة والشارب + قرعة الصبيان في مسائل مهم الرجلين + رسالة
 در فضائل صديق اكبر فاروق اعظم + رسالة در وفات حضرت ايوب عليه السلام
 القول المبين باداب البلدا الحريم + تحصيل الجراء باداب لامراء + شرح فارسي لتحصيل
 الجراء باداب لامراء + مسائل السداد في مسائل الافراد + هداية الامام في اداب
 الاحرام + تحصيل القصة باداب النعم + الحكمة على اللواء الهدى حاشية مولوي
 غلام محيي + فتاوى لجنة الرايات الاحرام في مجموعة الواقعات + خريفة الاطفال

فہرست علماء تلامذہ و جناب مدد و رح

مولوی زاد علی محمد صاحبہ ذہب نامہ علی جوہر کا شاہ اوو و بیوی داہ علی شاہ کلندہ میں بندہ محمد
 تعلق نوکری تشریف رکھتے تھے۔ حکیم باہ علی خان عرف مولانا ساکن مولائی گنج منہلات لکھنؤ۔
 حکیم حسین علی لکھنوی ساکن مولانا بازار حکیم عبدالعزیز علی محمد بکشی لکھنوی ساکن جوہری محمد۔
 حافظ مولوی محمد شاکت علی سند علی۔ حکیم محمد حسینی لکھنوی محمد رسیم نگر۔ مولوی ابو علی
 مراد آبادی جوہر پال میں تھے۔ مولوی میرا لکھنوی صاحب ساکن قصبہ کرا اضع الہ آباد مدرس مدرسہ
 مرزا اجمد علی محمد مرزا نظیر مسلمان ولد حکیم سراج الدولہ دار و درویش الغضا۔ حکیم طالب علی لکھنوی۔
 حکیم محمد و محمد بن صاحب لکھنوی برادر زادہ جناب مرحوم۔ حکیم محمد جعفر ولد حکیم عبدالعزیز عرف
 ابو ساکن محلہ بنی بازار منہلات لکھنؤ۔ حکیم محمد صادق برادر حکیم محمد جعفر۔ حکیم بندہ حسن صاحب
 ہمشیر زادہ۔ حکیم غلام علی لکھنوی مولانا گنج علی محمد برات علی لکھنوی۔ حکیم نیاز علی خان حافظہ دار
 امر کو برادر زادہ حقیقی۔ مولوی محمد جعفر بن خواہ ولی اللہ محمد دوم زادہ سند علی حکیم سید محمد خان
 ولد حکیم سید محمد ولی خان ولد حکیم داہ علی خان مولائی۔ حکیم الطاف حسین خان
 مولائی۔ مولوی سید کمال الدین حسین مولائی مولوی حکیم عبدالرحیم ساکن صوبہ بہار منہلات
 عظیم آباد۔ مولوی نصیر الدین ساکن شامیہ بھان پور جو تحصیلہ ارجون پور کے تھے اور طبیعی
 حکیم بندہ حسن صاحب۔ سہ پڑوسی تھے۔ مفتی محمد علی اسلام آباد کے رہنے والے عرف جہانگیر خان
 ملک بنگالہ۔ مولوی بشیر علی صاحب ساکن امر و بہر محلہ لکھنوی۔ مولوی سید علی حسین صاحب
 ساکن امر و بہر محلہ گوبان جوہر بنیماڑی ہیں۔ مولوی سید محمد حسن صاحب ساکن امر و بہر محلہ
 شفاعت پورہ جوہر بنیماڑی ہیں۔ مولوی محمد حسین ساکن امر و بہر۔ مولوی سید ابوبکر حسین

سید علی سراج احمد سیدانی - مولوی داود حسن سیدانی - مولوی حبیب الرحمن
 محمد کھادر رسول آبادی - مولوی گل محمدی - مولوی محمد ارجم الدین ساکن راسی برہمی - مولوی
 سید محمد علی ساکن سینا پور - مولوی محمدی ولد ملا عبدالعزیز ساکن کھنڈ - ملا علی
 ساکن نور سید علی ساکن کھنڈ - ملا دینا باز ولد حکیم عبداللہ - ملا سلطان دلائی
 ملا محمد علی دلائی ساکن خالص پور - محمد شیخ میرزادہ - مولوی محمد عبداللہ - ملا سراج
 بخاری - مولوی دلائی ساکن نشان - ملا کارون دلائی - ملا صاحبزادہ دلائی
 ملا محمدی خواہ دلائی ساکن کہ لا ضلع سینا پور - ملا فریب شاہ بخاری - ملا گل احمد ساکن ملک
 تہ دار - ملا صاحب - ملا دلائی ساکن پٹیا ور - مولوی خنی نعتی منزیم ترجمہ فاروس محمد
 ہمایہ اللغات - مولوی داود علی ساکن سری ضلع مراد آباد - مولوی منور علی - مولوی
 محمد خان کھنڈی - مولوی حسن علی ساکن کھنڈ - مولوی غفر الدین - مولوی شام علی -
 مولوی غفر الدین ساکن فتح پور - مولوی محمد حسن ساکن بنونی جوہر تہ نک صدہ الصدہ
 ملا محمد صاحب ضلع نظامی - مولوی ذکریا کھنڈی - ملا شیخ دلائی - میر الدین
 مولوی محمد اسپل ساکن کھنڈ - محمد علی کھنڈی - مولوی تسبیہ سر فراز علی سندھی - مولوی
 عبدالغفار سندھی - محمد زہری نعل حسین سندھی - مولوی کریم الدین سندھی - منشی کاظم
 سندھی - منشی رضی الدین سندھی - حکیم محمد ابراہیم بیگم محمد یعقوب ساکن کھنڈ
 رامپور بن بشارہ بالنوہ کی لازم تہ تسبیہ محمد ساکن کھنڈ - سید محمد علی سندھی - ملا حسن - مولوی
 محمد کاظم علی دریا آبادی - مولوی شرف الدین - مولوی رحیم الدین - مولوی شمس علی سندھی -
 مولوی باقر علی سندھی - مولوی دکن الدین ساکن ہاسی حصار - ملا احمد ساکن بھابھا مولوی شیخ
 عالم علی سندھی - منشی علی حسین صاحب بیفلاہ ولد مولوی حکیم محمد حسن ساکن کھنڈ - اگر علی ساکن کھنڈ

مولوی عبداللطیف ساکن اعظم گڑھ، حکیم مولوی عبداللہ ساکن پور ضلع اعظم گڑھ، حکیم مولوی اسد اللہ
 ساکن موہڑی عبدالرحمن ساکن موہڑی مولوی امجد بخش ساکن اعظم گڑھ، مولوی
 عبدالرحمن ساکن اعظم گڑھ، مولوی عبدالحق ساکن گورگھ پور مولوی عبدالغنی ساکن اعظم گڑھ
 ماسٹر سید محمد ساکن کورہ، ملا محمد دلاہی، ملا محمد نواز ساکن پشاور، مولوی غلام رسول
 ساکن پشاور، خجہ ہری ساوید علی سیدی، مولوی عبدالحق ساکن سہارنپور، مولوی باجی
 مرانی، مولوی ضیا الحسن موہڑی، مولوی عزیز حسن موہڑی، سید شرف علی ساکن
 کمر سال، مولوی محمد حسن ملکپوری، حکیم دادی علی ساکن موہڑی، مولوی محمد عالم ساکن رامپور،
 سید شرف حسن، مولوی کریم بخش ساکن اورہہ، مولوی قشیش، عبد اللطیف، عبد الغنی،
 مولوی، محمد الدین، مولوی وقار علی، مولوی سید علی، مولوی محمد علی، مولوی احمد علی خان
 ساکن دریا آباد، مولوی سید شاہ حسین ساکن دامی پور، مولوی شاہ عبدالسلام ساکن
 فتحپور، مولوی ذین العابدین خان صدر الصدور، مولوی سید محمد اسماعیل ساکن بالسر بریلی،
 مولوی عبدالرحمن محمد دم نڈہ ساکن موہڑی، عبد اللطیف ساکن اعظم گڑھ، مولوی بخش احمد
 ساکن قاضی پور ضلع اعظم گڑھ، مولوی عبدالرحمن ساکن موہڑی، محمد سخاں صدر الصدور
 سابق حال تعلقہ دار حیدر آباد دکن ساکن کاکوری، نواب محمد علی خان رئیس مکنو حال ساکن مراد آباد

اور مہندہ تقریب ذیل میں نقل کیا فی ہن

صورت ما و شہد نبی اس لاہیاء اھل الفصحاء تاج الماہرین سید المرعفین مولانا
 جمیل اسماعیل اللہ الاحمد مقرباً علی اللہ لایں فی شہر الجلالین الملقب بالتفسیر الغفار ی
 بحمد اللہ الباری، بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی انا انکتاب
 الحکیم ومن حلینا و هذا الصراط المستقیم و یتنا علی سوا المیل و الفجر نعیم و ان اتنا

الخلق والحمد لله الذي خلقنا من نوره العظيم والحق في قلوبنا ما يطعن به وعننا ما عجزوا عن فهمه
 من صفة الخلق الى السلك المستقيم ودلالة المستوفى والمفهم الى منياتهم معلوم ونظم
 صلاية لا نهاية لها ولا انتهاء وتسليم تسميات كلامها ولا انقضاء عن غليله وحبيبه ونبيه
 الا في دراهم سوله التهامي المكنى المدي الكريم في الجود والفضل والخلق العظيم وهو
 نور من نوره ومنه المكنى ومنه ظهوره شمس الضحى بدو الدجى مصباح القلم صاحب
 اللواء وتحت لواءه الخدم ومنه من الخدم ركنهم ما ولى العلم والعلم وعلمه الله الطهر سفينة
 النجاة وكهف الام وصحبه الزهر نجوم الهدى واعاد الحق على قوم ما تهلل وحيا طلال و
 انهل الخلال والديم اما بعد فان علم التفسير علم رافع الشأن باهر البرهان منبر الاعراف
 فائق علوم الاسلام والايمان صنف العلماء فيه تصنيفات حميدة والقوانين انيقة
 مفيدة من صغير كبير وطويل وقصير جامع بين الفوائد الجمرة واللطائف العجيبة المهمة
 وقازوا بها فوزا لاخرة والاولى وحازوا واحراز والبركات والدرجات العلى ففهمكم
 غر بالاجور والرضوان ومفخرة الغفور وذلك من عزهم الامور ومن جملة تلك المؤلفات
 تفسير مشهور بالجلالين للعلامه المحلى والسيوطي الاكملين كثير مصادره وتلخيصه خاويل
 ما يجيب تحضاره وحفظه عريض جله غير حله وهو جيز ومم لا يجاز ولا يتجاوز عن العسر
 والا عجزا يقتضون يكون له تفسير ثان كافي في ايضاح مشكلاته وتحليل مغلطاته وتلخيص
 مفصلاته فوجبه عنان الحناية وتوفى ما هم اهتمام المجاهد اعني في شرحه وتوضيحه وتهدية وتفتيح
 مولانا الامثال ومقدارنا الاكمال لا فضل الزبدة العلماء نجمة الفضلاء بقية السلف وخيرة
 الخلق في ذكره المتقدم من تكملة المناخرين الذي يشار اليه بالبيان في صياغة النبيا والنبيا
 في السبق في العلوم الحقيقية وقروح معلى في حيا افنون المنقليات مع البركات المستفاد

[illegible]

صورة مارصفتك الاديب المطلق ذو اللسان الطلق القليل المشتم
المنين العريف مولانا محمد اعظم سلمه الله الاكبر م مقترحا على
الهلاليين في شرح الجلالين - +

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا والصلوة والسلام على محمد
 وآله الانبياء بلدين الذي هو افضل اديان شرعة ومنهاجا وعلى آل الدين اوفدا
 لسانك مسالمة البيضاء سرجا واصحابه الذين بذلوا جلودهم في نصرته دينه
 اموالا ونفوسا عابد فان علم القرآن اجل العلوم كالشمس بين النجوم اذ به يصير
 الانسان حكيمًا بصيرًا ومن يوت الحكمة فقد اوتي خير كثيرًا وهو يهدي الى الصراط
 المستقيم ويدل على النجاة القوم محصلة ابرار المحصلين فضلا وضيقة اكابر الاضياء فذكر
 بلاء القلوب بافوال الايمان ويذنب النفوس باسداد العلم فان الريانيون يتسكرون

جملته وراسم الالامير في هذا ما وجدته في اكثر الناس على كشف غطاءه وجميع احوال الانعام
 في كل شيء وروايت كتبها فيهم وادخلها من عاينها بالبحر وبعينته في القدم في قناته وطلب من المشايخ
 في الشفق على ذكره وفكره كالما شقير وما لم ينزل كتابا على ما نذره من القرآن في الحرفي
 ان يكون على تقوى العلوم بالفيضان لانه قيام عليه ببناء الاسلام والايمان ومن المدونات
 في المنهج المسمى بالجلالين الذي لم يزل قد رويته واشتهره فاق القميين بلقيا لانهم جملهم
 بالمشفق ويقطعون على الراس العين فهو وان كان من حيث اللفظ وجزء القاسم لكنه
 بحسب المعنى في علومه ارجح وكثرة انوارها كما انفس المنير عادت العقول في ادراكه معانيه وكذلك
 الاجرام في تحقيق مبانيه والى يومنا هذا لم يقرأ احد من العلماء بتوضيحه ولم يشر واحد منهم
 ذيل الجهد على تشرحيه لكن مؤلفنا التفسير والفاضل العديم النظم يحط رحل الافاضل مرجو
 الاما جده والامثال التي اشتهر بالفاضل في الافطار كاشتهار الشمس في نصف النهار بتفصيله
 الفقهاء من فروع قواعد واصولها ويخمدى الحكماء من ابواب فوائده وقصورها حاوطة
 العلم وهاهنا في الفهم كاشف للاسرار العقلية عارف للاسرار العقلية صاحب البركان في التفسير
 وركن المقامات العلية والبركات ركن الدين محمد ولا تارة على لازمة ظلال افضاله
 من ردة ودامت نجوم افلاكه مرصودة تحاول الشرح ذلك التفسير بسبب لا على الطالين
 من الصغير والكبير وادخلها بالايضا ح المير في بينة حق التبشير احاد في تحقيق واذا
 تفصيل على الكلام وبما به الجلالين في شرح الجلالين وقد احسن الى من جد في طلبه
 ومن على الذي مال اليه بقلبه فهو نعم الخلف الذي جاء من السلف ولله دراسمنا الذين
 اكرموا على ذلك الخلف شكري لا يزلوا الاصل والطري خاصة ان يكسابقوا في كل ما وصفا
 طوبى من فضل الله تعالى ان يستقيم بالنظاميون من ذلك واما اريدوم مصنفه بالفضائل

عظیم بن علی خان
عظیم بن علی خان
عظیم بن علی خان

والبرکات فی الدار فاکتسبوا الله المستعان وعلینا المکلان
عظیم بن علی خان بن شیخ نثار علی خان امامیہ تبارخ ۱۰ بیج الاول ۱۳۳۷ھ بروز
پیر پٹی شمس ۱۰ محرم ۱۳۳۷ھ کو اشغال کیا ۔

عظیم بن علی خان بن شیخ نثار علی خان امامیہ تبارخ ۱۰ بیج الاول ۱۳۳۷ھ بروز
شنبہ بوقت شبیر وہ میں پیدا ہوئے جو ان صاحب عظیم ذکا الطبع تخی و معرفت معارف
ہیں خداوند عالم نے اکثر اوصاف اکی ذات بابر کات میں جمع کئے ہیں صرف کو منطق
وفضہ وغیرہ میں مکتبہ رستہ قباب مولوی محمد عسکری صاحب پیشماز مذہب امامیہ سے اور قباب
مولوی وزیر علی صاحب حنفی الذہب ساکن بجنور سے بتمام ادروہ پڑھیں اور بہ تمام اعلیٰ
خدمت میں قباب مولانا مولوی سید جعفر علی صاحب علی اللہ متعارف نے تکمیل کی یا انھیں
میں قباب مولانا مولوی ذرا بعلی صاحب مرحوم مغفور وارد ادروہ تھے قباب مدوح سے
کو اسناد دیا اور طب قباب عظیم علی خان صاحب مرحوم و قباب عظیم ابو علی خان صاحب
مرحوم ت اول سے آخر تک پڑھی اور انہیں سے مطلب کیا چنانچہ عظیم بن علی خان مکتبہ رستہ
طبیب بن اچھی طرح سے پڑھتے ہیں اور طب انکسابت صاف اور تجربہ کامل ہے دربار
انگریزی میں منتخب میں چند سائنٹفک فوشن دی مزاج حکام و نیز خطوط و کتب شمول رہا
کے انکے پاس موجود ہیں اور کیٹی لول فاضل و کیٹی فیسول ادروہ کے واکسین پڑھیں
ہیں تصنیف انکی رسالہ تدبیر القصد ہی جو بتمام لکھنؤ مطبع علوی شیخ علی حسن خان بن شیخ
۹۔ برج اشانی ۱۳۳۷ھ ہجری چہا پہ ہوا ۔ اور انگریزی مجسٹریٹ درجہ دوم بموجہ شہنشاہ گورنمنٹ
نمبر ۳۰۰۳ مورخہ ۱۵ جولائی ۱۳۳۷ھ میں نقول اسناد انگریزی شامل کیا گیا ہے ۔
راحت علی خان بن عظیم بن علی خان جو درجہ دوم ۱۳۳۷ھ بمقام ادروہ پڑھا ہے

میں تو صورت میں فارسی عربی چہ استعد کا دل بہ لکھا و عملاً انکا پایہ بلند ہے
 کہ دوزخ تک کے یاقین علی خان میں جو سنہ ۱۱۳۸ھ میں باد و صنان المبارک تاریخ ۱۵
 پیدا ہوئے۔ اس کا نام علی خان جو ۶۔ ذی قعدہ سنہ ۱۱۳۸ھ میں بمقام امر و بہ پیدا ہوئے
 تاریخ تعلق کے خوشنویس ہیں۔ *

دست علی خان بن حکیم نیاز علی خان تاریخ ۱۶۔ ۱۰ محرم سنہ ۱۱۹۲ھ بمقام امر و بہ پیدا ہوئے
 انگریزی میں درجہ سنہ ۱۱۹۲ھ میں انٹرنس سنہ ۱۱۹۴ھ میں پاس کیا جو جوان خوبصورت
 درجہ میں فارسی کی عمدہ استعداد ہے انکے ایک فرزند کاظم علی خان جو ۶۔ ربیع الثانی
 سنہ ۱۱۹۴ھ میں بمقام امر و بہ پیدا ہوئے ہیں۔ *

حنفی عزیز الدین ابن مفتی دولت حنفی المذہب عالم باعمل تھے فاضل و خوب جاننے تھے آخر
 عہد عالمگیری و شاہ عالم میں دہلی کے مفتی تھے انکی جاگیر پرگنہ سرگنج کے سوکانوں
 اور پرگنہ بیٹری ضلع بالٹن بریلی کے سوکانوں تھے مگر حافظہ رحمت خان نے اپنی حکومت
 میں کل ضبط کر لیے ہزار شکل و خرابی موضع نگریا جھکت پرگنہ سرگنج و موضع عمر پور پرگنہ
 بیٹری و الگداشت رکھا۔ دہلی میں انتقال کیا اور مقبرہ میں مولانا سار الدین صاحب کے
 دفن ہوئے انکے دو بیٹے تھے ایک جمال الدین دوسرے حمید الدین۔ جمال الدین مفتی المذہب

فکی الطبع فارسی کے منشی ذی اخلاق تھے۔ انکے دو بیٹے تھے شمس کریم بخش و شمس علی
 شمس کریم بخش کا والد کشیدہ قامت خوبصورت فکی الطبع طبیعت چھپاسی برس کی عمر میں ۱۲
 محرم سنہ ۱۱۹۲ھ میں کو رحلت کی مراد آباد میں سراے کے پاس ایک مسجد انکی بیوائی ہوئی جو
 اسی کے معاملہ میں خوافی اپنی شوہر کے دفن ہوئے زبان علم کو یاد نہیں کہ اوصاف انکو
 کہ کے صغر ہے۔ پانچویں برس تک نماز تہجد نہ پڑھائی۔ ایک سال قرآن شریف

دست علی خان

دست علی خان

دست علی خان

روز پڑتے تھے، چوبیس برس تک غنا نہیں کھا۔ *

۴۔ اور جب ہنگامہ دروہ و طوسی ہر روز بلاناغہ پڑتے تھے۔ *

۵۔ چار سو کل چار سو رضائی سالانہ مخارج کو تقسیم کرتے تھے۔ *

۶۔ اس میں سے ایک مٹائی موسم سرما میں کاپ ہواؤں لینے تھے۔ *

۷۔ پندرہ ہزار روپیہ سالانہ کی آمدنی کے دیہات ان کے قبض و تصرف میں تھے۔ ۸۔ اور خود بدولت اور ملی دو آدمی تھے محلہ آملی مصارف مخارجین و احباب و دیگر امور میں صرف کر دیتے تھے۔ *

۹۔ جو کھانا سب لوگوں کو دیا جاتا تھا وہی خود کھاتے تھے مٹی ایک قسم کا کھانا خام و خورہ کھاتے تھے قریب نہیں ہوتی تھی۔ *

۱۰۔ پانچ سات سو مجذوبے دیوانہ از خود رفتہ ان کے یہاں جمع رہنے تھے ان کے کھانے پینے دلہاری کی طرف بہت توجہ ہوتی تھی۔ *

۱۱۔ بروز دہم محرم سرو پا برہنہ تعزیر کسل پوش کے جو فاضلی محمد عباس صاحب حق الملذوب رئیس مراد آباد کے مکان سے اٹھتا جو سامنے ہوتے تھے۔ *

۱۲۔ عشرہ محرم میں ہر ایک عزائے مراد آباد میں ایک ایک شیشہ گلاب کا اور ایک ایک روپیہ پڑاتے تھے۔ *

۱۳۔ غرہ محرم سے بارہویں تاریخ تک وہی رہنے کی دال و گوشت مخارج کو ہر نفیس کرتے تھے۔ *

۱۴۔ طہرہ صوفیہ کرام سے انکو من عقیدہ تھا مشایخ مراد آباد کے جو طہرہ نہاد والے کھلاؤں میں اور دیگر مشایخ کے ہتھکوت کرتے تھے۔ *

۱۴۔ بدرہ مسجد انہوں نے تعمیر کرائیں شیخ رشیدی دہلوی و فریق دہلوی کا ہے
 قبر کہا ۔ *

۱۵۔ طبیب کمال تھے جناب حکیم رضی اللہ عنہ خان صاحب موم سے طب پڑھی تھی اور انہوں نے
 فیض صحت سے اکثر موزن فیضیاب سے نماز اٹھ باندھ کر پڑھتے تھے لیکن روزہ
 کا نظارین تاخیر کرتے تھے ۔ *

۱۶۔ ایک ہفتہ چلے اپنی موت کا وقت اور دن بتا دیا تھا اور قبر کہہ واوی تھی جہاں دفن
 ہوے اور کفن تیار کر رکھا تھا ۔ *

۱۷۔ منشی فدا علی کلثنی المذہب غریب صورت و جیہ کشیدہ قامت متقی پرہیزگار بہادر ۔
 سخی ذکی منشی تھے ۔ *

۱۸۔ زعمات فارسی انکے ملا ٹکلف ہم پر نعمات مرزا قنیل میں ۔ *

۱۹۔ ہمیں برس کی عمر سے تادم وفات نماز پنجگانہ و تلاوت قرآن شریف نافذ نہیں ہوئی
 سے ۔ بلکہ پورے سابع ضلع مراد آباد و حال ضلع ترائین میں منشی صاحب نائب تحصیل دار تھے
 مدت ملازمت کو تین ماہ گزرے تھے اور یہ نوکری ابتدائی تھی حکام عالی مقام کی طرف
 سے آبادی دیہات کی تاکہ زیادہ منی اس لیے صبح کو گشت دیہات واسطے فریگری
 رعایا کے کیا کرتے تھے ایک دن تنہا گھر سے پر سوار چلے جانے تھے دیکھا کہ بانسول
 مع زن و مرد و مویشی ملادی ہر کار اگر بڑا بار سے انکے نواب رامپور کی عملداری کو جاتی
 تھے اور عبداللہ خان تحصیلدار رامپور مع جماعت دو سو آدمیوں کے جو مسلح تھے ترغیب
 دیکر بچے جانا اور رامپور میں آسوف نقاب احمد علی خان مرحوم نواب تھے منشی صاحب
 نے جب یہ حال دیکھا تو شدت غم سے بیٹاب سے گئے اور گھوڑا اپنا کسی نہی میں ڈال دیا

اور ہرگز نہ ایساں سے اور عبد اللہ بن عباس سے کہا کہ اگر ایک کاشکار ہوتا تو
 ہمارے ساتھ چلنا خیر تھا مگر کیا تو باد کو کہہ دے کہ وہ نہ چلے گا ہم مع اپنی جماعت تو اپنے
 جہاز پر عبد اللہ بن عباس جیسا ہمارے ساتھ چلے گئے۔ منشی صاحب جو کاشکاروں
 کو لکھیں دیکر افسوس لاتے - ۴

۴۔ اعلیٰ درجہ کی بہادری کی متعدد جہتی سرکشنگ صاحب سے جو کہ انہوں نے
 ولایت سے پہلے ہی ہوئی ہے کہ منشی صاحب رحمہ نے ایک عربہ انگوٹھ سے بھایا ہوا
 وہ جہتی خیل میں درج کجائی ہے - ۵

۵۔ سخاوت و اولوالعزیز کا شہرہ ہے کہ عبد اللہ زخمی ہونے سے کورٹ صاحب ہار کے
 جو گواہ اور اہلکار پیر دی گئے۔ ماز طرف سرکار شاہجہان پور سے مراد آباد آئے وہ سب
 انہیں کے دو نشان پر مقیم ہوئے کارندوں نے تو ازم سہانہ اری با حسن وجہ انجام کو
 پہنچا کر جو فرمایا سبھی اسکی میزان الٹا۔۔۔ منشی - ۶

۶۔ ہشاک کا بہت شوق تھا منوہ کسانیت کہ ایک وز مولوی عبد الرحمن صاحب نہیں
 شاہجہان پور و صدرا الصد و زینارس بمقام شاہجہان پور منشی صاحب سے ملنے آئے
 جلسہ کو طول ہوا اور خلی ہوا اور شدت سرمائے مولوی صاحب در آنکے دونوں بیٹوں اور
 عزیزوں اور رفیقوں نے کہ پندہ آدمی تھے منشی صاحب کے اور وقت سے سر پرانہ تھے
 کے واسطے عمارے طلب کیے داروخت نے فوراً چند رہائے شالی عمارے کے لاکر دیے
 کہ سب باندہ رہے۔ ۷

۷۔ منشی ملکزیں بن بابا الہا اسقدر راجستہ کہ جناب عا من صاحب لکھنؤ کے سرکار
 اور جناب کالون صاحب لکھنؤ کے سرکار اور امیرات مظفر آباد میں منشی صاحب لکھنؤ کے

۳۔ آخر میں منشی صاحب کلیداری علاقہ اوطاق داری اور کمانڈے جے
 بے قلعہ تھی اور ہمیشہ سکوت میں رہتے تھے کسی سے اسے کھڑے تھے لیکن نماز
 بیگانہ قیلاوت قرآن مجید اور مدد و کبریٰ فوت ہونے تھے اور اسی حالت میں ایک
 رسالہ میں تصنیف فرمایا ۔ ۴

۵۔ مذہب اہلسنت و جماعت میں راسخ الاعتقاد وثابت قدم تھے ۔ ۵

۶۔ کتب فقہ اہلسنت و جماعت خوب یاد تھیں اور اکثر فتاویٰ پیش نظر رکھتے تھے مسائل
 جرنیہ کو بے تکلف کتب فقہ سے کال پیتے تھے ۔ ۶

۷۔ ابتداً نائب تحصیلدار بازپور کے ہوئے پھر تحصیلدار ٹھہر ضلع شاہجہان پور کے مقرر
 ہوئے اور مدت دراز تک ٹپٹی کلکٹر رہے ۔ ۷۔ محرم ۱۲۸۵ھ کو مقام مراد آباد منتقل
 کیا اپنے بہائی شیخ کرم بخش صاحب کے پہلو میں دفن ہوئے ۔ تمام جائداد و مکانات
 اپنے بیٹے منشی محمد مظہر حسن صاحب کو بذریعہ ہبہ کے منتقل کیئے ۔ ۸

تذکرہ

منشی صاحب کی نانی صاحبہ مذہب امامیہ رکھتی تھیں اور عرصہ سے بھونہ ہو گئی تھیں
 انکی حالت تنہا میں یہ تھی مجرا امور سے بے تعلق مگر شہادت جسم و لباس اور ادراک
 نماز اور تلاوت کلام اللہ یہ امور کبھی فوت ہونے سے اس حالت میں عمر انکی والدہ کی
 یعنی منشی صاحب کی والدہ کی فریب پندرہ سولہ برس کے پہنچی اور کوئی صورت
 تہنیز شادی کی نہ تھی مستورات کنبہ کی اور خادہ مکین سال جس وقت انکی نانی صاحبہ
 کوئی اجملہ پیش میں پاتین تو کشین کو اسکی شادی کی کچھ فکر سے بے تعلق جو پاتین
 کو گھر لایا گیا وہ گلاب اور اسکے ایک لڑکی اور ایک لڑکا ہو گا چنانچہ جیسا وہ

روایات میں بیسی ہیں - ۱ -

ابن کثیر نے یہ کہ مذہب امیر بن کرامت نہیں ہوئی - امام کہتے ہیں کہ اہلسنت میں نہیں
ہوئی ہر ایک مذہب اپنی طرف رائے کو کشف کا نام اور دوسرے کو کشف شیطانی اپنے کو
کرامت دیکر کہ امتناع جاتا ہے - ۲ -

صاحب تاریخ فرقتہ جگہ مذہب اہلسنت و جماعت پر لکھتے ہیں کہ سید حسین شہیدی خٹک کا
ولی اللہ نے اوشیو مذہب اور صاحب علیہ الرحمہ کا مزار شریف بمقام مجیر
پہاڑی پر ہے - حکایت یہ کہ قلع جسایت کا نام غنیہ نفس ناطقہ کہتے ہیں اور حکام
یہ کہ فوت کرماتی کا اثر بتاتے ہیں لکل وجہ ہو مولیما - ۳ -

ماجدی حضرت ابن منلی ذاعلیٰ مقلذ مذہب جوان صالح متقی پر سیرگار باعروت بن بہت ام
شاہ جہان پور سلسلہ احمدین پیدا ہو نام تاریخی پر پیر اکیس سال حج بیت اللہ و زیارت حضرت
خاتم الانبیاء سردار نام کو گنجا اور لکھنؤ شہر زیارت عربین و اہلسنت کے زیلدار و پیر کار
خیرین عرف کیا فادر یہ مجید و سیکہ سلسلہ میں مولوی فضل میں مامور روم کے مرید ہیں - انگریزی مختصر
درجہ دوم نیو بلائی مراد آباد کے ہیں - عشرہ محرم میں حسب سورشخ کریم بخش صاحب نجوم و منشی
صاحب نجوم دس سو رنگے ٹی اور الٹو اپنے ہاتھ سے فقر کو تقسیم کرتے ہیں اور سولہ
فرد زانی موسم سرمایہ غریب کو تقسیم کرتے ہیں - اور زکوٰۃ دینے ہیں - ۴ -

شوکت حسن ابن حاجی مظہر حسن حنفی الذہب جوان خوبصورت نیکے مزاج باعروت
غلامی میں کامل عربی میں شرح ضائد سننی اور شرح وقایہ و مہندی و مختصر معانی یک
پڑا ہے - انگریزی بعد ضرورت پڑی ہو - لباس انہما فخر کی ہے - ۵ -
مکتی حمید الدین حنفی الذہب آدمی وی علم بہرہ تمام حق و باطل معانی پر

روایات میں بیسی ہیں

آزادکرتیں

مکتی حمید الدین

غازی الدین حیدر بادشاہ اور دہلے میں دوسرا ہوا ری و شیعہ سنی بین سنی بدعتیوں کا
 بھی مقرر کیا تھا چنانچہ دہلی کے ہاتھ میں کوئی اولاد ان کے نہیں۔ ۷

غلام الدین ابن شیخ حسام الدین نجم بخش بن غلام الدین حکیم بخش بن رحیم بخش یہ نسب
 خلیفہ المذہب تھے مفضل مال ان کا علوم نہیں۔ ۸

محمد بخش ابن حکیم بخش حافظ عالم سنی پرہیزگار نجد گداز قلعہ دہلی سے پاک و صاف کماؤ
 پہنے لباس وغیرہ میں اشیائے حرام بلکہ مشتبہ کو استعمال نہیں کرتے تھے ہمیشہ اشیائے
 طاہرہ پاکیزہ و طالع ہر وقت میں لاتے تھے۔ دنیا سے کار و مذاکی طرف راغب تھے ان کے
 مکاشفات و عرفی عادات کثرت سے ہیں۔ ۹ قادر یہ خانہ ان کے مرید تھے اسی سلسلہ
 پہلے تھے مولوی روم صاحب کی مثنوی کے دفاؤں اس طرح بیان کرتے تھے کہ سامعین کو
 وجد ہوتا تھا۔ ان کے ایک لڑکی تھی ملکی شادی خباب حکیم فیروز علی خان صاحب جو دم منظور
 سے ہوئی تھی یعنی دختر حافظ محمد بخش صاحب حکیم نیاز علی خان صاحب کی نانی تھیں۔

فصل

حکیم فیروز علی خان صاحب از شہاب الدین باصبا کا مل آخر شہاب الدین علیا مظہر الحق
 الی آخر ہر پڑا کرتے تھے (نا علیا کے حدیث قدسی ہوئے کا اقبال شیخ عبدالحق محدث
 دہلوی نے کتاب تاریخ النبوة میں کیا ہے) اور پناہ شاہ ایک مجدد و پیر دہلی میں تھے
 ان کے پاس ہی اکثر جایا کرتے تھے چنانچہ ایک دن پناہ شاہ نے حکیم فیروز علی خان صاحب
 مرحوم سے کہا بچہ نادعلی کا پڑنا آسان نہیں یہ عمل جلالی ہے حکیم صاحب خاموش بیٹھو
 رہے ایک گھنٹے کے بعد پناہ شاہ نے کہا بچہ نادعلی تو عمل جلالی ہے مگر حضرت ابراہیم علیہ السلام
 علیہ السلام کی عنایت تمہارے مال پر بعد ہر جنم جس طرح پڑتے ہو پڑے جاؤ تمہارا

ذکر غلام الدین ۷
 ذکر محمد بخش ۸

نے وہ حال ہے بعد ثوری دیر کے حکیم صاحب پناہ شاہ سے رخصت ہوئے اور قصد کیا کہ
 حافظ احمد بخشن صاحب کو سلام کرنے ہوئے مکان کو ہوا دین جب حافظ صاحب کی خدمت میں
 حاضر ہوئے اور سلام کر کے بیٹھے تو حافظ صاحب نے فرمایا کہ پناہ شاہ صیاحا ہر کی آنکھ سے
 اندھا ہے ویسا ہی باطن کی آنکھ سے بھی اندھا ہے اسکو بہت تھوڑا نظر آتا ہے کیفیت ہے
 کہ اسکو ایک گھنٹہ بعد کچھ تھوڑا نظر آگیا اور تھوڑا عافیت و روانہ علی سے باز رہا مگر اس فرزند
 اسکے ماتہ کی دی ہوئی روٹی یا اسکی جو ٹی چیز کھانہ لینا ایک ہفتہ بعد جب پناہ شاہ
 صاحب کے پاس جناب حکیم صاحب گئے تو ایک ٹکڑا روٹی کا دیکر کوسا سچہ کھاؤ۔ جناب
 حکیم صاحب نے تامل کیا۔ پناہ شاہ بولے حافظ نے بکایا ہے۔ جناب حکیم صاحب فرماتے تو
 کہ کوئی فعل پناہ شاہ نے ایسا کیا کہ جس سے میری دل پر نہایت صدمہ ہو چکا تھا اور
 میرا دل اس ٹکڑے کے کھانے کے لئے جناب پر اجااتا تھا۔ اس میں ایک خادم حافظ صاحب
 کا دوڑا ہوا آیا اور پناہ شاہ کو پکار کر کہا کہ اگر سارے لڑکے سے بولا تو بیان سے
 کمال و کھامیرے دل سے وہ حالت دور ہو گئی اور پناہ شاہ نے بعد سے وہ ٹکڑا روٹی کا
 واپس کر لیا حافظ صاحب کا انتقال بمقام امر وہ ۲۹۔ رجب ۱۳۳۷ھ کو ہوا۔ نواب
 نجیب الدہلوی اور راجہ ملکیت اے نائب نواب آصف الدہلوی انکے خاص مقصد تھے مگر کوئی
 ففع دنیوی حاصل نہیں کیا۔

حافظ ایزد بخشن ابن حکیم بخشن حنفی المذہب حافظ عالم معنی پر مہر کار تھے ۶۔ برج الاول
 ۱۱۸۷ھ کو انتقال کیا اور بمقام امر وہ دفن ہوئے۔

امانت علی ابن حافظ ایزد بخشن حنفی المذہب طبیب عالم معنی خوب صورت و جید بلوان تھے
 مشہور ہے کہ دوسن کی فصل وہ بلا تکلف بخان دیتے تھے اولاد و غمہ پرست نہایت

ذکر حافظ ایزد بخشن
 ذکر امانت علی

کو خال شامی و غفر کرنا فی الخیر لہذا کرنا لہو شتر ہوئے محرم ۱۲۸۵ھ بمقام کمال
اشغال کیا ایک بیٹے کے تھے ۔

مسماۃ سرفراز النساء امامیہ بنت امانت علی انکی شادی بنی جالدہ صاحبہ حکیم محمد امجد علی بن
صاحب لاہور کے ساتھ ہوئی تھی پسماتہ ادا سے واجبات و سنن و ملاوت کلام اللہ و
و عقائد راستہ اندہ اطہار و اطاعت اپنے شوہر میں منتخب نہ تھیں چوبیس برس کی
عمر میں تباریح ۲۸- ماہ ذیقعد ۱۲۸۵ھ بمقام امروہہ انتقال کیا اپنے بطن سے
کوئی اولاد نہیں ہو بوقت احتضار جو اس وقت صحیح و درست تھے ۔ سورہ لیل و
شہادتین و دیگر اربعہ اپنی زبان سے بصاحت تمام پڑھ کر انتقال کیا ۔ مرنے سے تھوڑے
دیر پہلے جناب حکیم نیاز علی خان صاحب قبلہ نے دریافت کیا کہ طبیعت کیسی ہو جواب
دیا دنیا کے چوڑے کا بہت کم زمانہ باقی ہو لیکن جناب والدہ صاحبہ سے اسکا
ذکر نہ کرنا کہو صدمہ ہو گا چنانچہ بعد انتقال اپنے مکان موروثی میں جو کچھ قاضی او
من محلات امروہہ واقع ہے دفن ہوئیں اور اس جگہ ایک مسجد اور ایک امام بارگاہ
عالمشان تعمیر کیا گیا ۔ متولی اسکے جناب سے طلب حکیم نیاز علی خان صاحب قبلہ بظلم
العالی ہیں ۔ مسجد اور امام بارگاہ فرومن شیشہ آلات جہاز فانوس سے زین و تراب
رہتا ہے ۔ ایام عشرہ محرم اور دیگر ایام مبارکہ میں مجالس عزرا جناب غاسل عبا
طیہ التجرۃ و التناکی منعقد ہوتی ہیں اور شیرینی تقسیم ہوتی ہے ۔ حافظ سید
منظور حسین صاحب امامیہ کا تعلق اس امام بارگاہ سے تاجات انکی ربادوتین گھنٹے
قریب فجر چھک کر ایک منزل کلام اللہ بروز پڑھتے تھے ۔ اور فی الحال حافظ محمود خان
امامیہ کا تعلق سے جو یادادہ انکی والدہ صاحبہ اور جناب والدی ماجدی بظلم

ذکر مسماۃ سرفراز النساء

واسطے مرتبہ تمام باڑہ موصوفہ وقت کی برائے دو فون وقت ناموں کی نقل بل بن

نقل وقت نامہ

درجہ ہے - ۴

کاغذ شام ہفتہ روزہ

بیکہ مسامہ ملک السار بنت حکیم صنی الدین خان زو جیشیخ المانت علی ساکنہ قصبہ مروہ صلیح
عراہ آباد مطلقہ الی کورٹ آباد کی ہوں - ۴

جو عہدہ مقررہ ہے ایک قطعہ دستاویز وقت نامہ جائداد مفصلہ ذیل کا تاریخ ۶ جمادی الاول
کو بنام حکیم نیاز علی خان صاحب متولی برکات خد سارہ لکھو اگر اور العبد اپنے اور
مہو ہیر و گواہی دیگر ان سے مرتب کرادیا ہوا الحال برکات خد شام پ حبیب صہ مست
تحریر کر اگر حالت محبت نفس و ثبات عقل اپنی کے اتر کر کرتی ہوں اور لکھے دیتی ہوں کہ ایک
مکان امام باڑہ دو کمنہ شمار ویہ اور ایک مکان زمانہ متقل امام باڑہ مذکور جانب
مشرق مشتبہ عمارت یک الان و ہین آن کہ پریل جنو برویہ و دو کوٹھری و یک چوٹھی
شمار ویہ و تہ خانہ و بانخانہ جملہ مکانات تعمیر از خشت پختہ مستف عجوب و گری و
چہات و چہاد و چوگٹ و گواڑ مع برد و دروازہ جدا گانہ و دیوار احاطہ دارمینی
نحت مکانات و صحن و راہ و آبچگس مع جملہ لوازم و سامان تیار کردہ مقررہ واقع محلہ
قاضی زادگان منعمات احمد بہادر و موازی تین بسوہ سات بسوہ النبی معانی مع زمینداری
منعمہ چہ بسوہ چودہ بسوہ النبی پٹی علیحدہ از حملہ در و بست بست بسوہ معانی زمینداری
موضع ہٹوہ اور دس بسوہ معانی مع زمینداری منعمہ بست بسوہ معانی مع زمینداری
پاک ہٹوہ پر گنہ احمد بہادر مذکور جملہ جائداد محدودہ مفصلہ
ذیل البیہ تین ہزار پانسوہ و بیہ کو قرۃ الی اللہ دوام کو واسطے تغیرہ داری و

صرف تفریہ داری حضرت امام حسین علیہ السلام کے وقف کر کے کسی نیاز علی خالص صاحب
 ولد شاعر علی خان صاحب نے کور ساکن امر وہ کہ مکانات و جائیداد مذکور کا متولی مقرر کیا کہ
 تمام مقام ذات اپنی کا کیا چاہیے کہ سنٹی مذکور امام باڑہ مذکور میں حسب دستور متفرعہ عالی
 کے تفریہ داری مواد اور جملی مذکور میں تفریہ داری زمانہ و ممانداری کرنا رہے اور موافق اپنی
 راسے کی آمدنی بہت و بسوا اسپہا و مذکورہ بالا کو اسم تفریہ داری و بحال و تیاری فرسٹ
 وغیرہ میں صرف کرے اور متولی مذکور کو کلیتہ اختیار حاصل ہے کہ اپنی طرف سے جس کو
 کام کی لائق دیکھے اور جانے اپنی حیات میں متولی جائیداد مذکور کا کر کے قائم مقام ذات
 اپنی کا کرے ورنہ بعد متولی مذکور کے اولاد بزرگ ذکور متولی مذکور کی مثلاً بعد متولی
 زمین مگر نہ حسب اثنا عشری ہونا متولی کا مشروط ہے کسی زمانہ میں کسی متولی کو نسبت
 جائیداد مذکور کے اختیار بیع و شہر اور بن جائیداد و موقوفہ مذکور کا حاصل ہوگا اور مجبہ متفرعہ
 کو بعد تحریر وقف نامہ اسخفاق تملیک عبادت تنبیج دستاویز بنڈا و تحریر وقف نامہ بنام
 شخص دیگر کے نہیں واسطے یہ چند کلمہ دستاویز و قفنامہ تملیک نامہ لکھدے کہ سند ہوں
 اور کام آویں ۔

حد و دارج امام باڑہ مردانہ ۔
 شرقی عربی جنوبی شمالی
 حویلی خور دینی حویلی سید محمد حویلی سید محمد کوچہ نافذہ ۔
 امام باڑہ زمانہ دھپترہ شاہ ولایت مذکورہ

حد و دارج حویلی خور دینی امام باڑہ زمانہ ۔

شرقی غریبی جزبے شمالی
 حلی سید علی حیدر امام باڑہ کمان حلی سید علی حیدر کوہ ناقدہ -
 مذکور - وسیع داد علی

حدود اربع موضع ہٹوہ

شرقی غریبی جزبے شمالی
 موضع بتلی دکیہ موضع ہریانہ موضع عسکری پورو موضع سیونالی -
 امیر پور -

حدود اربع موضع پاک ہٹوہ

شرقی غریبی جزبے شمالی
 موضع ہٹوہ موضع ہٹوہ موضع ہٹوہ موضع ہٹوہ
 تحریک تاریخ انیسویں مارچ ۱۸۵۷ء و شہادت نیریزہ مقام امر دہ بن لکھی گئی - *
 العبد شہد باقیہ گواہ شد گواہ شد
 ملک النساء بقلم السید محمد عسکری شیخ ملو شیخ داد علی
 صادق طلیحان گواہ شد لا الہ الا اللہ محمد علی خان
 محمد خواجہ انصاری شیخ شہاد علی عابدہ علی بن محمد علی خان
 احمد الدین فدا یمن احمد احمد الدین نواز علی سید سجاد علی
 حسین علی ولد سید عبد علی میر صفہ حسین بامری علی مرثیہ خوان -
 گواہ شد صادق علی خان سید محمد محمد حسین سینی اصغر حسین
 سید شہ علی کاب

نقل وقف نامہ دیگر

بیکہ حکیم محمد علی خان ولد حکیم ابو علی خان مرحوم معافیہ دار ساکن قصبہ دوسہ ضلع مراد آباد
کا ہون +

جو مواری و دوسہ دس لوانشی سانی مع زمینداری بمجلہ پٹی دس بسوہ مع حصہ باغ سر
ورختی اہلہ واقع موضع بادپورہ محمدودہ ذیل برگزہ حسن پور حقیقت ملکہ مقبوضہ موروثی
منفرد کی ہے اب مجہ مقررے برضا و رغبت اپنی حقیقت مذکورہ کو واسطے صرف امام باڑہ و
مسجد محمدودہ ذیل واقع امرہ محل کو چہ قاضی زادہ کی وقف کر کے حکیم نیاز علی خان ولد
حکیم شہار علی خان ساکن قصبہ دوسہ مذکورہ میں معافیہ داری کو متولی اسکا مقرر کیا متولی مذکور
اور انکے قائم مقاموں کو چاہیے کہ آمدنی حقیقت موقوفہ مذکورہ کی ہمیشہ صرف مہاس جناب
خامس لعل علیہ التیجہ والنشا اور صرف فردی مسجد و دیگر امور غیر متعلقہ امام باڑہ و مسجد
موصوفہ میں باخبر خود کرنے زمین امامہ ثواب اس وقف کا مقررے بطور مدیاری و احاطہ
سمان ملک النسا زوجہ شیخ امانت علی و سر فراز النسا زوجہ اولی اپنی کو بخش دیا
کہ اس کار خیر سے عند اللہ انکے ثواب ماحور ہوتی زمین اور متولی مذکور کو اختیار ہو
کہ اپنی اولاد یا اپنے خاندان میں جسکو لائق اس کام کی جانیں اُسکو اپنی طرف سے
متولی اس جائیداد کا مقرر کر دین مگر مذہب اثنا عشری ہونا ہر متولی کا ہر وقت میں
مشروط ہو اور جو متولی کسی وقت میں اور جو متولی کی اولاد کسی وقت میں خلافت
مذہب ہو جائے نویری اولاد اور جملہ مومنین امر و مہ کو اختیار ہو گا کہ باستغانت
عدالت کسی اور شخص کو اپنے خاندان میں سے جو مذہب اثنا عشری ہو متولی مقرر
کر دین اور ہمیشہ ہر ایک متولی کو دراب نفری متولی بطور مذکورہ بالا اختیار ہو گا

کریا بی بی علیہ السلام کورہ بالا مقرر کرے اور اگر کوئی متولی یا مقرر متولی مانجدا اپنے کے
 فوت ہو جائے تو اسکی جگہ پر اولاد لاکر متولی متولی کی بشرط موجود ہو جو کچھ صفات مذکور ہو
 کے اور در صورت ہونے اولاد کے کوئی شخص لائق بشرط ہونے صفت مذکورہ کے ورنہ
 اس کے سین سے متولی ہوا کر گیا اس واسطے یہ وقف نامہ لکھ دیا کہ سند ہوا اور کام آوے ۔

حد و داریج موضع بادنپورہ +

شریف نے غریبے جنوے شامے
 موضع مکلفہ پیشپور موضع بالسی و کیشری و بعض کلا پچھو بلا و بیٹ پورہ
 بلدانہ +

حد و داریج امام باڑہ مسجد موصوفہ

شریف نے غریبے جنوے شامے
 حویلی سید علی حیدر چوہترہ سید شریف الدین بعد حویلی سید محمد دو کو چہ تافذہ بین مردواہ
 درواہ قدیم امام باڑہ صاحبہ فاشاہ والا ۔ کلان امام باڑہ موصوفہ ۔
 موصوفہ ۔

المرقوم یکم ماہ مارچ ۱۳۷۱ء یہ وقف نامہ بمقام امر دھرم تعلیم محمد صادق حسین ولد سید غلام
 ساکن امر دھرم تحریر یافت +

الحمد للہ گواہ شد گواہ شد شہد بانیہ
 امجد علیخان تحصیل انبرا مرزا و احد علی بیگ سید نیاز علی ساکن السید محمد حسن
 ساکن امر دھرم تعلیم خود ساکن ستر تعلیم خود نملہ بجا پوتہ ۔ بقلم خود ۔

سید محمد حسین حسینی سادق علیخان سید محمد حسین حسینی

گواہ شد قمر سادات بن کاتب وقت قتلہ ہوا حکم فرمایا چھٹی

کہ انتقال خانبہ صاحبہ حضرت الدی ماجدہ مدظلہ العالی نے دوسری شادی سہ ماہیہ فی النسا

دختر شیخ محمد حسن صاحب میں بریلی سے کی جسکے جن سے ہم وہابی اور دہلی

مآشاہدہ موجود ہیں اور خانبہ الدیہ صاحبہ ہی کوئی دقیقہ اطاعت فرما نہ داری ہیں

حضرت قلی کا بیٹا صاحب کے فروگزاشت نہیں کرتے۔ مگر جو وقت صد مدہ حضور خانبہ مرحومہ

حضرت والدی ماجدیہ مدظلہ العالی کو ہوتا ہے بے اختیار کسو انگڑیوں میں بہر آتے ہیں

شیخ حسن ابن شیخ سلطان شیخ اسماعیل ابن شیخ حسن شیخ ابراہیم ابن شیخ اسماعیل

شیخ رحیم بخش ابن شیخ ابراہیم ابن بزرگون کا حال مفصل دریافت نہیں ہے ۔ +

خدا بخش ابن رحیم بخش امامیہ فارسی میں کامل اور فارسی کے ناظم و ناشر تھے عربی کی

ضروری سند حاصل تھی بمقام کتبہ انتقال فرمایا ۔ +

شیخ علی بخش ابن خدا بخش امامیہ نہایت وجہ اور خوبصورت اور ذی استعداد معاملہ فہم تھو

اکی شادی دختر شیخ اکرام الدین خان صاحب سے ہوئی تھی جب ملک دہلیکے مفوض لبر کا

کہنی انگریز بہادر ہو لا اور شیخ اکرام الدین خان لکھنؤ کو واپس گئے تو صاحبان انگریز بہادر

نے انکو کاغذی پور وٹھا کر دارہ کا تحصیلہ اردہک مقرر کیا دو برس تک تحصیلہ اردہک ہی

پھر نوکری چھوڑ کر کٹھن چلے گئے وہاں زماڑ نواب سعادت علی خان و غازی الدین خاں

بادشاہ میں چلک دار محمدی وغیرہ کے رہے اور ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۸۵ کو بمقام کتبہ

انتقال کیا انکے تین بیٹے غایت علی عرفہ امام بخش محمد علی قاسم علی اور ایک بیٹی تھی

جسکی شادی حکیم ابو علی خان صاحب مرحوم کے ساتھ ہوئی تھی جناب حکیم احمد علی خان صاحب
والد ماجدہ مدظلہ العالی انکے بیٹے ہیں ۔ +

شیخ حسن ابن شیخ سلطان
شیخ اسماعیل ابن شیخ حسن
شیخ ابراہیم ابن شیخ اسماعیل
شیخ رحیم بخش ابن شیخ ابراہیم
خدا بخش ابن رحیم بخش
امامیہ فارسی میں کامل
اور فارسی کے ناظم و ناشر
تھے عربی کی ضروری سند
حاصل تھی بمقام کتبہ
انتقال فرمایا ۔ +

ذکر الہدایہ - ذکر حکیم بندہ حسن صاحب -

امام بخش ابن علی بخش امامیہ خوبصورت ذکی متقی پرمیتر گائے تہ تیغ ۱۳۳۰ محرم ۱۳۳۱ ہجری
اشی بر سر کمر میں منہم لکھنؤ انتقال کیا اور مال کٹورے کی گولابین دلوں ہوئے ۔ +
حکیم بندہ حسن ابن بخش غایت علی عروت شیخ امام بخش امامیہ خوبصورت کشیدہ قامت رنگ
سرخ و سفید قاضی فارغ التحصیل جامع معقول و منقول طبیب کامل علوم میں
شگرا اپنے امون حقیقی مولانا مولوی نواب علی صاحب مرحوم کے سنے اور حصول علم
طبیب طبیب حکیم عبدالعزیز حکیم ابو صاحب شاگرد رشید حکیم مرزا محمد علی صاحب مرحوم
کیا اور سرکار عالی جاہ چودہری حشمت علی صاحب ہمارے قلعہ دار و آئینہ بری بخش بریں
سند طبع ضلع ہردوئی ملک اودھ میں معزز و محترم بہا۔ و طبابت مدت دراز تک ملازم رہے
اور تمام امرا و غریبا کو انکی ذات سے فیض تھا خاص بالیان سندیلہ و اطراف و جوانب
کے مریض بکثرت آتے تھے اور شفا پا کر شادان و فرحان چلے جاتے تھے ۔ اکثر اوقات
خود سرکار موصوف اور رنگ آباد و خیر آباد و طبع آماد کا کوری وغیرہ بمرض علاج و
سما لوبہ پہنچتے تھے طبیب بہت وسیع تھا دست شفا خدائے ایسا عطا کیا تھا کہ مریض
رومرو آبا کو یا کہ صحت ہوئی ۔ +

ایک مرتبہ حکیم سندیلہ خاص مریض ہیفہ بکثرت ہوا تمام رؤسا و اہل اسے سندیلہ پریشان
ہو کر لکھنؤ و کانپور و دیہات وغیرہ چلے گئے بیان تک کہ از جانب سرکار منادی ہوئی
کہ نصیب کو خالی کر دو مگر حکیم صاحب موصوف نے حالت مریض بین عزائے سندیلہ کو
چھوڑنا پسند نہ کیا اور جو مریض آتا تھا دقت و بیوقت اپنا عصا سے پیری لکھنؤ و کئی
اپنے ملازم کے اسکے ہمراہ جا کر خوب کوشش و محنت سے دوا و علاج کرنے سے شکر الخراج
ہوئے زیادہ تھے غلیظ ۔ جلم ۔ خوش مزاج ۔ خوش لباس ۔ ظہرت بچہ نے ہمان نوازی
غریب پروری جی طریقہ انکا تھا ۔ مروت سخاوت بھی کمال درجہ تھی طبع کی طبیبانکے پاس نہیں
تھی اور بہت عابد و زاہد متقی ایمار تھے ۔ قرآن مجید روزمرہ تلاوت فرماتے قرآن مجید
ایسا یاد تھا کہ اکثر اوقات حافظوں کو حالت نزاع میں ٹوک دیا کرتے تھے ۔ اسکا شاگرد
جناب موصوف ذیل میں درج ہے ۔ +

اسماء شاگردان جناب موصوف

حکیم لدا حسن ولد حکیم بندہ حسن صاحب مرحوم ۔ حکیم عاشق حسن ولد حکیم بندہ حسن صاحب مرحوم ۔
چودہری محمد عظیم صاحب قلعہ دار سندیلہ ۔ حکیم سید جاوید علی صاحب شاگرد رشید ۔
آدمی حسن سندیلہ ۔ عاشق علی سندیلہ ۔ چودہری محمد جان ۔ چودہری علی جان ۔ +
شیخ بیاض حسین ۔ عتبار پنجہ ۵-۱۰ ذی قعد ۱۳۳۱ ہجری بمقام لکھنؤ پیدا ہوئے کتب

منصفہ ذیل انکی تصنیف ہے۔ - صاحبہ انصرائی۔ یہ صاحبہ بڑا ن عربی خاتمت محمدہ جو۔
 علی صاحبہ انصرائی کے واسطے کافی۔ سلفاتی مطبع میں جو انصرائی جیسی ہے صاحبہ مذکور کے
 اکثر صاحبہ بھائی نام نامی صاحبہ مصوف نہیں ثبت ہیں۔ کتاب جامع المفردات علم طبیب
 مطبع حسنی کھنڈو میں مشہور ہے۔ - بھائی صاحبہ ہو گئی ہے۔ - بمقام کانپور نمبر ۲۷ سال اشغال کیا۔
 ۲۷۔ ماہ ربیع الاول ۱۲۸۵ ہجری کر لای محلہ اب گنج واقعہ کانپور میں دفن ہوئے ہیں لکھ
 دو بیٹے ایک حکیم احمد حسن۔ دوسرے حکیم عاشق حسن ہیں۔ +

حکیم مراد حسن المبین حکیم بند حسن جو ان خیمہ ذکی الطبع طبیب اپنے پیر بزرگوار کے شاگرد و تارخ
 حکیم ماہ ذیقعدہ ۱۲۸۵ ہجری تمام کھنڈو پیدا ہوئے اور وہ میں مطبع کرتے ہیں انکی تصنیف سلفاتی مطبع
 و مطاب طبیب میں جو مطبع علوی کھنڈو میں ۱۲۸۵ ہجری میں مطبع ۱۲۸۵۔ انکے تین بیٹے ایک ناظر الحسن دوسرے
 حمید الحسن تیسرے یحییٰ حسن ہیں۔ +

حکیم عاشق حسن امامہ ابن حکیم بند حسن تارخ ۵۔ ماہ ربیع الثانی ۱۲۸۵ ہجری بمقام کھنڈو پیدا ہوئے و مطاب
 عابدہ صاحبہ سلطان میں بمقام کول ملکہ عدالت صاحب حج بہادر میں نائب محافظہ دفتر بنیادہ کھنڈو
 اہوار کے ہیں انکی تصنیف سالہ ۱۲۸۵ ہجری میں مطبع ۱۲۸۵۔ انکے دو بیٹے ایک صاحب حسن ہیں۔ +

محمد علی ابن علی بن امامہ غریبہ صورت منقہ پر بزرگوار سنی سے بمقام کھنڈو پیدا ہوئے۔ انکی خواہ و نکاح
 مرتبہ تہا اکڑا و فاش تارخ ۱۲۸۵ ہجری سو روپہ ایک ایک آدمی کو ایک ایک مرتبہ اخر میں دیا نامہ ۲۸۔
 ماہ جمادی الثانی ۱۲۸۵ ہجری بمقام کھنڈو نمبر پچتر سال اشغال کیا اور نال کھڑے کی کر لای میں دفن
 ہوئے۔ صاحبین تربیت نصف کی حصہ انکے ورثا کا ہے۔ انکے ایک بیٹی تھیں جسکی شادی حکیم
 مشتاق علی صاحبہ مرحوم سے ہوئی تھی چند دہات صاحبہ مصوف نے واسطے اپور بزرگوار کے
 دفن کے چار پانچ نقل و نقل نامہ ہے۔ +

نقل وصیت نامہ نقلی نسبت دیہات رام پور و غیرہ جگہ زوال ماہ ضلع کانپور ذیقعدہ ۱۲۸۵ ہجری صاحبہ مرحوم +

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بروز سالی تمام ولہ اسے ذوالاخرام خصوصاً حکامان وقت مخفی و محتجب لایند کہ مواضع منصفہ الذیل
 ہر ساہندہ ذات خاص من اعتد و عند البیع ہواے ابنہ بلا ما اخذ از قیمت من خریدہ و نایا و تر مشق
 و مکن بلکہ المصطفیٰ ع۔ +
 تفصیل دیہات واقعہ ضلع کانپور۔

دیہات واقعہ بکھڑے ہو گئی پورے اصل و دراصلی و غار جی۔

گولڈ پور	اکبر پور	بہاری پور	امروہا
پورہ پور	دولت پور	چاند پور	سالی مکارم علی داہر
پورہ پور	چاند پور	چاند پور	چاند پور

و بیاد آخر برگزیده رسول خدا صلی و دانی و خارجی - صدم

و بیاد آخر برگزیده رسول خدا صلی و دانی و خارجی - صدم

و بیاد آخر برگزیده رسول خدا صلی و دانی و خارجی - یکم
ازین دیهات چهار قریه موضع رستم پور و آثار خاص و پتیری پتیر و حافظ پور عرف گوگرد و
مصاحلی و دانی نسبت به براس اخراجات سادات مؤمنین و قراش و امان و محاسن
عز و حضرت قاسم آل عبا علیه التحیه و التنا و فتن کردن و منظم و متصرف آنها جاب شاز
العلما سید محمد تقی صاحب بالاقاب به ساختن و صحبت نامه بعد تفصیل مصارف هم
بجایب مغفر العبد لغرض نمودم و یک موضع چاند پور معه معانی سید احمد رضا سید محمد رضا
علاقه برگزیده بگوئی پور بنابر مصارف البخانه جعفر علی مرحوم اولاد اکبرم تا به صین و حیات
او و دران دیگر مصارف و انبی هم شامل اند و بعد او منافع بهر موضع بنابر مصارف و ای
خواهد شد و بعد مرگ او از ان هم آنچه براس او مقرر است در صرف سادات مؤمنین شامل
کرده خواهد شد که در صحبت نامه علوه نوشته داده ام از ان واضح خواهد شد که که ام
مصرف در ان نوشته ام هر کسی که در زمر موم خیانت پذیرد گنهار خدا و رسول و رسوله
عقبی گردد و سوای پنج موضع بگین پسبونی الذکر و ما يتعلق بکینز کفاطه و خضر حقیقی
خودم که سوای آن دارش دستحق دیگر ندارم سپردم و بخشیدم و کیفیت
بکیت منافع و محاصل و اضعاف در صحبت نامه و خضر مذکور صرح و موضح خواهم گشت
و این مکانات نیز از ملکیت ذات خاص خود میدارم فقط

تفصیل مکانات

و فقط

یک قطعه	مکان چهل دولت والکه که تمام از دولت خرید بودم -
یک قطعه	مکان آبای که تمام بود آنرا بخریدم و قیمت بسیار بایان دادم -
نوع قطعه	چهار قطعه خریدم که از مرغان علی بیگ که سنا به یکی مجلس اردویی
	دیوانه شانه درون بهایک و دو قطعه مکان و اقامت شادی که یکی
	از یکی محلی است و تمام بود آنرا بخریدم که اراده ام -
دو قطعه	دو قطعه مکان که یکی تمام انار و اردو و نیم محلی از آن که بیرون بهایک
	و مقابل مکان نواب مرزانی صاحب حرم اند -
یک قطعه	قطعه مکان تمام نو تعمیرش مکان دینیه بود ریا -
	که بحدود قطعه مکان شدند از آن دو قطعه مکان یکی انار والکه که خرید از جناب و حسن خان
	صاحب و دوی که محلی از آنست این هر دو مکان را براسه قیام سادات و مؤمنین
	تعلق جناب ممتاز العلماء سید محمد تقی صاحب قبله نمودم و اختیار مهادر که خواه کسی
	در آن فرد کشی کنند و خواه که بپای آن سادات و مؤمنین بدهند از آن مکانات
	مذکوره ماراد و ارثان مارا پنج سر و کاشانه و باقی مکانات مالک نور حبشی ام گمر
	نویس که در وصیت نامه خواهم نوشت مطابق آن عمل سازند و اختیار دارد که عمل کند
	یا نکنه فقط
	العبد
	محمد علی
	نقل وصیت نامه مصدقه حسبری +
	الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سؤلهم و علی آله الطاهرین بعد کشف محمد علی
	این شیخ علی حبشی ساکن کهنه در صورتش ثبات غفل اقم این سطور ام که چهار فرسخه سو فی

تفصیل حدود و اراضی آنجا نیست بجز زمین که قبیل شکار گنجانید و نجات من بند و رومی جایید
 خواهد بود فقط

حدود و اراضی چهار فرسنگ و صیقلی برگزیده رسول آباد طلع کا پور و مواصلی داخل غازی -
 موه موضع

رام پور پشته مان برگزیده رسول آباد -	حافظ پور برگزیده رسول آباد -
یکم	یکم
شماره موضع کوراه	شماره موضع بهارامو
برگزیده رسول آباد -	برگزیده رسول آباد -
برگزیده ایضا -	برگزیده ایضا -
شماره موضع	شماره موضع رام پور
شماره موضع	شماره موضع کوراه
کسور برگزیده ایضا -	کسور برگزیده ایضا -

پنری پزار برگزیده رسول آباد -	نار خاص برگزیده رسول آباد -
یکم	یکم
شماره موضع کوراه	شماره موضع بهارامو
برگزیده ایضا -	برگزیده ایضا -
شماره موضع	شماره موضع کوراه
شماره موضع	شماره موضع بهارامو
برگزیده ایضا -	برگزیده ایضا -

و حال حاصل کما می خام بعد و جوه هشت هزار سیجده که و پیه نیم آنه باد بالا بانظر است
 که در صورت کشکاری و هدیه اداری اجناس شالی مدخل آنجا داده و در صورت
 عدم پیداواری اجناس سابق اندک حاصل آنجا کم بخواهی آید و بعد دادن چهارم

در آنکه ملکداری سگار مالی در تارمین شریح -

هم بود و در هر یک کلاه حافظ بود و در هر یک کلاه پیری بزرگوار کلاه ناخام و در هر یک کلاه
 اسم بود و در هر یک اسمی

و چهار صد و نود و هشت هزار و چهار صد و نیم که خرج و بجا و نخواه و ملازمان است شایع کن مبلغ
 شش هزار و سیصد و سی و شش و نه آنکه باقی می باشد بصیغه دینداری ملوک و مقبوضه
 حاصل کرده ذات خود بلا شرکت غیر و بی مساهمت احدی الی ملکان بقیض و تصرف ملکات
 خود میدارم اکل بر نادر و ثبت خود بلا اکراه و اجبار قریات مذکوره اصلی مع و اعلی و معانی
 عزیز و سایر حقوق مرا فسخ و اعلیه و خارجیه مع و بلکه دیگر و بشمار شمره و غیره شمره من کل بطل
 کثیر همچو فیما و منها و ایها و علیها مع نقایات سنوات و تقادری و آنچه خود لغایت مع
 و آلات کشکاری سیر و کژاد و غیره و چنین قدسیا مع مکانات و آنچه خود بلیاتی هر چه در دست
 همه دست براس معارف و به فضل الذیل بقصد رضای الهی حصول خیر و ثواب ناخاستی
 و فضیلت و رضا مویده مصیبتا شریعا جایزه اتانند غیر مشروط و لایستحق پس محمدتعالی
 لوازم الصلحه عاریا عن کل ضوابط الفساد و البطالان و موقوفات مذکوره را از ملک خود
 اخراج کردم و جناب ستیاب مجتهد العصر ممتاز العلماء سید محمد تقی صاحب قلع و علع شد و لانا
 و مقصد انما المرحوم الصید حسین ابن علی الشیریه سید میرن صاحب القابل سید العلماء
 الله مقامی علین را قم و ناظر منولی این موقوفه ساخته باقباض نمودم جناب مع و مع
 بر معارف است موقوفه مذکور را بقیض و تصرف گردانیدم و وعده لازم الوفا کردم که نامهای
 من عالیجناب بصیغه توثیق بعد از فراغ نام خود از خانه ملکیت رد و در کفتری خواهم نویسم

چهارم که سوار سوار افراسات فرزند پهلان و پسر دلاور است بن سرکاری بهر چه باقی ماند
سواران تحصیل این علم را در ششاد و هر چند فرست کرده ضایع آن ادا به و سال سال
فرستاده است و در که هرگاه و جوان و چنین و خواهر و تمام عالی مقام خود است به باشند
و کتب و آثار و از آن فرمود -

چشم آنکه اولاد خدا و من واقف اگر چه از ملکیت من قریات منی و منصبی ندارد لیکن بقصد تقریب
از روی وصیت خود مراقبت گیران احوال این مختارات موقوفه و متفحص حال منوی خواهند بود
بشرطیکه متقی و پرهیزگار باشند پس هر گزنی کردی و صلحت اندیشی و ریختن منوی خود بگفت
و از مصالح این قریات بهره از روی صواب نمائی بیغایله نسیانیت ظاهر خواهند کرد و شنیدن
آن و همراکن بشرط مناسب بودنش پذیرا فرمودن آن منوی لازم خواهد بود و همچنین هر دو
که نقل حساب مع و اسلماقی مجمع خرج سالانه همواره ماه به ماه سال ببال منوی با قریب از شایم
که رسید به باشند خواهد داد بشرطیکه فتور در خرج و غیره واقع نشود و سبب استقامی در دهر
رود و با اگر که ای امر سهوا یا عمدتاً خلط قرار داد من واقف از جانب منوی بظهور رسد یا
و داد ای دین سرکاری فتوری رود و هر فرد واحد از اقرب و از شایم اختیار عرض آن
خواهند داشت و در حالت امر منوی بر چنین امور نا جائزه و او را اختیار خواهند بود و یا بحکم
شرعی یا بر جمیع حاکم وقت یا بر بیکدیگر ممکن شود و موجب فتنه نباشد منوی را از زو
خارج سلاطه او دیگر و از منوی اول که ریاست داشته باشند نبولیت قیام نماید و دین
سرکاری او کرده و بشرط معهوده بجا آرد کلاً غذا مانده و سالانه و دیگر داران که نسبت
و عاید خواهد باشد یا احمد طایفان همیشه زاده من و بنده حسن که نامی اثناعشری
بنده من الا قرب ظالم اقرب پیدا شده باشند بشرط آن زمان که کسی امر مختل واقع شود ماگزین

در کار این آینه نور نیست بلکه کسی که نور نماید شود و در آینه که بجز
 بیرون و بیگ که بنام ندارد و بکار دیگر که از آن است و نمی کرد و منتظرند برود و
 تعلق و جناب است و اگر این را در کار و در آن است و در این است و در آن است و
 بنابر کونست که این را در کار و در آن است و در آن است و در آن است و
 و علی نیست -

ششم آنکه میان سراج المذنب و سراج المیزان اند و دست ناز و شک برای اوقات گذاری
شان چهارم و پنجم بهای مفر که در این سینه هم و پنجاب ز حال چهارم و پنجم بهای مفر که در این
دعایات شان بر حمت مفر بوده باشند.

هشتم آنکه خدام و اولا برای معرفت ملازمان ذاتی خود سه صد روپیه سالانه میگیرند باشند -
 نهم آنکه ماحین حیات غلام رضا خان صاحب که باینده قرابت و محبت دارند مبلغ شصت
 روپیه سالانه که لاین شایسته بدینند اگر در بنبر مردیاب مدد و ج بر سر و در کار شوند احتیاج
 دادن نیست بحد این روپیه را نیز بساد است و مومنین تقصیر فرمایند -

۵
 قسم اکبر علی شصت و پیر سالانه پیشخ نبوت علی صاحب تا بحین حیات و بعد فضا ی شان
 ایتم با اذن مومنین -

و تلمیذ آنکه سلسلای روپیه سالانه بخدمت قاضی بزرگوار از قریب آن علی و محمد شریف قیام کنند تا بمین حیات
باز بخدمت آنکه سلسلای روپیه سالانه بسید علی رضا صاحب ساکن فیض آباد تاسمین حیات۔

دوازدهم آنکه مبلغ پنجاه روپیه سالانه بمردم خانه مرزا با صاحب که سابق ملازم و کاتبه من بوده
پسران علی محمد و ادا و محمد جان هستند از مرد و تقاضا نمودند در منصب اخصی تا صین عیادت
بمردان بسادات موافقت نمود و اگر تعینات شد که ضرورتی در میان ایشان در وقت غایب شدن

چهارم که در شیخ باقر رحمه الله علیه است که در هر سال که صاحب بن سنگانی او در زیارت فرموده
از ویست آن سید است که آنکه از تمام عمر جهانی میگذرد و در شان او و در سال چهارم
طالع بود و بعد از این در این اوقات در زمین انجمن خوانند

چهارم که در آن خوانان باشد و بعد از سال که تفصیل خواندن آن طالع نوشته خواهم داد در این
طالع خواهد شد احسان خواندن آن بار و احسانا که رقم خواهم زد باشد تفصیل باشد و بعد از سال
قرآن خوانان که مختصر من می نمایم به آمل که نام جناب سالتاب است و در فقر قرآن خوانان بشا هر
چهارم در و بعد از سال که سال آن خواندن و همیشه و ثواب خواندن با سمانه که در آن
مستند باشند و در مدد دوم که نام حضرت آبا است یک قرآن خوان چهل و هفت و بعد از سال
ثواب خواندن بار و احسان اسمای زیرین و در مدد سوم که اول نام شیخ علی کیش است و در فقر قرآن خوانان
و در کوشش و بعد از سال که ثواب خواندن بار و احسان مرقومه زیر آن مد و در مد چهارم که شروع نام محمد علی
است یک فقر قرآن خوان چهل و هفت و بعد از سال که ثواب آن خواندن بار و احسان اسمای آن
و در مدد پنجم که در آن نام محمد علی شیخ قاسم علی برادر من حقیر است چهار فقر قرآن خوانان که بنظر آن
که فقر چهار چهار و بعد از سال که یکی میان نصیر الدین بشا هر و بعد از سال که ثواب آن خواندن و در مد چهار
و بعد از سال که در این احسان برادر هم شریک شوند و در فقر قرآن خوانان باشد و بعد از سال که در این
گردید و هفت و بعد از سال که بانی ماند آنرا بنا بر این سرای و گرامی میان نصیر الدین را خلیف
میفرموده باشد و طاعت طاعت میان نصیر الدین از بنده اسماء واضح خواهد شد ملاحظه فرمودن آن
پیر خضر در -

پانزدهم که چهار صد و بیست ساله برای محاسنات خاص و دیگر عزیزان قربانی که از تفصیل و در
فقره تفصیل چهار صد و بیست فقره است که اول کما جناب سالتاب است دیگر اسماء است

باشد چنانچه در پیشگاه آن بزرگواران عید منی و شب است و در این ایام خواستنی
 اینند و آب باشد مجلس نمودن تقسیم فرمایند و در مدتی که شروع از نام خزان آب است
 چهار روپیه را از بانی عید الضعی و شب است و در این ایام خواستنی مجلس در مدتی که نام
 علی بنش است هفت روپیه را از بانی و هجده روپیه را مجلس تقسیم آن بر سر آهنگ در مدتی که نام
 نام محمد علی است سه روپیه را از بانی و هفت روپیه را مجلس و در مدتی که نام محمد علی و نام
 برادر راقم این سوار است شش روپیه را از بانی عید الضعی و یکصد و هشتاد و دو روپیه را مجلس
 سال که هندیان بیری و دیگران تقسیم این همه بر سر آهنگ است اگر بر قریب باشد آنجا و اگر نه
 در امام بزرگ خزان آب و تقسیم این پنج باشد که اول طعام بخانه سادات و مومنین فرستاده شود
 و در مجلس شربت تا که غوغاء مردمان نشود و بر روز تولد امام آخر الزمان پنج روپیه نزد دفتر
 فرستاده دهند که نیاز کرده خواهد داد و برای مجلس عشره محرم تا چهل و هشت روپیه تقسیم طعام
 بهمین طریقی شود که اول بخانه سادات و مومنین فرستاده دهند اگر در مجلس تقسیم شربت گردد
 و اگر بر قریب باشد آنجا والا نه در امام بزرگ خزان آب و غیر گری و ذکر آن از همین روپیه
 کرده شود.

شانزدهم آنکه یکصد و بیست و پنج روپیه در حالیکه راقم و برادر صاحب انخواستنی در این شهر
 بمیریم و در صورت بودن قریب درین شهر یکس بدر راه سه روپیه که روشنی هم کند و جادو
 هم دهد بر قبر بنده و برادر بنده و امام با و یعنی بجای عزج مبارک و شمعیهای برای روشنی
 بر سه جا چهار روپیه ماهواری مقرر نموده دهند چه که بر سه جا بدو واحد روشنی غیر ممکن باشد
 یک ماه صفت آن دیده بر موقوفه مقرر کرده دهند و یک روپیه هشت آن در راه سه و دیگر روپیه
 چنانکه امپراتوری جادو و دیگر روپیه را برای تقسیم شربتی بنابر مجلس و در پیشگاه آن بزرگواران

حاکم می فرماید و است که در اولاد و در قاصد و در تمام و چنانچه در مصمم علی است تمام نموده
فهم کرده و دهند - *

بششم مبلغ سی و شش و نیم سالانه بمیزند و علی صاحب خوشنویس تا جین حیات میدهد
مهرت و جین - *

هفتم مبلغ یکصد و بیست و پنج پیرز آغای باغچه و یک محسن بنده و چنانچه تا جین حیات
ماگر فضل آقایی بر سر روزگار همه زندان وقت احتیاج دادن بسیار و گوا این دلیل کافی نشان
نیست مگر کار گذار این قربات و با قربات دیگر قبول خواهند کرد و پانزده روپیه ماهواری
از هر چه در هر چه بدهند بافتن و کوی مانده خواهد ماند از این سالانه قطع ندارد چه اگر این براه
حسنت و اعلی است و آن پانزده روپیه بوجه نوکری و کار و بار دیات چه حقیقت دارد
ایشان انصراف بکار داری میکنند - *

هشتم مبلغ یکصد و بیست و پنج سالانه بنابر صرف کینزکان همیشه صاحب محظرمین یعنی مردم
خانه مرزا صفدر علی صاحب تا جین حیات میدهد باشند - *

نهم مبلغ نود و شش و نیم سالانه بشیخ رضا علی صاحب که عزیز من اند تا جین حیات
شان عنایت فرمایند - *

دهم مبلغ یکصد و بیست و پنج سالانه به لاله دی پر شاد صاحب که قدیم رفیق من اند
تا جین حیات او شان عنایت فرمایند و لاله صاحب مسطور احوال و به سابقه و حال اطلاع

و در آهنگاری میدانند اگر چه ضعیف اند لیکن برآمد کار بسیار خواهد گردید چون مبلغ مذکور
در کل منافع که هر شخص سی و شش و نیم سالانه با او بالاند و آن مبلغ یکصد و بیست و پنج
پیرز و روپیه و هر سالانه صرف شدند بکنز از پانصد و سی و شش و نیم سالانه با او بالاند

حرف این برای امور دیگر بر وقت باد آمدن که بمنور باشد طلبه عرض نمود که فقیه
 ملتوی نفرمایند و زرکی و پیشی فونی و غیره همراه این زیر تقیه بساکن و سادات و مشوین خرج
 خواهد شد و طلبه میبایست که این روپیه بکسانیکه در خود استطلاعت و مقدرت هیچگونه نیکو
 و محتاج تن شبیه باشد و نیز در شادی و خزان نکند و او کفن و دفن سادات مؤمنین قلیل ارجح است
 صرف بود و باشد و چنانچه احصایده من وقت پیش شدن شادی صبیحان نصیر الدین ^{خان}
 خوان پنجاه روپیه و پیش آمدن شادی و دختر ثانی شان جناب سامی موافق بنجوز خود خواه
 و ده روپیه خواه پانزده روپیه رحمت باو شان خواهند ساختند باده ازین فردیست و مبلغ
 صد روپیه برای شادی دختر علیمرزاد امام رضا صفه علی صاحب رحم عنایت خواهند فرمود
 مبلغ یکصد روپیه ^{الطاهرین} بخیریه نه آنه پاؤ بالا که بعد تقسیم اسم داری باقی نامند و یک سال باعث
 شادی دختران علیمرزا میان نصیر الدین یکی سه صد پنجاه روپیه خواهد افتاد و ببال و دیگران
 یکصد روپیه ^{الطاهرین} نه آنه پاؤ بالا خواهند شد آنرا در صورتیکه از عنایات نیز بسیار
 بخش کدای آفت ارضی و سماوی روند به و حاکم هم اضافه نگیرد تقسیم آن بطرزخواه یا بطور دیگر
 در سال دو بار و یکبار در خریف و یکبار در ربیع که منافع و مرته خواهد آمد آنرا سادات مشوین
 و در عشره محرم هر کس که استطاعت نه داشته باشد آنرا بنا بر تقریه داری شری برای شمع و شتر
 حسب بنجوز خود بدولت تقسیم نیز بابت عشره محرم و یوم و شربت قند یا شکر محمد صرف بمالس
 حضور ایچ خرج شود و تقسیم فرمایند حتی اوسع بسی و کوشش بسیار مبلغ هفتصد روپیه سال که
 کر بلا علی بنابر ازاران بهندان که بفقرو فاقه مبتلا باشند در ستاده باشند و یک دست
 بده سی به حاجی حسین قند هاری که در بخت شرف دوکان دست فروش ده دوند عالای معلوم
 نیست که دوکان میدانه یا نه برای من نالایق دعا میکنند و زیارت میخوانند و هر چه مراد میسر آید

ایشان نیز ستادم از ذکر که بپای میرا بر ما سهیل جنت اگر نگاه نشند آمد و رفت
 می شود که لا رسد و شد از آن در یادشان هیچ نرسد و این بقصد رو به سبیل چاه و پیه
 سالان به بنجاب حاجی صاحب مدوح تا بحین حیات ترسیل فرموده باشند و به حاجی صاحب
 اینست که سابق ملازم آن افاضه صاحب تاج بودند و بعد فرستادن رو به کر بلا هر چه باقی ماند
 حضور و الا آن رو به رابر وقت ظهور شادی و خیر که امی سادات و مؤمنین که از کرده و دارند
 ایشان هیچ صورت نمیداد در آن صورت قدری تعلیل موجب عقد شرعی و در تجمیع و تکفین
 سادات و مؤمنین و دیگر محتاج باشند و از کرده و ایشان شان صورت و فن و کفن نشود برای حیات
 و دانی سادات و مؤمنین که بغیر و نافرقت باشند رحمت نمود و تقسیم فرموده باشند و در آن
 سال که طرح شادی و بیای و خیر آن مذکور به بالا سه صد پنجاه و رو به خرج خواهد شد و در ارسال رو به
 کر بلا اصل و تقسیم آنجا که خواهند فرمود و لیکن بطلب غیر اینست که بختا جان برسند و عتاب و عتاب علی
 صاحب که بسیار محبت غایت بر حال این فقیر میدارند و بالفعل در سرکار شاهی ملازم اند و قیام
 حکمت می دارند اگر خدا خواسته ترک و زکار نمایند تا زمان شدن روزگار بجای دیگر که صد و پیه
 سالانگی در بلفان کر بلا اصلی و اینجا نموده بنجاب مدوح تا بحین حیات رحمت میفرموده باشند
 دیگر عرض اینکه محسن طینجان مرد شرفا از دست عیال و اطفال پریشان حال مبلغ نسبت چهار
 رو به سی سالان تا بحین حیات شان رحمت فرموده باشند و انشای دیات مختصر عرض بنمایم
 که خاطر داری گنجشکی لال بسیار بسیار ضرور چه که مردم بهوشیار و لیس است و بالفعل محبت هم هست
 که فقیر ادا اختیار می داده بود و هر کارنده که مقرر نمایند تا به آگاه شدن و محیط گردیدن بر
 دیات و رسم ماه کردن از آسامیان از نامبرده موافقت ضرور و بعد آنچه نظم و سنق خواهند
 معافه ندارد و نخواهد بپاری مافا پور بهر چه هست و خواهد گرفت مگر نخواهد بپاری موضع

پشوی چهار موضع ناز از مقری سرکارین او را کم میاد و جناب بکم خواهند کرد که آنچه خواهد بود
 ربه بر کای است بگرفته باشند و لا گنیشی ملل هستند و ربه سالانه بموجب بطر سرکاری
 می باید جناب از کارند گری و خنهای پنجاه و ربه سالانه دیگر مرحمت میفرموده باشند که او تا
 گزندی او نخواهد بود و آنچه در آن ربه بانی و تقادی و تحویلیاتی و غله لغایت نشسته فصلی
 و آن وصول خواهد شد که اخذ موطن آن خرید به نگاه دارند و خرج که نوشته شده است از منافع
 است و سود کاغذ این سلطان که خواهد آمد صرف آن در مجلس و عمر آن زمان بعد ذاتی من اینها
 که منافع اینهم بار دایم من و سیاه و پراکشی قاسم علی صاحب شود و چونکه محمد مرزا صاحب
 ولد مرزا باقر علی صاحب دست بنده اند و بالفعل پیشه خنار گری میکنند و قصد زیارت میاز
 و از دست زمانه خیلی تنگ اند و چنین استطاعت ندارند که حیل و اطفال اینها را بپندارند
 و اینها میگویند که در شهر ربه در راه بزرگ محمد مرزا صاحب سادات لطیف النساء بنت کیم شد
 تا ما رجعت محمد مرزا صاحب از زیارات و اگر واپس آیند تا بجاات شان مرحمت میفرموده باشند
 مگر فقیر یک قسم جناب عصمت آید و صوفه نوشته خواهد داد و اگر دیگری فریب کرده نبرد
 بموجب آن رفقه عنایت فرموده باشند فقط المرقوم شایوم ماه نومبر ۱۲۳۳ مطابق بستم
 ماه جمادی الاول ۱۲۳۴ هجری مطابق هشتم ماه کاتک ۱۲۳۴ فصلی کاتک بدی هجری ۱۲۳۴

روز سه شنبه - ۱۲۳۴ گواه
 محمد علی
 اغای جان ولد مرزای جان
 ساکن بخاری ثوله - ۱۲۳۴
 گواه
 مرزا محمد ولد یوسف علی
 میر تراب علی بنظم مرزا محمد ولد
 میر محمد حسین ساکن جلی ملزم
 شیخ محمد علی ولد شیخ
 ساکن منصور نگر تعلیم خود
 شیخ محمد علی - ۱۲۳۴
 حشری حکیمه در حشر آباد معتد - ۱۲۳۴

<p>در مادل کر نام خدا در سلسلہ سحابین بگو صد و دهم که اول نام خواجه غفران است با شرح ایضا -</p>	<p>اسماء فوشده نه ازین بسمه - مایه</p>
<p>قرآنخوانان یک ساله بخند اما - ۱۰۰ ساله قرآنی مجلس ۱۰۰</p>	<p>قرآنخوانان دو نفر بخند بخند اما - ۱۰۰ ساله قرآنی مجلس ۱۰۰</p>
<p>در سیوم کر نام خلیف علی بنش است بشرح ایضا چهارم که اول نام محمد علی است - مایه</p>	<p>قرآنخوانان نوزان بخند اما - ۱۰۰ ساله قرآنی مجلس ۱۰۰</p>
<p>بروز نوکده امام آخر الزمان بخند اما نزد و قهرم کبوترک ناعظمه فرستاده و چند - ۱۰۰</p>	<p>برای خیر محمد علی و برادرش شیخ قاسم علی - سامی</p>
<p>پانضیرالدین بنا بر پارچه سرانی مکران ۱۰۰ ساله</p>	<p>قرآنخوانان بخند اما - ۱۰۰ ساله مایه</p>
<p>برای مجلس سید الشهدا از عشره تا چهل بخند اما ۱۰۰</p>	<p>۱۰۰</p>

<p>مادل حسابین بجز اسمای نوشته اند بر سر دوم بشرح ایضا</p>		<p>مالی</p>	
<p>قرائن و دروغها</p>		<p>یکم بر آغا میر صاحب بجهت امان</p>	
<p>یک ساله</p>		<p>قرآن خوان مدعی</p>	
<p>مظاہبنا بر عباس زبان مجلس</p>		<p>قرانی مجلس</p>	
<p>مدعی مدعی مدعی</p>		<p>مدعی مدعی</p>	
<p>در سیوم عزیزان فریب حسابین بجز اسمای</p>		<p>در چهارم عزیزان مجید و بشرح ایضا</p>	
<p>نوشته اند بر سر مالی</p>		<p>مدعی</p>	
<p>قرائن و دو</p>		<p>بر مدعی بن صد زبان</p>	
<p>یک ساله</p>		<p>خون بکفر مدعی</p>	
<p>مراغی و مراغی زبان مجلس</p>		<p>قرانی مجلس</p>	
<p>مدعی مدعی مدعی</p>		<p>مدعی مدعی</p>	
<p>جناب اول خدا</p>		<p>دوازده امام چارده</p>	
<p>مقصود سوز و آج</p>		<p>اولاد کرام اسم و از روشن</p>	
<p>مردوزن و اصحاب</p>		<p>فضل است</p>	
<p>و انصاف و خادمان و</p>		<p>علی علی بر عرض علی و</p>	
<p>مجان</p>		<p>للام مدعی و والدین</p>	
<p>میان</p>		<p>میرزا علی صاحب</p>	
<p>والدین من محمد علی</p>		<p>محمد میرزا و والدین</p>	
<p>و امام النساء</p>		<p>میان حسن علی و بی بی</p>	

نعمت محمد	مختار و طه نعم	یکم	سازگار بنجاد
میان هادی علی و نجفی شیخ حبیب و دفتر کتیر کلان و علایان که کل مردوزن قریه عبده	میان اعتقاد علی -	اسم یاد ندارم -	وظائف مذہب -
جانب میر محمد طبیب صاحب آقا مرزا صاحب محمد خان فضیلت النساء	میر محمد و عزیزان میان عزت علی و شیخ ابو علی خان -	نجیب النساء	
و جانب میر حاجی قائم از دلی مردم خانه دالی و دوا	لا محمد پسر		
و مرزا ابیاد علی -	عزت علی و الباقان -	بی جان -	برکت النساء
میر شمس میر علی صاحب حکیم مولوی قائم الله دیگر میان محب علی	پان احمد بخش		
غلام حیدر صاحب و شیخ عزیزان میر میر علی محمد داده و دادی و شیر	شیخ کرم علی صاحب		
ابو علی و میر نیا علی و میر مردم خانه و میر محمد علی و شیر دادی -	مردم خانه و خانم صاحب		
فرحت علی و میر شمس علی او کار رساند و کماد بخت بند کاشی	و عزیزان -		
جعفر و غیاث النساء عمه و جانی بی بی و شیخ میر علی صاحب	حافظی و نجفی خانه -		
خواهر -	عزیزان میان همان مردم خانه میان غلامی	عمو صاحب و چچی صاحب	
لا مقل -	مرزا صدی میرزا و ان و برادران الدین میان کام	شیخ سید بخش و شرف النساء	
والدین مرزا صفر علی -	مرزا محمد علی و آبادی	میان بدین -	و میر بخش و نوازش علی
امام الدوله فیروز میرزا و حاجی مرزا علی -	حسن رضا خان -	عمه و سکنه -	
شیخ امام بخش صاحب محمد حسن و مردم خانه نصیر الدین حیدر شاه	شاه میدو		
یکم ششاق علی خان پسر دفتر -	میان محسن علی	مرزا جاحض صاحب -	
میر والدین -	مرزا محمد طبیب صاحب	شیخ کرم بخش -	مرزا صفر علی صاحب

میرزا علی صاحب	مرزا محمد بیگ صاحب	محمد تقی	دیگران که نام یادند مردم و
سید میرزا در اعلی	میرزا فضل علی صاحب	سید محمد باقر صاحب	مشهور باشند -
حکیم فیروز علی صاحب	میرزا آقا بخش محمد پسر	آقا باقر محمد پسر	مردم خانه داری محمد علی صاحب
آقا ابوالطالب	اکرام الله خان میان	تاج الدین حسن خان	میان عشق -
سید فضل خا صاحب	خلیق دیوان نصیح بیگ	صاحب محمد مردم خانه	غلام حسین خا صاحب
فرزندان مردم خانه و گداور دیگران و	فرزندان دینریگان	مردم خانه -	
بزرگان -	میان دیگر صاحب	وارث علی خا صاحب	مرزا رفیع و مرزا قلندر
میرزا علی صاحب	میرزا باقر صاحب	مولو حسین علی خان	علی بیگ صاحب -
مرزا آقا حسین صاحب صاحب	ولایت علی خان مردم	حکیم میرزا رضی	
و مرزا حسین علی علی مرزا محمدی خانم محمد پسر	خان و امیر علیان محمد	مولوی مرزا صاحب	
بنده علی و مرزا اسد علی	مادر و عزیزان و		
و مرزا اسفندی علی و علیرضا -	برادران -		
برای من فقیر محمد علی صاحب خا صاحب علی -	بروز ولدا نام آقا مرزا	محمد دین محمد و مرزا آقا	
...	
قرآن خوان محمد غفره	محمد آقا	برای مجلس سید الشهدا و عشره محرم باچشم -	
...	
شیخ فخر الدین	قرآن خوان	مجلس	بیان نصیر الدین قرآن خوان برای پدر
...	
...	

تفصیل صوم و صلوة و حج و زیارات کربلائی محلی و زیارت

شماره مقدس *

سری

صلوة	صوم	حج	زیارت کربلائی محلی
رساله از روضه قنده	رساله	ال	سار
فی سال	فی سال		
و	ع		
ال	لا		
زیارت مشهد مقدس	سازایات	ندار سنت	نماز بدیه میت
لا	سال	سال	لوم
فی سال	فی سال	فی سال	فی موم
ع	ع	ع	ع

محمد علی بخدمت جناب عرن می نماید دو قطعه کاغذ و دویست و هشتاد و پنج روپیه سودی فیصحه بخرد و بفرستد
 به حضرت عرن و بفرستد به حضرت عرن و بفرستد به حضرت عرن و بفرستد به حضرت عرن و بفرستد به حضرت عرن
 خواهند داد انشاء الله تعالی فرق نخواهد شد و دویست و هشتاد و پنج روپیه را بفرستد برای خرید کاغذ
 اسی جناب به کلکتہ فرستاده ام که جلد بخیزد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
 و زیارات باقی مانده آنرا تدبیر میکنم و این بقایان بعد مردم خرج خواهد شد تا چنانکه
 زنده مانم منافع آن خرج سادات و مؤمنین و مساکین مروت فرمایند فقط

ذکر شرف قاسم علی

طین قاسم علی بن علی کشن امامیہ تمام کلمہ پیا ہوئے و جنتی پر پہنکار تھے ۹۵ھ میں
 می بیت الحرام زیارت رسول نام علیہ السلام کو تشریف لگے اور ایک سال تک اور
 بیت اللہ بکر بعد حصول شرف حج و زیارت واپس آئے بعد ۱۰۶ھ شعبان ۱۲ھ ہجری
 واصلت زیارت انوار اہل علیہم السلام کر بلائے علی گئے اور بعد استسعا و شرف زیارت دورہ بوقت رحلت
 بمقام کو الیا تاریخ ۶ جمادی الثانی ۱۲۸ھ کو انتقال کیا اور وہیں دفن ہوئے برابر نقیر الدین جید
 و محمد علی شاد و امجد علی شاہ بادشاہان اودھ اختلاص متفرق کے چکر دار و نائب چکر دار رہے۔

ذکر شرف علی

قاسم علی بن حامی قاسم علی امامیہ متقی پیر سبز کار عابد زاهد شہید ارتحیث تھے تمام عمر کوئی
 واجہ و بدعت ان سے ترک ہوا مسلک کا اخباری تھا ایک مرتبہ رمضان کے ایک روز سے بن انوشہ
 ہوا اور کفارہ اسکا اپنے اوپر لازم جانا فود و مینے علی الاضطرار روزے رکھ کر کھوپڑا کیا عبادت
 اور نیکی کا شہرہ پیر کو جب مرض الموت میں بیہوش تھے اور کوئی کار کرکنا نہ تھا کہ نماز کا وقت ہوا اور کان میں
 آواز پہنچ جاتی تو وہ دونوں اٹھ بطریق تیمم مار کر اور میرے پیچھے کر سورہ قرآنی پڑھنا شروع کر دیتے
 اور پھر تھوڑی دیر میں زیادہ بیہوش ہو جاتے ۱۲۸ھ ہجری واسطے زیارت دورہ کے تشریف
 لگئے اور بعد حصول شرف زیارت انوار اہل علیہم السلام آئے تاریخ ۶ جمادی الاولیٰ
 ۱۲۸ھ ہجری کو بمرض فالج انتقال کیا۔

ذکر شرف علی خان

آٹم علی خان بن محسن علی امامیہ ۱۲۸ھ کو پیدا ہوئے آدمی ذہین شہین خوش خلق سخی تھے۔
 اولاً تحصیل ہو بطنع ہیر پور بن نائب تحصیلدار مقرر ہوئے پھر راست چکھاری میں تحصیلدار پھر ناظم
 صدر اس میں ہمشاہرہ ڈیرہ سوریہ مقر ہوئے تاریخ ۲۷-۱۰۷۰ھ جب ۱۲۸ھ بمقام مکہ ۱۲۸ھ
 سال انتقال کیا اور مال کٹورہ کی کربلا میں دفن ہوئے +

ذکر شرف علی خان

مرغی حسن خان ابن آٹم علی خان امامیہ تاریخ ۲-جمادی الاولیٰ ۱۲۸ھ ہجری کو بمقام کلمہ پیا ہوئے

خاصی خون میں اور ریاست پر کھاری ہیں بعد کے نائب تحصیل داری لازم ہیں۔ ان کے ایک بیٹے
وزیر میں نان لیر نو سال ہیں۔ +

سبقتی اعلاٰ جس خان غلط کس علی خان صاحب بائیس شعبان الختم لکھنؤ جری بنام لکھنؤ
محکمہ خدائی ٹوڈ میں پیدا ہوئے۔ جو بصورت زمین خوش خلق تھی عالی حوصلہ ہر لغزیر سے۔
بحسب اشتہار نمبری ۲۱۳ مورخہ ۴۔ اپریل ۱۸۵۵ء کو اختیارات درجہ دوم میں سبقتی اعلاٰ
کے اندر عطا ہوئے اور حسب اشتہار نو اب لغٹ گورنر بہادر مالک مغزی و شمالی و حیدر او دھ

مورخہ ۲۔ دسمبر ۱۸۵۵ء کو اختیارات سرسری حسب رقمہ ۲۶۱۔ ایکٹ ۱۰۔ عطا ہوئے۔ اور
۱۸۹۲ء میں ان کو اختیارات بمبئی سرحد و بجاوہ ضلع کانپور کے بھی عطا ہوئے تھے کہ جسکی منظوری
آنے کے قبل ان کا انتقال ہو چکا تھا۔ خطاب خان بہادر ۲۹۔ مئی ۱۸۵۵ء کو حضور خواجہ لیر
و گورنر جنرل بہادر نے عطا فرمایا اور ۲۸۔ مئی ۱۸۵۵ء کو سند خطاب عطیہ جناب گورنر
جنرل بہادر جناب و اب لغٹ گورنر مالک مغزی و شمالی و حیدر کنتہ بہادر ملک دھ نے
دراہ لکھنؤ میں مرحمت فرمائے۔ حسب اکٹ نمبری ۵۴۱۹ مورخہ ۲۴۔ دسمبر ۱۸۵۵ء

فہرست درباریان لکھنؤ میں نام ان کا درج ہوا۔ حسب نقل حکم اعلاٰ جناب صاحب کلکٹر
بہادر بکا پور ۲۷۔ اپریل ۱۸۵۵ء بحوالہ حشی جناب کنتہ صاحب بہادر ۲۳۔ اپریل ۱۸۵۵ء
بحوالہ نقل حکم گورنمنٹ ۱۹۔ اپریل ۱۸۵۵ء ان کا نام فہرست دربار ضلع کانپور میں سب سے اول
کیا گیا۔ یکم جنوری ۱۸۵۵ء کو بمقام دہلی دربار قیصری میں شریک ہوئے۔ حکام رس
ایسے تھے کہ ہر ایک حاکم اگر نیز انکی قدر کرتا تھا۔ صد اسٹینٹ حکام کے اور نیز ہر
خطوط مختلف مضامین کے انگریزوں نے ان کو بھیجے۔ جیسے اسماء گرامی ذیل میں درج ہیں۔
ایچ ایم برڈ صاحب۔ آئی اسٹریچی صاحب۔ جے ایچ ہرسن صاحب۔ جے آرڈ صاحب۔

ذرا شیخ اعلاٰ جس خان +

شہنشاہی بار سٹو صاحب فائز تمام کشتہ لکھنؤ۔ نیک صاحب جو ریشل کشتہ لکھنؤ۔ آج شہنشاہی
 مول صاحب جے رائٹ صاحب آئے بیس صاحب۔ انٹی اربابین صاحب ہائیس صاحب
 شہنشاہی صاحب آری برٹین صاحب۔ جے دیس صاحب۔ وکٹوریہ صاحب شہنشاہی
 صاحب۔ جے ڈبل کوکٹیل صاحب۔ ایٹس صاحب۔ آئے جے لارنس صاحب جے دیس
 صاحب۔ جے سی لار صاحب۔ ایٹس این رائٹ صاحب فوئل صاحب۔ ڈبل کوکٹیل صاحب
 ڈبل کوکٹیل صاحب۔ جے فن صاحب کاسٹل صاحب۔ ایٹس صاحب جے جے ڈی
 لیٹوش صاحب۔ آئے میکین صاحب جے اڈورن صاحب مرے صاحب شیمیر صاحب
 فنیل کری صاحب۔ آراسٹن صاحب۔ فاسٹر صاحب آرون صاحب جے گوڈ صاحب
 کرنل لونبری صاحب لینک صاحب آرکین صاحب ایٹمی صاحب ڈبل کوکٹیل صاحب کاسٹل
 نوال صاحب شہنشاہی ڈبل کوکٹیل صاحب پھر صاحب الکرینڈو صاحب لٹل صاحب لکین صاحب
 کلاس صاحب ڈبل کوکٹیل صاحب کرٹینک صاحب آئی بکس صاحب ہیکس صاحب ورنلی
 صاحب۔ ہیوٹ صاحب پیرس صاحب رائس صاحب جوڈس صاحب بی یاد صاحب
 کلڈارک صاحب سٹر صاحب۔ تمغہ صاحب مگگی صاحب فائیر صاحب رائس صاحب
 آج ایٹس یونس صاحب ہرٹس صاحب۔ سی ڈبل صاحب دتس صاحب ایٹس صاحب
 لیوٹ صاحب وغیرہ۔

۱۸ صفر کو انکے بیان ایک مجلس عزائے جناب سید الشہداء علیہ النجۃ والثناء کی ہوا کرنی تھی
 کہ ایسی مجلس غم لکھنؤ میں شاید ہی کسی اور جگہ ہوتی ہو۔ اس مجلس میں تمام علمات شاہزادگان
 لکھنؤ اور رؤسائے واعزائے و عائدین شہر شریک ہونے لگے۔ اوایل میں جناب عزادار
 مرحوم اس مجلس میں پڑھتے تھے۔ پھر حدیث خوانی ہونے لگی۔ آپ سوار حسن خان ظہیر اکبر

خان بہادر مرحوم اس مجلس کو کرنے میں اور اپنی ملک مجلس کی وہی شان باقی ہے۔ اور یہی
 خزانہ ہوتی ہے۔ یہ درجن خان اس مجلس میں نہایت ہی سرگرمی اور زندگی اور فرنی کو کام
 کرتے ہیں وہ ایک علیخان صاحب ہیں امپور نے ایک بار کو مید بینظیر میں خاص طور سے بلایا
 اور ایک ہفتہ تک انکو یہاں رکھا جب نواب صاحب بہادر سفر حج کو جاتے تھے تو خان بہادر
 مرحوم نے نہایت اولوالعزمی سے بمقام کانپور والی ریاست۔ امپور کی دعوت کی۔

اطراف حسن خان بہادر نے تاریخ ۲۷۔ فروری ۱۹۰۷ء مطابق ۲۷۔ رجب المرجب ۱۳۲۵ھ
 روز شنبہ بمقام کانپور بار خداتہ المصنعت انتقال کیا۔ اور کربلا واقعہ محلہ نواب گنج شہر کانپور
 میں دفن ہوئے۔ حکاموں نے خان بہادر مرحوم کی قبریت کے خطاب نام محمد سردار حسن خان
 خٹک اکبر خان بہادر مرحوم کے بچے جنہیں سے ترجمہ چٹھی جناب اسٹریجی صاحب بہادر اسٹریجی
 سکٹر جناب نواب لغٹ گورنر بہادر و ترجمہ چٹھی جناب ٹوٹن صاحب بہادر سکٹر اعظم
 جناب نواب لغٹ گورنر بہادر و ترجمہ چٹھی جناب ٹراڈویرن صاحب بہادر و خط مسٹر کوٹن
 صاحب بہادر درج ذیل ہے۔ +

ترجمہ چٹھی مسٹر اسٹریجی صاحب بہادر +

گوڈنٹ ہوٹس۔ کوٹن۔ ۸۔ مارچ ۱۹۰۷ء۔

جناب میں۔ آپکا خط مورخہ ۶۔ ۱۰ء حال میںے جناب اب لغٹ گورنر بہادر کی
 حضور میں پیش کیا۔ اور حسب ہدایت نواب صاحب موصوف آپکو تحریر کرتا ہوں کہ حضور
 محترم اللہ کو نہایت درجہ افسوس اور ملال یہ سنکر ہوا کہ آپکے والد صاحب نے انتقال کیا۔

آپکا سچا دوست

جے۔ اسٹریجی (ٹراڈوٹ سکٹر جناب نواب لغٹ گورنر بہادر)

لکھنو۔ ۱۱۔ مارچ ۱۹۱۹ء

جناب من۔ میں حسبِ لکائے جناب نواب لکھنؤ گورنر بہادر آپکو عزیز کرنا ہوں کہ نواب صاحب کو صوف کو نہایت درجہ اسعف باستماع خبر انتقال آپکے والد صاحب شیخ الطاف حسن خان کے ہوا۔ اور نیز نواب صاحب کو صوف کو نہایت درجہ بہر دی آپکے ساتھ دینیز دیگر آپکے خاندان کے ساتھ ہے۔ آپکا نیاز مند

نئے ڈی لیٹر میں بخیرت محمد سردار حسن خان۔

(جیوٹ سکریٹری نواب لکھنؤ گورنر بہادر)

ترجمہ چٹھی۔

از مقام کلکتہ مورخہ ۱۱۔ مارچ ۱۹۱۹ء

جناب من۔ مجھے آپکی چٹھی مورخہ ۶۔ مارچ سے خبر درشت فرما آپکے والد ماجد کی انتقال کی معلوم ہو کر نہایت رنج و افسوس ہوا۔ یہ آپکا قول سچ ہے کہ آپکے پدر بزرگوار گورنمنٹ کے سچے خیر خواہ و فرمان بردار تھے۔ علاوہ میرے دیگر حکام ہی انکی خیر خواہی کے قائل ہیں۔ آپکے او آپکے خاندان کے لیے ایسے بزرگی خاندان کا بوقت سر پر سے اٹھ جانا سخت نقصان کا باعث ہوا جسکا کچھ ہی معاوضہ نہیں ہو سکتا میرے آپکے ساتھ اعلیٰ درجہ کی بہر دی ہے۔ کیونکہ تین سال کا عرصہ ہوا ہے کہ مجھ پر ہی ایسا ہی صدر جانکاہ میرے والد ماجد کے انتقال کا ہوا ہے۔ میں آپکے غم میں دلی سہی ماتہ اری کے ساتھ شریک ہوں۔

آپکا سچا دوست

ہے۔ اوڈیہرن۔

(حاصل لکھنؤ گورنر جنرل)

خاندان محمد مراد حسن خان صاحب کسب کا پور۔

صاحب من تسلیم ہوئی چھٹی روزہ۔ سراج سیدہ چارے پاس پہنچی اسکا منظر
معلوم کر کے ہر کمال رنج و افسوس ہوا دراصل خان بہادر صاحب ایک بہت لائق اور اچھے
آدمی تھے جنکے اس جہان فانی سے گمہ جانے کا عام طور پر لوگوں کو رنج ہوا ہو گا۔ مگر چونکہ
ہر شخص کو یہی راہ ایک ایک دن درمیان ہے اور خدا و قدر سے کسی کو چارہ نہیں ہے لہذا
سہر و شکر کو اپنا شعار کرنا چاہیے گو یہ صدمہ ضرور شدید ہو کر آچکے ہو چاہیے کہ آپ بھی انتقال
کو کام دیکر صبر کیجئے خان بہادر چارے دوست تھے ہر کو انکے انتقال کا خاص رنج ہوا حفظ

رستم دستخط کوثر صاحب

دستخط بھلا گریزی

دہلی کشتی

دیگر حکام جنکے خطوط در باب تعزیت آئے انکے اسماء گرامی درج ذیل ہیں۔

بارٹ صاحب۔ بلیر ہیٹ صاحب۔ و و برن صاحب۔ راجرس صاحب۔ طر صاحب
کاسٹیل صاحب۔ کوثر صاحب۔ وینڈر صاحب۔ امپی صاحب۔ اسٹریچی صاحب۔ لائونڈ
صاحب۔ بری رٹن صاحب۔ میکٹاش صاحب۔ مشن صاحب۔ نیو بری صاحب۔ کری صاحب
رائٹ صاحب۔ پائل صاحب۔ *

حضرت والدہ سیدہ غنیمت علی خان صولت جنگ تخلص بہ حکیم خلف اکبر مدبر والدہ منظر علی خان
تخلص امیر نے تاریخ انتقال تحریر فرمائی انکے تاریخی مصرعے اور کجا پورا امام مع خطاب طاہر تو باہی
پہر عمر اور ایک بیخ فاری کی سنگ مرمر پر کندہ ہو کر قبر پر نصب کی گئی ہے۔

الطاف حسن خان بہادر افسوس

سنہ ۱۳۱۱ھ

۲۰	<p>گردن ہے نظر میں شکل جام مہکوس زندگیاں لحد میں ہونگے اکدن مجھوس نیلا جس سے ہے خود خاک کا بلوس نہا صبح کا وقت شور کرنے تے خروس ہو پچے ملک عدم کو اک راس بدوس شیخ روشن تے وہ زمانہ فانوس دیکھی ہاک نے شان رب قدوس کلی محلہ سے تن کے جان مثل عروس</p>	<p>کیا بلوہ جیل سے ملے سب مایوس پہنچے ہیں جو آزاد دیوان وہ مر کر ان مردوں ہی ساتھ ہوا ہے ایسا نارنج تہی بہت و ہفتم اور ماہ رجب ہو کر بیمار بارہویں سے صد حیف الطاف من شا نام نامی اوکھا نور سے کانپور میں دفن ہوئے کیا درد تھا ذات منہب کا جس سے آہ</p>
<p>لکھا ملک حکیم نے سال وفات ۱۳۰۹ الطاف من خان بہادر افسوس</p>	<p>عاطل و فرزاند خوش ضم و دانا و شہین خان بہادر در خطابش زینت نقش و نگین ماند چندی از دوزخ صدہ اسٹانہ و گین شد بیکان لاج لبو و مرج حق بالیقین روز و معراج پیہر شد کائنات بے کین</p>	<p>آہ خان نامور عالی منش و الانزاد لطف نام نابین ظاہر و الطاف حسین بتلا چون شد بذات الجنہ رخزدات ناگمان آمد بگوں او مذلسے ارجی شبندہ وقت صبح لب و ہفتم ماہ رجب</p>
<p>سال نارنج و فائز جون بکسم زخرو گفت مہزان دا و جن نعر فردوس بک</p>		

انکے تین پسریں۔ سردار حسن خان، اتفاق حسن خان ولد آفسر خان اور چار دختر ہیں۔

سردار سخاوت خان تہا پنج دوسری بیچ نکاحی شہزادہ اجری مطابق ۱۱۔ جون ۱۸۷۱ء بمقام لکھنؤ محلہ بخاری اولاد میں پیدا ہوئے۔ انگریزی میں درجہ انٹرنیٹ تک پڑھا اور عربی و فارسی میں کستہ ادا مقبول ہو خطانہ تعلیق کی خوشنویسی حاصل کی ہے۔ بوجہ بیٹی صاحبہ کشتہ صاحبہ بادشہت الہ آباد ۱۲۱۱ھ مورخہ ۲۱۔ جون ۱۸۹۲ء کو الفل حکم کو غنیمت بنی ۲۹۔ جون ۱۸۹۲ء کو نام محمد سردار حسن خان کا بجائے انکے باپ کے فہرست درباریان قسمت لکھنؤ میں درج ہوا اور نمبر دربار اندر فہرست قسمت کے ۶۸ قرار پایا۔ اور چار بیٹیوں میں سے ایک کی شادی رفعتی حسن خان ولد ہاشم علی نادر سے ہوئی ہو۔ دوسری کی شادی رفعت علی خان ولد حکیم نیاز علی خان صاحب سے ہوئی ہے تیسری کی حامد علی خان بیرٹرائٹ اولاد حکیم امجد علی خان صاحب سے ہوئی ہے۔ چوتھی کی شادی انکے نہیں ہوئی۔ ۴

عبد الغفور خان ابن شیخ سلطان و عبد المجید خان بن عبد الغفور خان شاہی منصب دار تھے۔ محمد اعظم الدین خان بن عبد المجید خان۔ محمد اعظم الدین خان افضل فضلاء کا ملین اور اکل علمائے عالمین اور اعظم کلاسہ تبحرین اور اقدم فقہائے مقبرین تھے انکے اوصاف حمیدہ اور صفات برگزیدہ میں جو اہل تحقیق کے نزدیک خالق اور زیادہ ترقی روح کی لائق ہے نہ ہی تحقیق کی توفیق ہے عالمگیر کے آخری عہد سلطنت میں یہ بزرگوار شہزادہ محمد معظم کی ملازمت میں لاہور کے تاجی (ج) تھے چونکہ شہزادہ کو علم کا نہایت شوق و موق تھا اسوجہ سے شہزادہ کی خدمت میں انکا قریب اختصاص و زبیر تیار ہوا اور جب شہزادہ مذہب افراستے تحت و تاج ہوا تو انے کسی اور تک نہ ہی مباحثہ رہا آخر عہد تحقیق انہوں نے اپنے مذہب سے صول کیا اور نہایت

۱۵۔ جو کچھ ہو کر

ذکر محمد اعظم الدین خان

رضیت سبکداری و پیشانی شیوہ مذہب جو اہلبیت اطہار رسول مختار کا طریقہ انبیاء ہے
قبول کیا اور علاقہ کو لازم مذہبیت و یادگار کرنے لگے۔ انصاف پسندی اور حق گزینی اسکا
باعث ہوئی کہ سوارشاہیت آرا نگاہ کے دربار میں انکا اختیار و اقتدار کمال کو پہنچا اور
صوبہ بنگال اور ہر صوبہ لاہور انکی جاگیر مرقعی اور منصبہ مخمزاری ذات اور ہنجر اسوار عطا ہوا
اور خطاب عماد الملک سے ممتاز و مہر و آؤ ہو الحمد للہ کہ اس زمانہ سے آج تک مذہبیت و شاعت
انکے فائدہ میں جاری ہے اور انکے تمام اولاد حسین احقر العباد ہی شامل ہے اسی طریقہ
حق پر قائم ہے ۔ *

محمد مرشد ابن اعظم الدین خان امامیہ المظاہر طبیب حکیم قوام الدین خان عالم فاضل متنی -
پیر پیر گار تھے جامع معقول و منقول عادی فرورع و اصول تھے۔ علوم عقلیہ و نقلیہ شاگرد
اپنے والد بزرگوار اعظم الدین خان کے تھے طبیب حکیم علوی خان صاحب مرحوم سے کیا تھا
محمد شاہ کے زمانہ میں منصب انکا پانصدی ذات و پانصد سوار کا مقرر ہوا۔ اور اطباء سے
پادشاہی میں منتخب ہوئے اور دارالشفاعتام دہلی انکی سپر ہوا اور زمین لاکھ و بیس لاکھ
آسکے خرچ کا دربار شاہی سے مقرر ہوا بمقام دہلی انتقال کیا انکے دو بیٹے تھے۔ اور مکان
محلہ سے قریب مسجد واقع امر وہ انہوں نے خرید کیا تاکہ وقت ضرورت امر وہ کا آنا
اور قیام کرنا آسان ہوئی الحال اس مکان میں سلطان علیخان و بیکان علیخان فرزند ان
حکیم صادق علی خان صاحب سکونت پذیر ہیں ۔ *

حکیم رضی الدین خان بن حکیم قوام الدین خان امامیہ فاضل متبحر طبیب کمال وجہ شجاعت و
مطلب کا نہایت صاف و اعلیٰ درجہ کا تھا منصب انکا بعد احمد شاہ و عالمگیر ثانی پانصدی
ذات تھا و اب صرف والد سہادر کی سوار میں ہنجر و اطباء پانسو روپیہ ماہواری کے نوکر تھے۔

ذکر محمد مرشد

ذکر حکیم علیخان

۱۳۳۲ھ رمضان ۱۲۳۲ھ ہجری بمقام امر وہ انتقال کیا۔ تاریخ وفات یہ ہے۔

چون قصا آمد و بنجاک منفعت
این کمی سر بفرمود و بیست
رضی اللہ عنہ با نف گفت

رضی الدین سیح دوران را
سال تاراج آن سخن واصل
باجل ہر مال و روسے بکا

جن بزرگوں نے جناب مرحوم سے من اجدا سے موجب لغایہ قانون شیخ رئیس جلد
کتب طبیبہ پڑھی اور مطب کیا اس سے سامی ان حضرات کے ذیل میں درج کئے جاتے ہیں۔
جناب مولوی سید محمد سیادت صاحب مرحوم۔ حکیم سید عنایت حسین صاحب مرحوم دا
حکیم مولوی محمد سعادت علی صاحب مرحوم رئیس محلہ ملائہ۔ مولوی غلام محی الدین صاحب مرحوم
لکھنؤی۔ ششی حکیم مکی حسین صاحب میں امر وہ ہا تہر کا لستہ۔ حکیم ابو علی خان صاحب مرحوم
حد کاتب الحرم۔ حکیم غنیم علی خان صاحب مرحوم۔ (بزرگان ممبر ۷ و ۸) نواسے حقیقی جناب
حکیم صنی الدین خان صاحب مرحوم کے ٹھے۔ جناب حکیم فیروز علی خان صاحب مرحوم ابن جناب
حکیم صنی الدین خان صاحب مرحوم تصنیف انکی متفرق علوم میں بہت عمدہ اور بہتر و کتابیں
ہیں ایک مائتہ نفیسی بزبان عربی جسکا نام اوراق رضیہ ہے۔ یہ مائتہ نہایت عمدہ ہے
اور دم کتاب جامع رضی مبالغہ میں یہ کتاب بھی بزبان عربی بہت بڑی قریب ہشتی جزو کے ہو
اور نہایت عمدہ ہے۔

حکیم فیروز علی خان ابن حکیم صنی الدین خان امامیہ بمقام دہلی پیدا ہوئے فارغ التحصیل طب
ماؤن صاحب مدرس کامل متقی بہر ہنگار نئے منصب کا شاد عالم بادشاہ کے یہاں پانصدی ذات
شاہ و سرتی و یقیناً ۱۲۳۲ھ ہجری ۱۳۳۲ھ سال بمقام امر وہ ہا انتقال کیا جناب مرحوم صورت میں دیکھیں
نور شہتہ نئے۔ چارہ فریل میں بطور نمونہ لکھا ہوا۔ *

۱۳۳۲ھ رمضان ۱۲۳۲ھ ہجری بمقام امر وہ انتقال کیا۔ تاریخ وفات یہ ہے۔

۱۳۳۲ھ رمضان ۱۲۳۲ھ ہجری بمقام امر وہ انتقال کیا۔ تاریخ وفات یہ ہے۔

حکیم فیروز علی خان صاحب

اولا حاتم ذوق طبعی اور دلا سے اہلیت علیہ السلام یہ تھی کہ صوفت کسی کی زبان سے کسی طرح
 میں اسم مبارک جناب سید الشہداء علیہ التہجد را فتنا کا زبان پر آیا ہے اختیار آئے انہوں سے
 کر پڑے۔

تایا ان کے مطلب میں دو وہی انجیم ہونی تھی بعض مریضوں کو خشک دوا پڑ بہ بند ہی دینے تھے۔ جو
 کوئی مریض مرزا غلام کا اس طلب میں آجاتا تو اسکو ایک پوڑہ زر نقد کی دیتے اور کہتے
 کہ اسکا استعمال کیجئے حاجت کو ضرورت اطوار حاجت کی ہوتی تھی۔

تالشار روح پر فتوح جناب میر المومنین علیہ السلام سے نہت کامل تھی چنانچہ ایک وقت میں
 بہت مضطرب تھے ایک طرف سے صاحب بہادر مہتمم تحقیقات معافیات مراد آباد نے نسبت دیات
 معافی جناب مدوح حکم جہالی ناصین جنات صادر کیا دوسرا امر یہ کہ جناب موصوف کے ایک بیٹی
 جو والدہ جناب علی الاعظم الانعم حکیم نیاز علی خان صاحبہ غلامہ عالیہ بن نہایت علیل تھیں امید زندگی
 منقطع ہو گئی تھی لہذا جناب موصوف از بس مضطرب تھے نماز تہجد پڑھ کر دعا مانگی اور فی الجملہ غنودگی
 آگئی دیکھا کہ ایک بزرگ چمکا چہر غلہ دو ہفتہ روشن ایک آیتہ میں کاغذ لے فرماتے ہیں۔
 یہ سند معافی علی الدوام ہو۔ تو جناب مدوح نے وہ کاغذ لینا اور عرض کیا کہ جبکہ واسطے
 معافی چاہتا ہوں وہ بہت علیل ہے ارشاد ہوا وہ بھی تندرست ہو گئے چنانچہ خواب سے
 بیدار ہو اور مجلسین شریف لیگئے اور والدہ صاحبہ حکیم نیاز علی خان صاحبہ کو جا کر دیکھا کہ مرزا
 باکل جاندار تھانہ صرف نفاہت باقی تھی دو چار دن میں وہ بھی رفع ہو گئی اور پیشکام حکام
 اپیل سے دیات بھی واسطے دوام کے معاف ہو گئی۔

راجا جناب حکیم نیاز علی خان صاحبہ حضرت والدی مدظلہ العالی ایک شب یام خدر رشیدہ اعین
 شہیدہ مضطرب تھے اور نظامہ راجہ پریش نظر تھے اسکا دفعہ غیر ممکن تھا حکیم نیاز علی خان صاحب نے

شب کو خواب میں مہر کو دیکھا کہ فونی عمر دیکھ کر کہیں نہ جاوے گا بیدار ہو کر فوراً
دل کو تسکین دی اور صبح تک جھک کر رات بھر سو گئے۔

خامس اگر کما سنہ بن خادم سے نکتہ یاد ہو جاتا تو اس میں پانی ملا کر کما بیٹے اور جو روٹی
سخت ہو گئی اور جو بھیرا سال دانوں سے نکائی جاتی جاتی لوہائی میں بھکر کر کما جاتے خادم کو
غصہ نہ کرتے لے کر ایک بیٹی تین چکی شاری شیخ شاعلی خان صاحب ہوئی اور نو لے لے کر
جناب عمر صاحب نے حکیم نیاز علی خان صاحب بن ۔

حکیم امام الدین خان بن حکیم قوام الدین خان امیر شاہ جہان آباد دین پیدا ہوئے حافظ قرآن
تھے اور ایسا یاد تھا کہ اکثر اوقات ایک اثابین ختم کرنے سے فقہ و تفسیر حدیث عربی جانتے تھے
علم معقول کے کامل تھے طبیب لائے تھے جو ان خوش رو دراز قد سبز دبا و پر گوشت تھے۔
عالمگیرانی بادشاہ نے انکو حکیم الملک کا خطاب دیا اور ایک نزار انصاری منصب مقرر کیا شاہ
عالم کے زمانہ میں نواب نجف خان بہادر سے جو وزیر تھے برابری کی ملاقات رہی۔ نواب
نجف خان بہادر انکی نہایت درجہ تعظیم و کرم کرتے تھے اور انکے تشیع اور حفظ قرآن و احکام
و مینداری اور طبابت و شجاعت اور صف آرائی کا رزار سے نہایت درجہ محفوظ تھے انکو سوا
علوم مذکورہ تصوف سے بھی بڑا شوق تھا انکے یہاں مضمون المحکم و ثنوی مولوی روم صاحب
کا بھی دیکھتا تھا بارہا شیخ ۱۵ مجاہدی انسانی مشہور مقام شاہ جہان آباد انتقال کیا
مستقر مولانا سار الدین صاحب بن دفن ہوئے۔

حکیم احمد رضا عرف حکیم رمضان علی خان ابن امام الدین خان امیر شاہ جہان آباد دین پیدا
ہوئے فارسی و عربی عمدہ جانتے تھے علم معقول و منقول کا حصہ پڑا تھا طب کی جو کتابیں بخوبی
باد تہین بلاتال پڑھائے تھے مطب عمدہ تھا دست شفا خدا داد تھا۔ نماز روزہ کے نہایت پابند تھے

حکیم امام الدین خان

حکیم احمد رضا

ہر فرد بیکر کو لازم ہے کہ اپنی حیات میں ایسے امور غیر کو بہالہ و سہلہ کہ جو باقیات اعمالات ہیں
 اور فہم اسکا ہمدیات کے بھی مثل لذات حیات کے و اناہام اس کے جاری رہے اور باعث
 بقائے نام کا جو اور جو کہ صدقہ جاریہ یعنی وقف کرنا اپنی جائیداد کا ابتغاء لمرضات اللہ واسطی
 امور غیر کے ایکلہ مر سنجہ باقیات اعمالات کے سبب بنا برکن مجربندہ ناہیز و گنگہ رآغا علیخان
 غفلت کلیم مشتاق علی خان مرحوم سکن شہر لکھنؤ محلہ بنجاری ٹولہ نے درینو لاجبات صحت ذات
 و ثبات مثل و نقاذ جوارح و جمیع ضرغرات شرعیہ اپنی خوشی خاطر سے بلا اکراہ و اجبار احمدی
 ابتغاء لمرضات اللہ اپنی زمینداری آہستہ آہستہ آنہ مواضعات امرتورہ و لوڈھیرواد چاند پور
 و تھوڑ پور گٹ و دولت پور بالنگرہ و کھار و دھاری پور پرگنہ بہوگنی پور و حری پور پرگنہ اکبر پور
 دہلی بارہ پور پرگنہ ٹوبر پور ضلع کانپور کہ جنکا بٹوارہ مکمل ہو چکا ہے اور بذرعیہ اسکے
 سولہ آدم مسلم محال موسومہ آغا علیخان فراریائی میں اور محمد و محمد و دایوہ ذیل میں جمیع حقوق
 داخلی و خارجی و اراضی مزدورہ و غیر مزدورہ و جگر و بکر و مالاب و چال و باغات و دوقان
 متفرق سترہ و غیر سترہ و منحل و اراضی پرانی و بجز و اوسرواکنہ ذاتی و دوکاکین و غیرہ جو
 کہ کہہ کر اس میں واقع ہے بلا استثنائے کسی چیز کے وقف موابد و محلہ لغرض اجراء
 امور خیر مجالس عشرہ محرم الحرام و عشرہ ربیعین و دیگر مجالس مانہ و قرآن خوانی و نذر و
 نیاز و غیرہ امور خیر کے حسب مباحث ذیل وقف کیا اور نیز وقف کیا چہ قطعہ مکانات پنجہ
 و نام واقعہ شہر لکھنؤ ملک اپنے کو جمیع حقوق داخلی و خارجی مصرعہ ذیل کے قطعہ مکان
 پنجہ مسکوئے اپنے کو ماضی اسطے مجالس مصرعہ بالا کے مابقی پانچ قطعہ مکان واسطے
 سکونت سادات بوہنین کے جو پابند صوم و صلوة کے ہوں اور وہ اپنے ذمہ مرمت
 خشک و پخت مکان کی بذریعہ تحریر باضابطہ لغرض بقا مکان موقوفہ کے لیون اور

اس توفیق کو متن میں وقف میں اور اگر عاقبت نے اپنی ذات و نفس کے لیے تاحیات خود مصیبت کیا اور بعد اپنے جہاں مستطاب مجتہد العصر الزمان سید مصطفیٰ صاحب تہذیب عرف جہاں پیر آقا صاحب تہذیب است برکاتہم خلف جہاں تہذیب و کعبہ عمدۃ العلماء سید محمد دی صاحب علی اللہ مقامہ کو متولی قرار دیا ہے اور ان کے بعد کس شخص کو جو وقت کا اہل علم منصف بعینات تقویٰ و پرہیزگاری و دیانت داری کی ہوا اور غیاب ممدوح نے اپنے حیات میں انکو متولی ہی اپنے مابعد کے لیے باقاعدہ قرار دیا ہوا اور اگر خدا خواستہ نوبت تقریری متولی مابعد کے نہ آئے تو جو مشہور راجہ تہا و وزید و ورع اور وقت کا اعلم ہو وہ متولی ہو دیکھا اور اگر انضال ایزدی سے کوئی فرزند صلیبی میرا پیدا ہو گا اور وہ پیدا انتقال میرے حد بلوغ کو پہنچ کر پابند صوم و صلوٰۃ کا ہو تو وہ بھی بعد بلوغ کے شریک متولی وقف کے ہو دیکھا اور رہیگا اور تنخواہ مقررہ متولی مندرجہ وقف نامہ ہذا سے نصف تنخواہ پانے کا مستحق و مجاز ہو دیکھا بعد ازاں صیغہ وقف کے جائدا و موقوفہ مصرحہ بالا محدودہ ذیل کو اپنے قبضہ ملکیت سے نکال کر تبدیلی نیت قبضہ منولیانہ اپنے من لے لیا ہے اور محکمہ مال میں داخلہ بھی باصناف کجائے اکاڈ کے متولیانہ ذکر لایا ہے اور اسکے اطلاع بھی جناب ممدوح متولی مایہا چنے کو کر دی ہے اور حلیہ حساب کتاب عارف اس جائدا و موقوفہ کا بالکل اپنے ذاتی حساب سے جدا کر دیا ہے اور اب یہ جائدا و ادب الدہر محفوظ و مضمون تفراف و تبدلات سے اور ممنوع نامی اشغالات و وراثت سے جو منافی اغراض وقف کے ہو یا بعدی امور ذیل کے دیگی ہیں تک خداوند عالم جل شانہ وارث کل دنیا و مافیہا کا ہو دے۔

وقفہ اول یک ہر ایک متولی کو ہند مایہ وقف نامہ ہذا کے لازم ہو گا کہ اپنے مابعد کے لیے اپنی حیات میں متولی حسب صراحت و شرائط و پابندی مندرجہ وثیقہ ہذا قرار دے اور صورت

عہد تقریری کے امر تولیت راج بطرف اس شخص کے ہوگا جو مشہور متقی و زہد و علم و مجتہد بھی ہوگا
اور ہر ایک تولی باجمہ کو اپنے اسبق متولی کے انتقال پر فوراً اجاید و موقوفہ پر قبضہ متولیانہ کرنا
اور محکمہ مال سے دخل خارج بنام اپنے کرانا واجب ہوگا +

دفعہ ۲ دوسری یہ کہ ہر ایک تولی کو لازم ہوگا کہ فیرض تکمیل اعلیٰ خارج و انجام دیہی کل امور عدالت
و محکمات سرکاری و نیز انجام دیہی کا متعلقہ مواضعات متوفوہ کے ایک مختار نامہ عام صدق
برجسٹری حوالہ کارندہ دیات متوفوہ کی کرے و اگر اچانک کوئی کارندہ جدید مقرر کیا جاوے
تو اس سے ضمانت کامل باضابطہ بعد از مناسب لیکچاؤ اور تباکیہ تمام ہدایت کجاوے کے کہ
افزایش منافع و آبادی مواضعات مذکوراتی سوانہ میں برستندی تمام کو شان رہے اور اپنی کارگزاری
و دیات داری متولی وقت کو کہلاتا ہے - +

دفعہ ۳ چوتھی یہ کہ ہر ایک تولی کو اختیار ہوگا جب کسی کارندہ و یا ملازم مواضعات سے بددیانتی و
با انجام دیہی کار و بار متعلقہ اسکے میں سستی و غفلت دیکھیں فوراً موقوف کر کے دوسرے شخص بجائے
اسکے مقرر کر دیوں +

دفعہ ۴ چوتھی یہ کہ زراعت محصول آبپاشی سرکار کسی سال کم و کسی سال زائد دینا پڑتا ہے کوئی
مقدار سالانہ معین نہیں ہو پس ہر تولی کو چاہیے کہ جس سال زراعت زائد دینا پڑے نو وہ
زائد روپیہ رقم آمدنی منافع سے دیوں اور جس سال رقم غلت کم دینا پڑے تو اس رقم بچت کو
اندوختہ رکھیں بہت سی آراضی موضع بودیر او چاند پور دیات متوفوہ میں افتادہ ہر اسکے
مرد و زراعت میں کوشش کرن تاکہ افزایش جمع آمدنی کی ہو و سے مجالس عشرہ حرم و عشرہ اربعین
بالفضل شب کو ہونی میں تولی اگر مناسب سمجھے تو مجال صرف ریشنی دن کو کیا کرے اور ان ہر تہ
رقبات چیت مذکورہ بالا کو اگر کچھ ہو تو سیونگ بنک و اکھانہ سرکاری میں جمع کرتے جائیں جبہ

رقم بخدا یا نور و سحر کے جمع ہوا دسے تو اس وقت گزشتہ پڑا میری نوٹ خرید کر لیا جاوے اسکو
 سے نہ فحاش و دوزخ و عذاب و کج کامیابی کا نوٹ خرید کیا جاوے یہ رقم اس غرض سے رکھی جاوے کہ اگر خدا خواستہ
 کسی سال آفت زاری و سہاگنی مطالبہ سرکاری میں کچھ کمی پڑے تو وہ نوٹ فروخت کر کے مطالبہ سرکاری
 اور اگر دیکھا کہ مال اصل پیدا ہو تو وہ خطرہ قریبی و غریبہ سے محفوظ رہے اور منافع نوٹ کا سودا
 زمین کو تقسیم کر کے اسکو وید و برکت نوٹ اور اسے مطالبہ سرکاری پر از سر نو پڑے تو سب سب اگر کچھ
 بہت قوم مذکورہ بالا کی ہو تو وہ روپیہ ہی سونیک بنکٹ انجمن میں غرض مذکور جمع ہوتا جاوے
 و فقہ پانچویں یہ کہ عشرہ محرم الحرام میں انتظام مذمندی و تیاری میٹروہ حاضری و جلوسہ شیرینی
 و گیارہ جو کہ مندرجہ وقف نامہ ہذا پر معرفت مذکورہ من و انفع کے اُنکی حیات رہیگا۔
 بہر متولی کو لازم ہوگا کہ کتابیات اُنکی یہ امور انہیں کے متعلق رکھیں اور روپیہ نقد اسکا موافق
 مصارف مندرجہ و فقہ ہذا پاس و جو منکوحہ من و انفع کے ہیجہد یا کریں کیونکہ وہ باعث مزید
 و لاسہ اہلبیت کے ایسے موہین بوجہ من انجام دیوینکے اور اگر نہ وہ من و انفع اس مکان موقوفہ کے
 بالا خانہ میں جو بعض مجالس منع کیا گیا ہو سکونت کرنا پسند کریں اور مدت مکان کی ذمہ داری لیوں
 تو متولی وقت کو اختیار بنیاد یہ مکان مذکورہ کا آنے ہوگا اور بصورت خالی ہونے بالا خانہ مکان کے
 بہر متولی وقت بھی رہ سکتا ہے بشرطیکہ وہ بھی مرمت مکان کی ذمہ داری لیوں سے اور نیز اس بالا خانہ
 مکان کو بشرطیکہ سب اغراض وقف میں نہ کرے نہ پر دیکھے میں اور زر کر ایسی مکان مذکور کی
 مرمت میں بوجہ قائم رہنے مکان کے صرف کیا جاوے گا اور یہ امر ملحوظ رہے کہ مجالس عشرہ محرم و
 عشرہ ربیعین و مجالس ہائے وغیرہ و تقریر اری اسی مکان میں ہوا کرے گی۔ کسی دوسرے مکان
 میں نہوگی اور بہر متولی وقت خود ہی مہا اکن شرکے مجالس میں ہوں +

دفعہ چہٹی یہ کہ کل کما سی تمام مواضعات موقوفہ کے موقوفہ اری و باقی رہنے منافع از رو و مجھنے کے

مستفیل ہے۔

تفصیل ہواضعات موسومہ بحال آغا علیخان بحساب بحال سولہ آنہ واقع متلع کانپور

نمبر	نام موضع بقیہ پرگنہ	کھاسی تمام بموجب نشدۃ فعلی	مالگداری سرکار ابواب و چندہ و شفاخانہ و ذخیرہ شہری۔	منافع از روئے جمعندی۔
۱	امروہہ پرگنہ گنجی پور	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۲	بودھیا پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۳	محمود پور پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۴	چاند پور پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۵	دولت پور بانگرہ کھار پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
	بانگرہ کھار	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۶	مدیا پور پرگنہ ایضا	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۷	مرید پور پرگنہ اکبر پور	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۸	بنی پارہ جوہر پرگنہ ڈیر پور۔	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵
۹	میزان	۱۱/۱۵	۵/۱۵	۱۰/۱۵

و حقہ ساتویں یکہ اس دور ہزار ایک سو نوے روپہ سات پائی بن سے مبلغ چار سو روپہ و تین ٹکٹ
مصل ایسا خشی سرکار کا تین سالہ سبے اور پانچ تیس سو روپہ سالانہ تنخواہ داران دیہات
سے اور چار سو تیس روپہ سات پائی خرچ وہی دیگر مضار و تعلقہ دیہاتیں جو محلہ
ایک ہزار ایک سو تیس روپہ سات پائی ہوئی اب باقی ہے ایک ہزار تیس روپہ یہ منافع حاصل ہو
مصارف غرض و حقہ کے حسب ذیل ہے ۔ +

تفصیل مصارف ذیل

۱۔

شکر و غیرہ و طعام وغیرہ برائے تقسیم مجالس عشرہ محرم بنام ذاکران بابتہ مجالس عشرہ محرم

صفحہ

صفحہ

صرف حاضری و میٹہ ۸۔ محرم

صفحہ

صرف عمدی ۷۔ محرم

صفحہ

کولیہ و نمبا کو کشیدی و متفرغہ صرف مجالس صرف روشنی عشرہ محرم

صفحہ

صفحہ

برہہ ضیج مبارک و تغریہ عشرہ محرم بنام ماتم کنندگان ۹۔ محرم

صفحہ

صفحہ

صرف دفن تغریہ مومزاوری بروز عاشورہ طعام برائے فاتحہ شکنی تقسیم امانت و منین بروز

صفحہ

صفحہ

احرت چھوٹی پرچہ اعمال عاشورہ صرف مجلس دوم ۱۲۔ محرم تقسیم غیر بنی خواہ شربت

صفحہ

صفحہ

شکر محمد و بنی مہدی کفر شمرت مجالس عشرہ اربعین من ابتدا ۱۱ صفر لغایت ۱۹ صفر -	بنام ذاکران بابت مجالس عشرہ اربعین -
صرف روشنی مجالس عشرہ اربعین -	تباکو و کٹرہ و ستقہ و غیرہ مجالس عشرہ اربعین لحمہ -
بنام ماتم کنندگان ۱۹ صفر -	صرف دفن تقریر معہ مزدوری ۲۰ صفر -
اجرت چھوٹی ہر چہ زیارت اربعین -	دوسری صفر مجالس لیبراد محمد فی حرم بقام کر بلا امین الدوۃ تقسیم شیرینی - عکسالانہ -
۴ صفر مجالس لیبنج جعفر علی صاحب مروج مقام کر بلائے مال کٹورہ تقسیم شیرینی -	واقع ۲۰ صفر مجلس لیبرہ جنابہ والدہ صاحبہ موجودہ بقام کر بلائے مال کٹورہ تقسیم شیرینی - عکسالانہ
واقع ۹ - ربیع الاول برائے تقسیم سادات مؤمنین	واقع ۱ - ربیع الاول سوز ولادت حضرت رسالت باب صلیم - عکسالانہ
شیرینی نذر -	تقسیم سادات مؤمنین -
واقع ۲۰ جمادی الثانی روز ولادت جنابہ سیدہ صلوات اللہ علیہا -	
شیرینی نذر -	تقسیم سادات مؤمنین -

واقع ۲۸ جمادی الثانی حضرت امام نابراختہ و بے خجابت شیخ محمد علی صاحب مرحوم -

صد سالانہ

واقع ۲۹ جمادی الاول مجلس و بے شیخ محسن علی صاحب مرحوم بقام کر بلا سے امین الدولہ
تقسیم شری -

۶۱ سالانہ

واقع ۲۰ صیہ مجلس و بے شیخ محسن صاحب مرحوم بقام کر بلا سے نال کثور و تقسیم شری -

۶۱ سالانہ

واقع ۳۰ رجب روز ولادت حضرت امیر المومنین علیہ السلام -

۶۲

شیرینی نذر - تقسیم سادات مومنین -

۶۳

۶۴

واقع سنائیس رجب روز مبعث جناب رسالت مہم -

۶۵

شیرینی نذر - تقسیم سادات مومنین -

۶۶

واقع تیسری شعبان روز ولادت با سعادت حضرت امام حسین علیہ السلام -

۶۷

شیرینی نذر - تقسیم سادات مومنین -

۶۸

۶۹

واقع نوین شعبان نابراختہ و بے شتاق علی خان مرحوم -

۷۰

جلسہ دیر تقسیم شہر بنی خواہ تربیت بہت تمام فائدہ۔

واقعہ پندرہ شعبان روز ولادت حضرت صاحب الامر علیہ السلام۔

شہر بنی نذر مع مہندی - تقسیم سادات مومنین -

واقعہ پندرہ ماہ رمضان روز ولادت اسعادت حضرت امام حسن علیہ السلام

شہر بنی نذر - تقسیم سادات مومنین -

عرفت مجالس ماہ رمضان ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ - تقسیم شہر بنی خواہ جو تار ۳۰ یوم

عرفت تقسیم نان خمیری و سالن ماہ رمضان بنا بر سادات مومنین -

اجرت چھوٹی پرچہ اعمال شب قدر ماہ رمضان -

ہنامہ ذکر مجالس ماہ رمضان ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ -

تقسیم قرآن مجید بنا بر سادات مومنین ماہ رمضان -

واقعہ دوسری الذیعدہ مجلس دیکھم وطن علی خان صاحب مرحوم بمقام کربلا سے
تال کٹورہ تقسیم شہر بنی۔ ۶ سالانہ

صرف قرآن عبدالحی۔ ۱۰ ماہ و یکجہ - صرف عبدغیرہ ۱۸ و یکجہ۔
۶ سالانہ

تقسیم نان فحیری و سادات مومنین - نقد تقسیم سادات مومنین۔
۶ سالانہ

صرف نوروز۔

۶ سالانہ

شہریتہ نذر - تقسیم سادات مومنین
۶ سالانہ

صرف مجالس امانہ واقع بستہ و ختم ہر ماہ تقسیم شہریت خواہ غیر بنی۔
۶ سالانہ

صرف روشنی قبر جناب شیخ محمد علی صاحب مرحوم واقع صحیحی کربلا سے تال کٹورہ
۶ سالانہ

تقسیم صائی و کل جو سہ ما سادات مومنین۔
۶ سالانہ

نام ذاکر مجالس امانہ واقع الہائیں ہر ماہ۔

۶ سالانہ

صرف تہاکو و کولہ و ستہ و غیرہ مجالس امانہ الہائیں ہر ماہ۔

۶ سالانہ

بر تمام شهرات تقدیر است تقسیم سادات مؤمنین . *

۱۰۰ سالانه

تقسیم معرفت جناب محمود صدر - تقسیم معرفت من واقف

۱۰۰ سالانه

۱۰۰ سالانه

کرایه شطرنجی و جهانگیری و نگین و تیاری ماندنی و مزدوری خوب فروشن و غیره مجلس
عشره محرم و مجلس عشره اربعین و مجلس دیگر -

۱۰۰ سالانه

صرف سفیدی موه مزدوری مکان تفریه داری عشره محرم -

۱۰۰ سالانه

قرآن خوانان نقران فی نفر لیل در ماه - *

۱۰۰ سالانه

میر و ارث علی و ابد حسین علی ساکن لکهنو محله رستم نگر -

۱۰۰ سالانه

لاله ماتا پرشاد ولد لاله و بی پرشاد ساکن مستیچو رهسوا -

۱۰۰ سالانه

خدا بخش ولد مینا بخش ساکن لکهنو - *

۱۰۰ سالانه

میر ابد احسین ولد میر محمد حسین ساکن ایشی بنی بنگلی میان -

۱۰۰ سالانه

تفصیل قطعات مکانات واقع شہر کھنڈو محلہ بخاری ٹولہ منڈی غازی واقعہ مکا
متعلقہ ہنا نہ چوک چہرہ قطعو۔

کے قطعہ

قطعو مکان موسومہ نالہ مالاد واقع محلہ باغ مکا۔

یک

قطعو مکان سبیل الاسود مکان واقع محلہ بخاری ٹولہ۔

یک

قطعو مکان مسکوڑہ خندہ کھنڈ واقع منڈی غازی موسومہ چترہ پیش دروازہ۔

یک

قطعو مکان مسکوڑہ ہاشم موسومہ کوٹھری بیرونی موسومہ چترہ پیش دروازہ واقع محلہ منڈی غازی

یک

قطعو مکان پختہ کلاں موسومہ چترہ پیش کمرہ بیرونی مسکوڑہ واقع محلہ بخاری ٹولہ۔

یک

قطعو مکان موسومہ دیو آخانہ ایک رہ پیش دروازہ دھاک پختہ موسومہ چترہ پیش ہر دو جانب ہا
نصف حصہ واقع۔

یک

دفعہ ثانی یہ کہ یہ امر ملحوظ خاطر ہے کہ بافضل چترہ رقم زر ثلث و خراج دیہی کے لئے مقدار
مقرر کردی ہے یعنی مبلغ چار سو روپیہ بابت زر ثلث آبپاشی نہر گنگا در مبلغ چار سو

سائڑ روپیہ سات بانی خراج دیہی موسومہ دیگر مصارف متعلقہ دیہات مذکورہ رقم ہر سال
کے واسطے محصور زمین نہیں ہو سکتی ہے بلکہ ہر سال کمی و بیشی ہوا کوگی پس جس سال

الحمد للہ و قدوم منکوردہ بلا سے جملہ بچے اور نالی رہے تو یہ رقم بچت اسو فیہ و غیرہ و کمیشن سادات
میں محتاجین میں ہر منولی وقت صرف کیا کرے ۔

دفعہ ۱۰ میں یہ کہ اگر ایسا مصلحت وقت ان دیات سو فوضہ کا ٹیکہ دینے کی ضرورت پڑے تو ہر منولی وقت
کو اختیار حاصل ہے کہ ٹیکہ دیات سو فوضہ کا ٹیکہ دینے منانت کامل باضابطہ کے واسطے یا پھر سال کے دے
نہ کہ زمانہ پانچ سال کے کیونکہ ایسا ٹیکہ دینا منافی افراض وقف کے نہیں ہے ۔

دفعہ ۱۱ میں یہ کہ مجلس امانہ جو ماسخ اٹھائے ہیں کو ہر راہ کی ہوتی ہے یہ مجلس ہر افعال و افعال تاریخ
انتقال و افعال میں ہوا کرے گی ۔

دفعہ ۱۲ میں یہ کہ منجملہ منوات یا غنئی سرکار مصر و بالا کے رقم ٹکٹ آبپاشی نہر گارہ صرف آباد
بند و بست مال ادا کرنی ہوگی یہ رقم بعد بیجا دہند و بست و ترمیم و مالگہ اری کے سرکار سے
واگداشت ہو جائیگی و نہ بیجا دیگی اس وقت اختیار اضافہ لگان بھی کاشتکاران پر کرنا جائز
ہوگا نہ کہ رقم ضائع میں انرا پیش ہوگی تو وہ رقم فراہم واسطے سامان عمدہ و نخل و دھڑن کا متحدہ اسات
میں میں منولی وقت کو صرف کرنا لازم ہوگا ۔

دفعہ ۱۳ میں یہ کہ اگر کسی سال میں خدا خواستہ بحالت ہیں آئے کسی قسٹ ارضی و سادی کے بابانی رہو
و نہ تنایان کے منافع کم آوے تو ہر جب حصہ سدی مصارف میں بھی کمی کیا دیگی لیکن تنخواہ داران کی
تنخواہ اور رقم تبرعات میں کمی ہوگی ۔

دفعہ ۱۴ میں یہ کہ ہر منولی وقت کو لازم ہوگا کہ روپیہ منافع کا مواضع سو فوضہ سے اس وقت تک
طلب کرے جب تک یہ باقی مطالبہ سرکاری کی منو سے الا بغر ورت مصارف عشرہ محرم و
اربعین کے طلبہ کے نام مضائقہ نہیں ہے ۔

دفعہ ۱۵ میں یہ کہ مکان و دیوان خانہ مسجد پاک بنجہ و ہر دو صحیفہ منقطع اسکے میں نصف ہر حصہ

اپنے کے سینے وقف کیا ہے اس مکان میں اور نیز دیگر چار قطعہ مکانات ہو تو وہ میں موقوف
وقت کو اختیار حاصل ہو گا کہ در صورت غالی ہونے کے انہیں کرایہ دار رکھیں اور زر کرانہ کو موت
مرمت مکانات منکوحہ میں مرمت کرنے بلکہ مکانات مندم و خراب ہونے پائیں ۔ +

دفعہ چہدہم میں یہ کہ چہدہ فقر خواہ داران جو مندرج وقف نامہ میں مندرج آئے ہیں و لغز فقر اخوان بدو
پیار چار روپیہ ہا ہوا کی بنا پر فقر اخوان قبر غائب شیخ محمد علی صاحب جوم و فقیر و فقیر خاں و اللہ
ماہدہ مرحومہ واقع کر بلائے اہل ثورہ میں مقررین حاجات فاقف انکی نفری ہر دو قبر پر چکی اور
بعد میرے انتقال کے بشرطیکہ لکھنؤ میں انتقال ہو انہیں سے ایک نذر آن خان کو قبر واقع ہر متولی
وقت مقرر کر دے اور جب لکھنؤ میں واقع کا انتقال ہو تو وہی عمران خان کر بلائے مکرور میں
ہر ہیکہ اور خواہ غم کا میری روح کو بخشہ دے گا ۔ +

دفعہ سولہم میں یہ کہ میر وراثت علی ولد محبین علی مرحوم واسطے تقسیم شربت و طعام و شیرینی وغیرہ
مجالس عشرہ محرم و عشرہ ربيعین و مجالس نانہ و غیرہ کے میں میں اور میرا داماد حسین ولد میر
محمد حسین و خدا بخش ولد مینا بخش واسطے بچانے و کھانے و کھانے و ہر سنتہ و لباس
پانی وغیرہ اہل طلب کے مقررین اولاد امامہ برشا و ولد لادبی پر شا و ساکن شیخو ہر سوہ جو کہ
عرصہ سے ملازم ہیں واسطے خیر مجموعہ و اصلباقی آٹامی و ارسال تمام حبات موقوفہ
سہ دیگر مصارف جائد اموال مذکور کے میں کے لئے ہیں ہر متولی کو چاہئے کہ تنخواہ انکی
ہر شش ماہی یا ہر سہ ماہی میں دیتے ہیں اور چھ ماہ میں سے خدمت مقررہ مذکور کا انجام
ندیوسے اور غفلت وغیرہ غامری و یا کوئی امر خلاف مرضی متولی وقت کے کرے تو متولی
وقت کو انکی موقوفی اور بجائے انکے دوسرے شخص کی نفری کا اختیار ہو گا اور بعد انتقال
تنخواہ داران کے متولی کو اختیار ہے کہ بجائے انکے جسکو چاہیں مقرر کر کے کام امور مختلفہ کا کرنے

بیون - *

وقت بیون یہ کہ ہر منولی کو چاہیے کہ حسب اثر منی منافع و مصارف جائیداد و موقوفہ کا بطریق واضح مرتبہ درست کمین اور اس حساب کی جانچ خود منولی پر فرض ہے اور ہر آخر حساب پر اپنے دستخط کیا کریں ان الفاظ سے کہ یہ حساب درست و صحیح ہے اور وہ حساب مصارف ہر منولی اپنے منولی مابعد کے والہ کیا کرے بلکہ قائم مقام منولی کو اگر ابھی مصارف و انتظام سے رہے اور نیز منولی وقت حساب فہمی و جانچ مجموعہ و اصل باقی آئنا میوار سا قہام کے بابت دیہات موقوفہ کے ہر سال کارندہ و محرران دیہات سے کرنا ہے - *

وقت اثنا بیون یہ کہ جو کہ مبلغ دو سو تیس روپیہ رقم تبرعات کی فرار دی گئی ہے بجز اس رقم کے بیکار روپیہ تو معرفت قبلہ و کعبہ جناب میرا غا صاحب مدظلہ اعالیٰ کے سادات مؤمنین کو تاحیات من واقف تقسیم ہوا کرے گی اور جناب مدد کو یہ بھی اختیار ہے کہ بروقت ضرورت اپنی ذاتی مصارف میں صرف فراہم یا تقسیم کیا کریں اور اگر ایسی روپیہ معرفت من واقف کے تقسیم ہونے کے بعد نشان من واقف چھاپس روپیہ مذکورہ بالا سے مبلغ چھپس روپیہ سالانہ باہر فائدہ و تقسیم طعام مجلس تبریک لایہ من واقف میں صرف ہوا کرے گی باقی چھپس روپیہ جو رہے وہ بدستور ہمیشہ واسطے تقسیم سادات مؤمنین کے قائم رہے گی اور ایک سو اسی روپیہ جو مجبہ واقف کی معرفت تقسیم ہوتے ہیں یہ کل رقم سالانہ پندرہ سو روپیہ ماحولہ کے حساب سے ہر منولی مابعد میرا عوض حقوق خدمت تو بیست تنخواہ اپنی لے لیا کرے گا اور سیطرہ ہر منولی بعد منولی مابعد اپنے کے لینا رہے گا - *

وقت بیون یہ کہ داران و قائم مقامان میرے کو نسبت اس جائیداد و موقوفہ اور اسکے انتظام کے کبھی کسی وقت اور کسی زمانہ میں اور کسی حالت میں اختیار مداخلت کا حاصل نہ ہوگا - *

وقت بیون یہ کہ اگر کوئی منولی وقت غلات شرائط وقف نامہ ہذا کے عمل کرے تو ہر شہر میں خصوصاً

اجاب میں واقعہ کو لازم ہو گا کہ اس متولی وقت سے تا کہ تا حتم شریک مندرجہ وقف نامہ بنانے کے
کرائے۔ +

دفعہ اکیسویں ہے کہ جائداد موقوفہ مذکورہ کسی قسم کا بائین بین ہے اور اس وقت کنجس مشالوات
سے ہری ہے اور بابت اسکی ہو جس ہزارہ روپے کی تفصیل ذیل ہے اسپر ششام لکھا گیا ہے
لہذا یہ وقف نامہ اسی اور ہا ششام کا مال القیوت کے لکھیا اگر سند ہو اور وقت پر کام آوے

تفصیل بابت جائداد وقف۔ +

لکھیا۔۔

قیمت مواضعات موقوفہ سے موضع قیمت مکانات موقوفہ کے قطع

لکھیا۔۔

لکھیا۔۔

عدد دار بعد مواضعات موقوفہ واقع ضلع کانپور +

موضع موضع

امروہہ پرگنہ ہوگنی پور +

مشرقی غرنے جنوںے شالے
موضع بودہیرا پانی پور شاہ پور محمود پور گٹ گوری رجن

بودہیرا پرگنہ ہوگنی پور +

مشرقی غرنے جنوںے غمالے
چاند پور گوری رجن و امروہہ محمود پور و پیری برودہ و بودہیرا پور

محمود پور گٹ پرگنہ ہوگنی پور +

مشرقی غرنے جنوںے شالے
پیری شاہ پور ادوی پور امروہہ و بودہیرا

چاند پور پرگنہ ہوگنی پور

شہر نے غرنے جو نے شامے
سور وونا پور لودھرا وپیری کینرا برودا

دولت پور بانگر وکھار پرگنہ ہوگنی پور

شہر نے غرنے جو نے شامے
ڈولے دای جن خلع بالون دای جن خلع بالون چورا

ماری پور پرگنہ ہوگنی پور

شہر نے غرنے جو نے شامے
تھرا پور سورامو وناو تھرا پور تھرا پور

مرید پور پرگنہ اکبر پور

شہر نے غرنے جو نے شامے
سنو پرگنہ اکبر پور اگنی سہر پور پرگنہ پرناب پور پرگنہ اکبر پور موضع اکبر و عرف کشین
پرگنہ مشیوراج پور مشیوراج پور پرگنہ مشیوراج پور

بنے پانچوہر پرگنہ ڈیرا پور *

شہر نے غرنے جو نے شامے
کاری و سونیرا بنے پارہ ماراج ڈوگر ہا جمویا و لپپورہ

حدود اور مکانات موقوفہ ذائع شہر لکھنؤ *

۶۷ قطعہ

کلاں کلاں سکونہ واقف معکرو و پیوترو پیل کمرہ بیرون دروازہ ذائع محلہ بخاری لولہ

چهار چار طر - یک قطعہ

شرف غرضے نے جوئے نے شامے نے
مکان سکونہ اشتم کو چہ خبر نافذہ والیہ باب مکان دیو اشمانہ و بی پختہ مسماہ کنندہ یکم
دو چہ خبر و پختہ صاحبہ -

مکان پختہ سہیل الدہر و مکان واقع محلہ بخاری ٹولہ دیوار ہر چار طر - یک قطعہ
شرف غرضے نے جوئے نے شامے نے
رہنہ رد و مکان شامیک راستہ والیہ باب کو چہ خبر نافذہ - کو چہ خبر نافذہ -

مکان دیو اشمانہ و کبیرہ سہ ہانک پختہ و دو صحیفی ہر دو جانب بقدر نصف حصہ واقف واقع
واقع محلہ بخاری ٹولہ دیوار ہر چار طر - یک قطعہ

دیو اشمانہ سہ یک دیوہ -

شرف غرضے نے جوئے نے شامے نے
لمنی مکان سکونہ خدائش کو چہ خبر نافذہ لمنی مکان کنندہ لکھا لمنی مکان آغا علیا
عین خان صاحب واقف

پانک پختہ سہ و دو صحیفی ہر دو جانب

شرف غرضے نے جوئے نے شامے نے
لمنی مکان کنندہ لکھا لمنی مکان ہاشم علیا راستہ شامہ راہ والیہ باب دیو اشمانہ و کو چہ خبر نافذہ
اسحاق بن خان صاحب صاحبہ غیرہ

مکان پختہ سکونہ خدائش سابق موسومہ غلام رضا خان والا واقع محلہ غازی ٹنڈی دیوار ہر چار
طر - یک قطعہ

شرقی غرنے جنوبی شمالی
کوچہ نافذہ چوبترہ مکان دیو انخاز مکان کوٹہ اٹا حین مکان مسکونہ اٹم والا
دیو پختہ والی باب خان صاحب۔

مکان مسکونہ اٹم سائین موسوم الی خانہ رفا حسین خان والا مسکوٹری بیرونی واقع محلہ
منڈی غازی دیوار بہرہ چار طرف۔ یکہ قطعہ

شرقی غرنے جنوبی شمالی
کوچہ نافذہ والی باب مکان مسکوٹہ آغا علی خان مکان مسکوٹہ خدکیش مکان مسماہ
چوبترہ مورینہ واقف۔ آمنہ بیگم صاحبہ۔

مکان موسوم نالادالہ واقع صحابہ مکان دیوار بہرہ چار طرف۔ یکہ قطعہ

شرقی غرنے جنوبی شمالی
مکان ذاتی خدکیش مکان نرائین کوری کوچہ نافذہ والی باب مکان خیراتی بشتی۔

گواہ علی محمد عینی عمنہ بعتلم خود
العبد میرٹھ اپنے اٹھ سے ثبت کی۔

(آغا علی خان)

آغا علی خان بعتلم خود

گواہ محمد عباس عینی عمنہ بعتلم خود۔

گواہ علی عباس عینی عمنہ بعتلم خود
مرزا صادق حسین ولد مرزا آغا حسن خان بعتلم خود

گواہ عطا حسین بعتلم خود ولد مرزا محمد سکین جوہری لکھنؤ سید حمید حسین ولد سید محمد حسن ساکن قصبہ بہار

گواہ عطا حسین بعتلم خود ولد مرزا محمد سکین جوہری لکھنؤ سید حمید حسین ولد سید محمد حسن ساکن قصبہ بہار

حالا دار و شہر لکھنؤ قلم خانہ علی محمد جوہری

گواہ
 کاکا پشاور کے شیخ برہنہ علی بن محمد بن سید انصاری بن ولد سید طاعت بن سید کن
 شہر کے مولوی گنج بقلم خود بیان پر مطلع بارہ کی تحصیل میں گذر کر گئے ہیں

گواہ
 سید حسین الدیوبند علی بن محمد بن سید کن گذر ہوا سید صدر حسین ولد میر عاشق حسین
 چودہری شہر کے مولوی بقلم خود گواہ محبت اولاد ام ساساں نواز گنج بقلم خود
 معنون۔ ف بحرف کاتب نے خود پڑھ کر سمجھ لیا فقط۔

العبد محبت اسے بقلم خود

الرقوم ۲۹۔ ۱ جون ۱۲۹۷ء مطابق ۲۴۔ ماہ ذی الحجہ ۱۳۱۷ھ ہجری یوم جمعہ بقلم محبت
 حکیم عظیم علیخان عرف حکیم غلام علیخان ابن حکیم امام الدین خان امیہ بتمام شایمان آبادیہ
 ہوئے جو ان رعنا کشیدہ قامت تھے۔ علوم عربی فارسی طباطبائے والد بزرگوار سے
 پڑھے تھے۔ امر اس عسرا بزرگوں باتوں میں اچھا کرتے تھے۔ شاہ عالم عالی گھر کے دو تین
 حکام منصب بالفدی ذات پائے سوار کا تھا تاریخ ۲۶۔ جمادی الثانی ۱۳۱۷ھ انتقال کیا
 اور بمقام امر وہ دفن ہوئے۔

حکیم عظیم علیخان ابن حکیم غلام علیخان امیہ بتمام امر وہ پیدا ہوئے طبیب متقی پڑھنے کا
 محاسب تھے۔ بلکہ کتب طبیبہ بلا تکلف پڑھتے تھے اور طب بہت صاف تھا تاریخ ۲۴۔
 ربیع الاول ۱۳۱۷ھ روز و شنبہ بتمام امر وہ ۲۷ سال انتقال کیا۔ اشخاص مفصلہ
 دیو نے حرکت طبیبہ انے پڑی اور طب کیا۔ حکیم جواد علی خان۔ حکیم شادق علیخان پسران۔

مرحوم شہناز متوطن محلہ محمد شفاعت منعمات امروہہ طبع مراد آباد سے کہ شاگرد عالم
 ربانی جناب سید دلدار علی صاحب علیہ الرحمہ نصیر آبادی کے تھے حاصل کئے اور
 علم حکمت و طب در باطنی میں حکیم رحمن الدین خان صاحب لمپنے نانائینی سے مستفیض ہوئے
 ۲۳ برس کی عمر میں بمقام باندہ تقریباً روزگار کئے اور باندہ میں ایک سال کنوال باندہ
 وکالہ پور سے اور پھر پٹنہ میں نائب تحصیلدار پور ساڑھے تین برس تحصیلدار رہے پورٹان سے
 استعفا دیکر بوقت جناب اسکاٹ صاحب بہادر رنج میرٹھ میں پہنچے بمقام میرٹھ
 شرف تلمذ جناب خدسی باب حضرت مفتی سید محمد قلیغا انصاری صاحب بہادر صدر الصدور میرٹھ
 متوطن کنتور ملک اودہ شاگرد در شہید جناب سید دلدار علی صاحب عجم سے شرف
 رسدہ اور جناب تھنل باب سے شرائع الاسلام فقہ اور بہت متفرق چیزیں پڑھیں اور کچھ
 برس تک انفرادیات خدمت جناب محترم الیمین حاضر کیا اور بعد ازاں جناب غلام الدین کی انکے حال سے
 مہذول بنی فلم بریدہ زبان آسکے بیان سے قاصر ہے اسی فیض صحبت سرایا برکت سے جناب
 محمود کو علم کلام سے بہت شوق تھا چنانچہ علم کلام میں ایک کتاب اودی المانی نقیب بجواب تحفہ
 المسلمین تصنیف نواب مبارک علی خان اور دوسری محبۃ الایمان بجواب رسالہ مولوی مبارک اللہ
 اودہ میری سیف المؤمنین الملقب بکشف الرب فی اثبات الغرار علی الحسین تصنیف کین یہ کتاب
 سیف المؤمنین ۱۲۹۲ھ میں بمقام لکھنؤ محلہ خاص جدید مطبع جعفری میں طبع ہوئی۔ اور
 فن طب میں ایک عانیہ سہی تعلیقات اکبر طب اکبر لکھا حسین الداعل وغیرہ مندرج ہیں۔ اور
 ایک سالہ سہی بغوا ایدہ حسیہ مشتمل اوپر ذکر افردہ اور خاص وافعال اور منافع اور مضار
 اودہ ہندیہ کے اور محنوی اوپر نسخہ سے مجرب اور جواب سوالات شفرقہ متحققہ فن طب
 کے علیہ تصنیف سے ملے کیا اور جناب اسکاٹ صاحب بہادر کے وقت سے اخیر

عمر کے قبل عدالت یوانی محکمہ می میرٹھ رہے تا سچ ۲۱ جنوری ۱۹۲۱ء انتقال کیا اور مرد

میں دفن ہوئے۔ + نوکر شناسگر دان

حکیم ابھار علی خان ولد حکیم ابو علی خان مرحوم۔ حکیم فاضل حسین ولد حکیم کریم بخش ساکن میرٹھ۔
حکیم فضل حسین ولد منشی شرف الدین ساکن لیسہ ساڑی دروازہ میرٹھ۔ حکیم غلام حسین ساکن
میرٹھ۔ حکیم غلام حسین ولد حکیم غلام حسین ساکن میرٹھ۔ جناب عموی حکیم نیاز علی خان صاحب
ان سب صاحبوں نے اول سے اخیر تک مع قانون شیخ کتب طبیہ حضرت سے پڑھیں اور چار چار
پانچ پانچ سال تک طب کیا۔ ان صاحبوں کے سوا صد ہا اشخاص نے کتب اب کتب دیگر علوم
حضرت سے پڑھیں کوئی سال دو سال کوئی چھ ماہ ایک سال پڑھ کر چلے گئے ان کے نام کتب میں
خوف طوالت ہے۔ حضرت کو روح پر فنوح جناب امام حسین علیہ السلام سے ایک نسبت
کا دعویٰ اکثر اوقات بوجہ مذکور امور عجیبہ کا ادراک یقیناً اور صدق المؤمن میری نور الامان
الحديث ظاهر ہوتا تھا اور خواب میں جو کچھ دیکھ لیتے تھے ہمیشہ اسی کی موافق ہوتا تھا جناب حکیم امجد علی خان
صاحب کو اکھی روح پاک سے بہت فیض حاصل ہوا ہے عالم حیات میں مالک دور و دراز سے مدد
کرتے تھے اور بوقت مشکل خواب میں صاف فرادیتے کہ ایسا کرو اور بعد ازاں ہی حالات فرود
بہت مدد فرمائے اگر وہ سب حالات ربانی جناب مدد مدظلہ العالی تحریر کیے جاویں تو ایک کتاب
جدا کا دھوا جاوے۔ بوقت طب اول علاج غربا کرتے تھے دست شناس قدر تھا کہ بیمار کا
نور اچھا ہوا۔ بلکہ کاموں میں اختلاج حاجات مؤمنین و خدمت و تقییم سادات کرام کو مقدم
جانتے تھے اور تمام زندگی اپنے اہل اسرار و نفرت مذہب امیرین صرف کی جزا اللہ
تعالیٰ خیر الجزا۔ امور خیر بہت ہیں مگر بطور مختصر نمونہ از خرد سے تحریر ہوتا ہے۔

اول جناب منشی سید نجابت علی صاحب عوم و مغفور (منشی صاحب تیس بالنسب بلبی تھے اور

مرتب پنپاس سلسلے سے مولانا کے شجر سرچھ میں رہتے تھے انجانہ سبباً امامیہ تہذیب و اخلاق
 عمارت تو کچھ شریف کیا کرتے تھے۔ سوائے ناز بچکانہ بنی کبھی ناعہ نہ تو اٹھا ہر روز اسکے
 دو تھانے پہ نجاس فضائل مصائب چارہ مصوم صلوة اللہ علیہم منقذ ہوتی تھی۔ کل
 ساکان میرٹھ کیا نہ وہ کیا سنت و جہوت کیا شیوہ امامیہ انکو ولی اللہ طے تھے (فرمانے
 سمجھ کر ایک شب جناب امام حسین علیہ السلام کی خواب میں بنے زیدت اس طرح سے کی کہ
 حضرت شریف کہتے ہیں اور جناب حکیم ابو علیخان صاحب موعوم حضرت کے سامنے دو زانو ہوا
 بیٹھے میں اور کتاب سیف المومنین الملقب بہ کشف الرین فی اثبات العزاء علی الحسین علیہ السلام
 کے ائمہ میں ہے اور اس میں سے پڑھ کر سناتے ہیں اور حضرت فاسل عبا علیہ التیجہ و النفا
 جزا اللہ فرماتے ہیں۔ *

دوم سید غلام مہدی صاحب مولانا مروہ محلہ محمد شفاعت مرحوم بیان کرتے ہیں کہ ایک روز
 بمقام میرٹھ ایک صاحب جو ان قوی شریف لائے اور کچھ پناہ حال بیان کیا جناب حکیم صاحب
 قبلہ مرحوم نے فرمایا کہ تین روز کے بعد دیکھا جاوے گا جب چلے گئے تو فرمایا اگر ماند نہیں ماند
 بیٹے دیگر ماند چنانچہ دس شخص اگلے روز علی الصباح مر گیا۔ *

سوم رام لکھنوی کے رئیس کپیسر ضلع بلند شہر کی دفتر نیک خیر بھری خاق علیہ علی اور
 یہ ضد بنی کہ نہ دو بیویوں نہ کچھ نہاد کروں جناب جدی علامہ اعلی اللہ مقامہ فیہ الکریم
 نے ارشاد کیا کہ اپنے گھر میں سے قدرے کثیر خشک لیکر چلاؤ صحت ہو جائیگی چنانچہ اسی
 روز شام تک صحت ہو گئی۔ *

چہارم ایک مرتبہ جناب والدی ماجدی مظاہر العالی کو نسخہ حب جہدار کی ضرورت تھی وہ
 نسخہ جسکا استعمال اس خاندان میں چلا آتا ہے اور ہر چند تلاش کرتے نہیں ملتا تھا چنانچہ

مشہد پشیمانی سے آگین بند کر کے سر پر اندھ رکھ کر خاموش ہو گئے عالم خیال میں دیکھا کہ خواب
مروج الشریف فرما رہے ہیں اور وہ انگلیاں سبھاہ اور وسط انگلیاں اشارہ کرتے ہیں چنانچہ اس وقت
خیال ہوا کہ دورق بعد کا اشارہ ہے جب دورق اڑنے لگا تو نسخہ مذکور دست حق پرست خواب
مصحح کا لکھا ہوا دستیاب ہوا۔ ۴

پہنچم جب ہماری پہلی والدہ ماجدہ کا انتقال ہو گیا اور ان کے لطف سے کوئی اولاد نہ رہی تو جناب
حیدی العلما علی اللہ تعالیٰ دارالکرامہ نے خواب میں حضرت والدی ماجدی مدظلہ العالی سے
فرمایا کہ شادی کرو ہم بھی جناب احدیت عز اسمہ واسطے ہونے تمہاری اولاد کے دعا کر گئے چنانچہ
جناب موصوف نے شادی کی اور انشاء اللہ ہم دو بہائی اور دو بہنین موجود ہیں شیشم
اور ایک سجد اپنے مکان واقع محلہ کچلی منہمکات امر وہ میں تسمیر کرائی کہ اب تک موجود ہے۔
جناب سجاد شمس العلما فخر الابرار بہ حکماء مشارالہ اذکیار جناب حکیم محمد امجد علی خاں صاحب
الازالت شمس اقبال طالوہ و اما را جلالة ساطعہ خلف رشید و فرزند سید جناب حکیم ابو علی خاں صاحب
اسکندریہ سبوحہ البھان امامیہ تاریخ ۲۷۔ ماہ ذی الحجہ ۱۲۸۲ھ بمقام امر وہ منولہ ہوئے
حرف تہم خطاب از موجز نا قانون اپنے والد بزرگوار جناب حکیم ابو علی خاں صاحب بڑا اور
انہیں سے مطلب کیا تنطق حکمت ریاضی و دیگر علوم عقلیہ و نقلیہ جناب سجاد سلطان
المحققین فخر المدققین مولوی سید سراج حسین صاحب بن جناب مفتی محمد علی خان صاحب
سما در اعلیٰ المدققاتہ فی اعلیٰ علین سے بڑی تصنیف انکی تشریہ العرقن عن وسا و اتباع
(یہ کتاب مطبع خورشید ہند مراد آباد ۱۲۹۲ھ ہجری میں چھاپ ہوئی۔ و کتابیات
حکامات و کتب الہندیہ و رسالہ معراج المعرفہ (یہ رسالہ جی پی و را پرسیں لکھنؤ میں چھاپا ہوا
اور کثر المعرفہ مطبع شوکت جعفری گدگنج لکھنؤ) و ناصر الاہان مطبع ہندوستانی واقع

کنش حکم میں ہیں اور مال لازمیت احسن خدمت جناب مدد روح نقول سار شیکٹ
 عند روبرو رسالہ بنیاد سے واقع ہے۔ اور جناب مفتی سید محمد علی خان صاحب بہادر طالب شہ
 دیکھیں کہ تو ملک نہ وہ صدر الصدور میرٹھ و جناب مولوی سید محمد بیادت صاحب لکھنؤ
 حرقہ و مطول امر و سہجی اکثر اوقات کتب اے متفرق کے سبق پر شبے گزر زیادہ نقل و تحویل
 مکتوبات جناب مولوی سید ارج حسین صاحب علی المدد خانہ را۔ +

ذکر اشاعت امور خیرہ

نام کتاب	تعداد و جلد	نام مطبع
کتاب تفسیر القرآن -	۶۰۰ جلد	مکتبہ سید مولانا ابوبکر علیہ السلام
رسالہ معراج المعرفت -	۶۰۰ جلد	جی پی دریا پور لکھنؤ -
کنز المعرفۃ -	۳۰۰ جلد	نور محمد جعفری گولہ گنج لکھنؤ -
ناصح الامان -	۶۰۰ جلد	مطبع ہندوستانی لکھنؤ -
رسالہ جواہر زواہر -	۶۰۰ جلد	ریکس المطابع بریلی -
رسالہ فتوح چند رسالہ -	۱۰۰۰ جلد	پریس پتھر
فتوح سار جواہر زواہر -	۶۰۰ جلد	مطبع گنگا پترادور و رادو
درائد الفوائہ -	۱۰۰۰ جلد	مطبع فاطمی واقع بانسری
کتاب معین المؤمنین الملقب بکشف الرین فی اثبات الہدای علی الحسین -	۱۰۰۰ جلد	لکھنؤ خاص مطبع جعفری ۱۲۷۲ھ

چاہے کہ اس کے مؤننین کو تقسیم کریں۔ +

اول مقام قصبہ غوثانہ تحصیل ماہن ضلع پتھر (پیشین سادات کی جوار سب سادات کا

کتابت
 مکتبہ سید مولانا ابوبکر علیہ السلام
 لکھنؤ

مذہب شیعہ اثنا عشری ہے ایک مسجد تعمیر کرائی حسین اپنی حبیب خاص سے بھی زبردستی
مقول جا اور دیگر صاحبان سے چندہ فراہم کر کے مسجد تعمیر کرا دی۔
دوم۔ اور ایک مکتب قصبہ مذکور میں واسطے درس تدریس کے قائم کرا دی۔
سیوم۔ قصبہ اورنگ آباد تحصیل تھراپور میں ایک مکان عالیشان مدرسہ بہار
پندرہ ٹنلین زرچندہ سے تیار کیا اور خود ہی زرچندہ رقم مقول دی ایک تھری
نام نامی جناب دعوت جناب مشرکروس صاحب بہادر نے کندہ کرا کے چسپان
کرا دیا ہے۔

چہارم۔ مقررین ایک جلسہ خاص حفاظ شیعہ کا منعقد کیا حسین حافظہ
محمد اسماعیل صاحب و حافظہ بشیر علیہما السلام ساکنان محلہ دربار کلان منجھلات
دعوتی سید حسن ثنی صاحب رئیس محلہ مذکور و سید محمد ہمدانی حسن صاحب و سید
اصغر حسین صاحب رئیس محلہ محمد شفاعت سے تشریف لینگے تھے اور پچیس حفاظ
اہل سنت و جماعت و دو ہزار اشخاص اہل سنت و سہ صد اشخاص اہل جمعہ
اور آٹھ روز تک یہ جلسہ رہا و دونوں حفاظ قرآن شریف اہل سے آخر تک
پڑھ کر کمال فصاحت و قرارت سنایا۔

پنجم۔ ہارس میں ایک جلسہ حفاظ شیعہ کا منعقد فرمایا حسین حافظہ محمد اسماعیل صاحب
و حافظہ سید محمد اسرائیل صاحب حافظہ سید منظور حسین صاحب ساکنان محلہ دربار
کلان مرہٹہ خلع مراد آباد کے اور پندرہ حافظ و بیس صاحبان اہل جمعہ علیہما السلام
رئیس ٹوٹک مقیم تھے اور قریب پانسو آدمی کے اور جمع تھے تینوں حافظوں نے
بکمال حسن کلام الحمد شریف سنایا۔

لے اور اس
حافظہ
منظور حسین صاحب
ساکن محلہ دربار
کلان مرہٹہ خلع
مراد آباد کے
اور پندرہ حافظ
و بیس صاحبان
اہل جمعہ علیہما
السلام
رئیس ٹوٹک
مقیم تھے
اور جمع تھے
تینوں حافظوں
نے

ششم۔ امروہہ میں ایک مدرسہ مضافہ جاری کیا ہے جس میں حافظ محمود خان ساکن
سیرتہ شنبہ مدرسہ اول و حافظہ زبردست صاحب ساکن مظفرنگر مدرسہ دوم
میں اور طلباء قرآن شریف حفظ کرتے ہیں ان کا صرف اپنی ذات خاص سے فرمائیں
حقیقہ۔ امروہہ میں واسطے درس تدیس طلباء کے ایک مدرسہ جس کا نام سید لکھنوی
یکم ماہ اگست ۱۹۶۷ء سے جاری کیا ہے جس میں قریب سو طالب علم کم پڑھتے ہیں
جس میں پیندہ کی رقم معقول ہمارے ذریعہ سے خباب موصوف کی کوشش سے سادات
وفات سے پیندہ مقرر ہو کر مدرسہ جاری ہے۔

ہشتم۔ تعمیر جامع مسجد واقع محلہ محمد شفاءت مرحوم میں ایک رقم کثیر حیدہ میں پانچ
پاس سے دی اور صرہ ناخ (ابن اشرف المساجد تعمیر کل جماعت) کو سنگ منو
پیکاری سنگ موسی سے آگاہ سے کندہ کرا کے امروہہ بھیجا کر وہ جامع مسجد موصوف
میں مندرجہ بلو پر چسبان ہے۔

ذکر شاگردان علم طب

نمبر	نام شاگرد	مذہب
۱	علم سید صاحب ابن سید نذر حسین صاحب رئیس امروہہ محلہ	امامیہ
۲	یکم بخش علی صاحب ابن سید مان علی صاحب رئیس امروہہ محلہ بخشی	ایضاً
۳	مولوی احمد حسن صاحب ابن پیر جی اکبر حسین صاحب رئیس امروہہ محلہ بخشی	ایضاً
	مولوی حامد حسین صاحب ابن پیر جی اکبر حسین صاحب رئیس امروہہ محلہ بخشی	ایضاً
	طفریاب خان قوم افغان ساکن ملک گنگوڑہ صلح بجنور	ایضاً

۶	آل نبی ولد بنیاد علی قوم تنج ساکن امرہ ہند غلطہ شفاعت مرحوم حاجہ علی
۷	سروار احمد خان ولد نثار احمد خان قوم افغان ساکن امرہ ہند غلطہ کلوئی

حاجہ علی خان صاحب ابن حکیم محمد امجد علی خان صاحب الامیہ تاریخ ۱۲-۱۳-۱۴ دسمبر ۱۹۰۶ء
 بمقام بانس بریلی پیدا ہوئے۔ فارسی۔ صرف۔ نحو شرح تہذیب عبد اللہ نیرودی
 بہک منظر انشلس تک انگریزی ہندوستان میں پڑھی ۱۵۔ اپریل ۱۹۰۷ء واسطے تحصیل علوم
 عقلیہ یورپ اور تحصیل سندیرسٹری کے انگلستان گئے اور بعد حصول سندیرسٹری (تاریخ حصول
 سندیرسٹری ۱۱۔ جون ۱۹۰۷ء) تحصیل علوم لندن سے باہر نو برس ۱۹۰۷ء مع الخیر آپ
 تشریف لائے اور مارچ ۱۹۰۷ء سے لکھنؤ میں بیرسٹری شروع کی۔ جناب اخی المعظم
 کے اوصاف سے زبان قاصر ہے مختصر حال جناب موصوف آخر کتاب قرائد القوافی
 میں درج ہے بجز اکثر حالات کے چند امور کا ذکر بحالت قیام لندن جناب بھائی
 حاجہ علی خان صاحب کا اس موقع پر کیا جاتا ہے۔

منہج جناب بھائی حاجہ علی خان صاحب شروع ۱۹۰۷ء میں اجماعہ
 راجع مفصل سخت علیل ہو گئے تھے ڈاکٹر ہیمبل صاحب (جو کہ سفارت ایران کے
 ڈاکٹر تھے) جناب ممدوح کے معالج تھے۔ ڈاکٹر صاحب ممدوح کی توجہ اور دلجوئی اور
 علاج کے جناب بھائی صاحب قبلہ نہایت ممنون و مشکور ہیں۔ علالت نے
 طوالت پکڑی تھی کہ امید رست منقطع ہو گئی تھی۔ بعد صحت ڈاکٹر صاحب نے اور
 نیز صاحب خانہ نے (جبکہ مکان میں بھائی صاحب قبلہ مقیم تھے) یہ بیان کیا کہ
 شدائد مرض میں ہماری یہ رائے ہو گئی تھی کہ اگر چہ گھٹے اور بھی غلبہ مرض رہا تو زندگی
 محال ہے۔ اوی زمانہ شدت مرض میں ایک روز کا ذکر ہے کہ بھائی صاحب قبلہ

کسی ضرورت سے اپنے بیمار دار کے سہارے پر اٹھنے کا قصد کیا مگر باعث کثرت ضعف
 غش آگیا۔ بعد ازاں غشی اپنے بیمار داروں اور احباب سے جو کہ اس وقت جمع ہو گئے تھے
 کہا۔ "آپ بھائیوں میں کسی میری زندگی بہتر باقی ہے کیونکہ مجھے بہت سے کام ابھی کر رہے ہیں"
 پھر کمان سب کے چہروں سے آثار تردد و تشویش ہو گیا تھے کسی نے کچھ جواب نہیں دیا
 شب کے قریب بارہ بجے جناب برادر صاحب مدوح پر مباحثہ حالت گریہ و ناری
 طاری ہوئی۔ اسی حالت میں یہ رگیا، شافی مطلق یہ مناجات کی۔

"اے پروردگار میں مرنے سے تو نہیں ڈرتا کیونکہ ہر ذی روح کو یہ سفر ناگزیر ہے
 لیکن یہ خیال ضرور گزرتا ہے کہ اگر میان موت آگئی تو دو گدہ کہیں گے کہ انگلستان کی
 سٹی گھیسٹ لیگی تھی، تو کئی شب سے ذرا بھی نیند نہیں آئی تھی لیکن اس رات کہ
 بعد اس مناجات کے تقریباً چار بجے صبح کے غنودگی آگئی۔ اس حالت میں یہ فرمایا
 دیکھا۔ کہ ایک پیر بزرگ تشریف لائے ہیں جنکے سر پر عمامہ اور قبا زیب تن ہے
 ایک ہاتھ میں عصا اور دوسرے میں ایک چھوٹی کتاب مثل عمائل شریف کے ہے
 ریش مبارک ان جناب کی بائیں سفید اور چہرہ نہایت نورانی ہے کہ پیشتر کے
 ایسا کبھی نہیں مشاہدہ کیا تھا۔ ان حضرت کے داہنے جانب ایک نوجوان تھے
 جنکی ریش سیاہ اور صورت نہایت مہرک اور قد میانہ تھا اور انکی بائیں جانب ایک
 معتدل جیکالاس نورانی معلوم ہوتا تھا اور جبکہ چہرہ میں نہیں دیکھ سکا۔ یہ بزرگ ان
 دونوں صاحبوں سے دُعا آگے تھے میری طرف متوجہ ہو کر یہ ارشاد فرمایا کہ اب تو
 کیسا ہے بیٹے ادب سے عرض کیا کہ بہت ہی علیل ہوں کوئی امید نیست نہیں معلوم
 ہوتی ہے۔ جواب میں ارشاد فرمایا کہ تو گویا نہیں بہت جلد اچھا ہو جاوے گا اور

اسی قسم کی تشکیل بخش الغاف فرمایا اور تشریف لیکے میری فوراً انکھ کل گئی اور
 وسیع وقت سے مجھے اطمینان ہو گیا کہ اب میں ضرور اچھا ہو جاؤ گا اور بنید جو کئی
 سے نہیں آئی تھی اور سیو جسے لیا کٹر کو سخت تردد تھا بعد اس رویاے صادقہ
 کے ذہن آئی صبح کو نو دس بجے کے قریب جب ڈاکٹر صاحب آئے تو انہوں نے
 میری حالت دیکھ کر کہا کہ اب تم اچھے ہو گئے اور اب جلد صحت کلی ہو جائے گی۔
 منسلک بھائی حامد علی خان صاحب انشیا ٹنک سویسائی ٹیم فیلو امی
 ششہ کو مقرر ہوئے اور اس خبر کو اخبار ٹائمز نے (جو کہ سب سے بڑا اور پر
 مشہور اخبار لندن کا ہے) ۲۲ مئی ششہ کے پرچہ میں درج کیا۔
 منسلک ۲۲ مئی ششہ کو جناب پرنس آف ویلز ولیم، بہادر انگلستان
 وارتھ بروک کلب میں تشریف لائے صدر انجمن صاحب معہ ریسپشن کمیٹی
 کیواسطے استقبال ولیم بہادر کے دروازہ تک آئے اس کلب کے بھائی حامد علی
 صاحب بھی وہاں تھے اور نیر ریسپشن کمیٹی میں بھی شامل تھے۔ اور صدر انجمن جس
 اس کلب کے جناب لارڈ نارٹھ بروک صاحب (سابق گورنر جنرل ہندوستان
 تھے) جب ولیم بہادر تشریف لائے تو جناب لارڈ نارٹھ بروک صاحب نے اول
 سرچر ڈیپٹی (سابق گورنر بمبئی) کی تقریب کی اور اسکے بعد جب بھائی حامد علی خان
 صاحب کو پیش کیا تو جناب ولیم بہادر نے یہ ارشاد فرمایا کہ مجھ سے اسے پہلے
 کی ملاقات ہے اب شناسائی کرنے کی ضرورت نہیں ہے۔ اسکے بعد صرف چند
 چیدہ صاحبان نسل لارڈ نارٹھ بروک لارڈ نے پیرامٹ سیکڈ لارڈ اسٹریٹ ہیر لارڈ
 صاحب اسی اور حامد علی صاحب بھی دعوت چار اور فوگات میں حضور پر نور ولیم

شریک ہوئے۔ اسی وقت اخبار ڈیلی ٹیلی گراف لندن نے ۲۲ مئی ۱۹۴۷ء کے پرچہ میں شائع کیا۔
منہ ۹۔ اگست ۱۹۴۷ء کو سر اکلینڈ کالون صاحب کی دعوت پر تھوڑے
 کلب میں ہونی حسین صاحبان ذیل شریک دعوت تھے۔ لارڈ کبرلی (وزیر انگلستان)
 لارڈ لوگن کنگٹم۔ لارڈ ہاڈن۔ لارڈ رے (جو کہ بعد کو گورنر بھی مقرر ہوئے) لارڈ نے
 پیر آف میکڈونالڈ سر جان اسٹریچی۔ اور بھائی حامد علیخان صاحب اس خبر کو اخبار لندن
 مانر نے اگست ۱۹۴۷ء کے پرچہ میں درج کیا ہے۔

منہ ۱۰۔ ۲۳ مئی ۱۹۴۷ء میں جناب بھائی حامد علی خان صاحب نے اخبار ٹنڈین
 نیگزین میں اردو کی قلم پر چند مضامین لکھے۔ یہ وہ شائع ہوئے تو جناب سر
 صاحب نے جنسے پہلے کچھ ہی تعارف نہ تھا (صاحب موصوف زبان ترکی کے
 بڑے ماہر ہیں اور ترکی قصائد و غزلوں کا ترجمہ انگریزی میں نہایت فصاحت و بلاغت
 سے کیا ہے) ایک خط جناب بھائی حامد علی خان صاحب کو لکھا حسین انکی مضمون نگاری
 کی نہایت ہی تعریف کی تھی اور اسے کا اشتیاق ظاہر کیا تھا اسکے بعد اسنے ملاقات
 ہوئی اور رفتہ رفتہ دوستی بھی ہو گئی۔ جو تنظیمیں انگریزی میں جناب حامد علیخان صاحب
 نے تصنیف فرما کر شائع فرمائی ہیں جب انکو مسٹر گب صاحب کو دکھایا تو انہوں نے اور
 نیز مسٹر فرلینڈ صاحب نے بھی انکی تعریف کی۔

منہ ۱۱۔ ۲۴ جنوری ۱۹۴۷ء کو ایک ڈیپوٹیشن مجددت جناب مسٹر
 صاحب وزیر اعظم انگلستان پیش ہوا۔ اس ڈیپوٹیشن کو لارڈ صاحب ہاؤس صاحب نے
 پیش کیا تھا حسین جناب حامد علی خان صاحب بھی شریک تھے۔
منہ ۱۲۔ فروری ۱۹۴۷ء کو ہندوستان ساخت کے تین

دستی شکے جناب بھائی عادل علی خان صاحب نے مسٹر گلید اسٹون صاحب وزیر اعظم
 انگلستان کی خدمت میں انکی میم صاحبہ اور صاحبزادیوں کے واسطے تحفہ ہمراہ اپنی جٹی
 (خدا) کے روانہ کئے۔ صاحب مدوح اشان کے پراموٹ سکرٹری نے جو خط لکھا
 جواب میں تحریر کیا تھا اسکا ترجمہ ذیل میں درج ہے۔

وہ مقام دایت ال مورخہ ۲۹ قرویٰ ۱۳۳۵ھ

جناب من حسب الارشاد جناب مسٹر گلید اسٹون صاحب یہ نگارش ہے
 کہ صاحب مدوح نہایت مشکور ہیں کہ اپنے بڑی عمیم الاخلاقی سے تین عدد پکے
 خدمت میں بطور ہدیہ جناب میم صاحبہ اور صاحبزادیاں بھیجے۔ وہ اس تحفہ سے
 نہایت محظوظ ہوئیں۔ اور مسٹر گلید اسٹون صاحب مضمون خط محور کی گرجوئی اور
 سلف مضمون کی نہایت وقعت فرماتے ہیں۔

وہ خط ڈبلو اسٹون صاحبین نے تحریر کیا
 اور جو خط کہ مسٹر گلید اسٹون صاحب کی میم صاحبہ نے ان پیکوں کے شکریہ میں تحریر کیا
 اسکا بھی ترجمہ ذیل میں درج ہے۔

جناب من میں خود اور بھائی دونوں لڑکیوں کی طرف سے آپ کے کریمہ تحفہ کا تہ دل سے
 شکریہ ادا کرتی ہوں۔ یہ ہندوستانی شکے نہایت ہی خوبصورت ہیں اور انکے حاشیہ
 جو کام افغانی رنگ کا آپکی والدہ صاحبہ نے بنایا ہے وہ نہایت ہی دلکش ہے۔ ہم ان سب
 کی بچہ قدر کرتے ہیں بلکہ ان سب زیادہ آپکی نہایت عنایت آمیز انعام کی منزلت قدر کرتے
 ہیں نیز ان کے اپنے میرے شوق اور میرے خاندان کو یاد کیا ہے اسے حضرت ہماری اعلیٰ درجہ
 کی پرنسپل سنوئی و شکوری قبول فرمائے۔ زیادہ تسلیم اور اپنی والدہ صاحبہ سے

میں بھی اسے تسلیم کر دیتے۔

تہی باخلاص بکتر این گلیڈ و سٹون۔
 ۱۸۵۷ء کو حکم ملایا جناب ملکہ عظمہ قیصر ہند دام اقبالہا کے مالی جناب
 پرنس آف ویلز و لیچنہ بادشاہ نے ایک دربار لکھنؤ منعقد فرمایا اس ایوی میں وسیعہ بہادر
 جناب قیصر ہند دام ملکہا کے قائم مقام تھے اس دربار میں وزیر ہند نے جناب بہائی حامد علی خان
 کو پیش کیا۔

۱۸۵۷ء جناب مسٹر پریٹ صاحب کو ۱۰ دسمبر ۱۸۵۷ء کو بلک ڈنزدیا گیا تھا۔
 مسبین سرچارج کبیل مسٹر ولفرڈ بلنٹ مسٹر اسکاٹ۔ آنریبل رسل حامد علی خان صاحب
 اور دیگر صاحبان شریک تھے۔ ستمبر ۱۸۵۷ء اخبار لندن ڈیلی نیوز مطبوعہ ۱۶ دسمبر ۱۸۵۷ء
 نمبر ۱۰ فروری ۱۸۵۸ء کو ایک ڈیپوٹیشن نجدت جناب لارڈ پین صاحب
 برقت والیسی ہندوستان پیش ہوا اس میں بھی بہائی حامد علی خان صاحب شریک تھے چنانچہ
 اخبار ڈیلی نیوز مطبوعہ ۱۱ فروری ۱۸۵۸ء لکھتا ہے کہ "اس ڈیپوٹیشن میں ایسے ایسے مشہور و معروف
 ہندوستانی فخریہ تھے جیسے کہ شہید علی محمد لال موہن گھوسلین یہ خبر اخبار سٹیشن
 نئی دہلی کی تھی۔" ۱۸۵۷ء ایک دعوت لارڈ پین صاحب کی ولیٹ ہسٹریال میں ہوئی تھی
 اس میں لارڈ نارٹھ بروک صاحب صدر نشین تھے اور لارڈ کیمبرلی وزیر ہند اور لارڈ
 نے پیران میکڈالہ۔ لارڈ براسی سربراہی میں سرچارج کبیل۔ حامد علی خان صاحب
 اور دیگر صاحبان بھی شریک تھے۔

۱۸۵۷ء کادس جی جہانگیر مشہور تاجر بمبئی نے ۱۶ جون ۱۸۵۷ء کو
 ستمبر میں فرگسن صاحب سابق گورنر بمبئی کی دعوت کی اس دعوت میں لارڈ اور

لیڈی دین صاحبہ - لارڈس نے پیر شاہزادہ ملک خان سفیر ایران لارڈ جارج ہلٹن صاحب
وزیر ہند محل سر چرچ ڈیٹیل صاحب ملکہ علیہا انصاحبہ اور دیگر صاحبان شریک تھے
اس دعوت کا مفصل وقائع اخبار کورٹ جرنل مورخہ ۶ جون ۱۹۱۱ء میں نکلا
اور نیز اخبار سنڈے ٹائمز لندن نے بھی اپنے ۶ جون ۱۹۱۱ء کے پرچہ میں اس
دعوت کا تذکرہ کیا ہے۔

مختصر ۱۳ - جولائی ۱۹۱۱ء کو حامد علی خان صاحب لیوی مین شریک ہوئے
نسب ۱۳ - محسن بد الدین طیب جی صاحب نے جب انگلستان میں مقابلہ کا
امتحان سول سروس پاس کیا (چونکہ پہلے مسلمان تھے کہ جنہوں نے امتحان مذکور
میں کامیابی حاصل کی) لہذا اس خوشی میں انکو ایک دعوت آریل محمد علی صاحب
روٹے - حامد علی خان صاحب اور بعض دیگر ہندوستانی صاحبوں کی طرف سے
دی گئی اس دعوت میں ایک ایچ حامد علی خان صاحب نے دی تھی جسکی تعریف
اخبار سنڈے ٹائمز لندن نے مئی ۲۰ ستمبر ۱۹۱۱ء میں شائع کی۔

مختصر ۱۵ - جولائی ۱۹۱۱ء کو لیڈی میلرٹن گلین لی نے ایک مجلس
دعوت منعقد کیا اس میں سلطان جوہر شاہزادہ ملک خان مع بیگم صاحبہ لیڈی
کیرویلین صاحبہ لیڈی اسمتھ صاحبہ لیڈی وڈرال صاحبہ لیڈی ہارٹ صاحبہ علیہا
صاحبہ اور دیگر صاحبان شریک تھے۔ اس دعوت کی مفصل کیفیت اخبار
لندن کورٹ جرنل ۱۱ اگست ۱۹۱۱ء کو شائع کی تھی۔ اور اخبار لیڈی پکٹوریل
نے بھی جیسی تاریخ کا ہے یہی تذکرہ درج کیا ہے۔

مختصر ۱۶ - جناب حامد علی خان صاحب نے ایک رسالہ سہ ماہی بلنگٹن

انتہائی شہرت یافتہ شخصیات حالات معاشرت مابین اہل ہندو سماجیان انگریز تھے۔
 ہے اور ایک رسالہ نظم میں مسمیٰ بہ فیروز دل آت لندن یعنی الوداع لندن - اور
 جسکو والد ماجد کے نام بعنوان کیا ہے -

اور ایک قصہ نظم میں مسمیٰ بہ ایلیدو اینڈ دی نورینگرسٹوہام میں تصنیف کیا اور
 یہ تصانیف لندن میں شائع ہوئیں۔ اور اخبار لندن میگزین نے انکی بابت تقریظ
 شائع کی جسکی نقل تحریرات انگریزی میں جو کتاب تاریخ ہذا کے ہمراہ ہے درج ہے اور
 ڈاکٹر ایڈلڈ صاحب نے جو کہ مشہور و معروف نثار اور عالم ملک جرمنی کے ہیں -
 انگلستان اور جرمنی کے اخبارات میں اپنی تقریظ شائع کرائی ہے اور اخبار مسمی
 گلاسگو ڈیلی سٹورٹ - گلاسگو میں یہ بھی مطول تقریظ بھی ہے - یہ
 تقریظ بھی مقام مذکورہ میں درج ہے۔ ماد علی خان صاحب کی مختلف تحریرات
 اور آراء کو جو تمدنی اور اخلاقی مسائل پر مبنی ہیں اور جنکو وہ بذریعہ خطوط کے ڈاکٹر
 صاحب مدوح کے پاس بھیج دیا کرتے ہیں جناب ڈاکٹر صاحب موصوف ان سب کو
 اخبارات لندن اور جرمن میں چھپوا دیا کرتے ہیں اور ماد علی خان صاحب خاص
 طور پر انکی ممنون اور شکور ہیں -

مذکورہ - ماد علی خان صاحب کے اکثر مضامین اور تحریرات اخبار لندن ٹیڈی
 لندن ٹیڈی آف لندن ڈیلی کرائیکل اور لندن گلوب میں شائع ہوا کرتے تھے۔
 چنانچہ جو مضامین لندن ڈیلی نیوز میں شائع ہوئے تھے انکے ترجمے اور
 نقول اکثر ہندوستان کے اخبارات میں بھی مندرج ہیں چونکہ انکے زمانہ قیام
 بمبئی کوئی مسجد اور قبرستان مسلمانوں کا وہاں موجود نہ تھا لہذا اس مسئلہ پر بھی

پس خدایہ جہان صاحب کے اقام فرما کر بنی ملازمین اکثر جیسوں اور
 میں خدایہ جہان صاحب اور الیت امین یا الیوسی الین وغیرہ میں بھی سچین دین
 اور خدایہ جہان -

میں ایک گشت شہرہ کو ایک شخص تلسی رام بیک مانگتا ہوا لندن پہنچا
 شخص پنجاب کا رہنے والا تھا اور ہنرستان میں یہ کوئی چھوٹا سا مقدمہ ہانگیا تھا
 اسکو یہ خیال تھا کہ ولایت جاؤں اور جناب ملکہ منظرہ قیصر ہند کے حضور میں بار بار ہر
 اپنا عرض حال کروں جب یہ لندن پہنچا تو اسکی تباہی کا محل اخباروں کے ذریعہ
 سے حامد علی خان صاحب کی نظر سے گزرا اور جو ادا کر اسکو براہ صاحب مروج نے
 دی وہ اخبارات میں شائع ہوئی ڈاکٹر امین صاحب نے جو کہ سفیر ایران کے ہوا گون
 میں تھے اور حامد علی خان صاحب کے ہمراہ تلسی رام کو دیکھنے بھی گئے تھے اس واقعہ
 اخبار میں اس نظر سے چھپوا دیا کہ اور لوگوں کو بھی اس کے مدد دینے کی ترغیب تحریریں ہو
 نمبر ۱۹ جناب والدہ اچھے حکیم امجد علی خان صاحب قبلہ و کعبہ مدظلہ العالی اکثر
 فرماتے ہیں اور نیز اپنی کتاب سہی بکتر المعروف میں بھی تحریر فرمایا ہے کہ پانچ صاحبان
 والا خان خاص ان کے مربی اور سرپرست تھے یعنی مسٹر ڈیک صاحب - شیکسپیر صاحب
 سیکٹ صاحب ایڈورڈ صاحب و آسن صاحب یہ سب شہداء میں بنجہ ان صاحبوں
 کے ایڈورڈ صاحب سے اور حامد علی خان صاحب سے بمقام تعبہ الینگ اتفاق ملا تھا
 مہبوقت کہ حامد علی خان صاحب صاحب مروج کے مکان میں داخل ہوئے اور صاحب
 مہبوقت کی نظر ان پر پڑی تو فرما مسرت سے بخود ہو گئے اور اسے خوشی کے باج میں کھل
 گئیں - اس قدر خوش محبت تھا کہ بیان سے باہر ہے - بار بار کہہ میں ہاتھ لیس کر

اجیلے تھے اور ہم صاحبزادے صاحب سے بار بار کہتے تھے کہ یہ ہمارے دوست حکیم
احمد علی خان صاحب کا لڑکا ہے اور عجیب الفت اور جوش کے ساتھ حکیم صاحب قبلہ
کا تذکرہ کرتے تھے اس ملاقات نے عجیب اثر انکے دل پر پیدا کیا جسکو وہ کہتے ہیں کہ
میں زندگی بھر نہیں بھول سکتا ہوں اور اکثر کہتے ہیں کہ سچان انڈیا لگے زمانہ کے انگریز
صاحبان بھی ایسے ہوا کرتے تھے۔

منہ ۲۰ سر انگلستان میں علامہ تحصیل دیگر علوم کے حامد علی خان صاحب نے
ظلم انگریزی کا پڑھنا پڑھنا و فیہ ہارٹ لی صاحب سے سیکھا۔ اور تعانیف بشکیر
ملک اشرف اور ملٹن جبر کا انگلستان کے مشہور شعرا میں سے گزرتے ہیں مشرل صاحب
سے پڑھے۔ اور اکثر انگریزی کی شریعات میں مشرل اور مشرٹیل صاحب سے
اصلاح لیا کرتے تھے۔

منہ ۲۱ سر ۱۸۷۷ء میں مشرٹیل اسٹون صاحب وزیر اعظم کی ایجنسی
اور ۱۸۷۸ء اور ۱۸۷۹ء میں مشرٹیل صاحب کی (جو فیج انگلستان آئے) ایجنسی میں
منہ ۲۲ سر بمبائی صاحب قبلہ ولایت سے ہندوستان ۱۱۔ نومبر ۱۸۷۸ء کو
واپس تشریف لائے اور اسکے بعد راج ۱۸۷۹ء میں کام بریٹری کا کھنڈن شروع
کیا۔ اسوقت سے اب تک کے حالات کچھ محتاج بیان نہیں ہیں۔ بہر حال انہیں
چند حالات بطور مشقہ نمونہ از خرواص حوالہ قلم کئے جاتے ہیں۔

منہ ۲۳ سر راج ۱۸۷۹ء میں علیگڑھ انسٹیٹیوٹ میں ایک لیکچر دیا اس طبع
میں مشرٹیل صاحب مجھ پرٹ و کلٹر علیگڑھ جو بعد کو قائم مقام لغٹ گورنر ملک
سفری و شمالی کے ہوئے صدر انجمن تھے۔

بیکر اور انہار نے اپنی مشاعروں کے پرچہ میں شائع کیا ہے اور اس کی تعریف بھی کی ہے۔

مضمب ۲۳۔ مامد علی خان صاحب نے پانچ اور نیز دیگر اخبارات میں وقایع نامہ مضامین لکھے اور لکھتے ہیں اور اکثر اخبارات مختلف مالک کے ان مضامین کو تحفہ اپنے اخبارات میں نقل کرتے ہیں۔

مضمب ۲۴۔ سر سٹرکین صاحب ممبر پارلیمنٹ نے انگلستان کے مشہور اخبار حبیب کا کہ نام آبکاری ہے اکتوبر ۱۹۹۲ء میں مامد علی خان صاحب کی مختصر سوانح عمری مع تصویر شائع کی ہے۔ اور اسی اخبار مطبوعہ جنوری ۱۹۹۳ء میں ہندوستان کے مشہور لوگوں کی تصویر چھاپی گئی ہیں جن میں کواء علی خان صاحب کی تصویر بھی شامل ہے۔

مضمب ۲۵۔ ۱۹۹۳ء میں مین لال صاحب متوطن ممبئی نے اپنی کتاب مسمی بہ اہم نئی نئیٹ اینڈ نیر (مشہور ہندوستانیوں کی سوانح عمری) میں بائیس اشعار کا تذکرہ لکھا ہے۔ اس کتاب میں بھی مامد علی خان صاحب کی مختصر سوانح عمری مع تصویر طبع ہوئی ہے۔

مضمب ۲۶۔ جناب پنڈت بشن ٹرائن صاحب ڈبیر سٹریٹ لائے جلی انگریزی کی لیاقت شہرہ آفاق ہے اور جبکا شاری میں پایہ بلند ہے اپنے رسالہ مسمی بہ سائنس آف دی ٹائمس آف انارزائٹ کو مامد علی خان صاحب کے نام معنون کیا ہے۔ اور جس خط کے ذریعہ سے اس رسالہ کو پنڈت صاحب موصوف نے معنون کیا ہے اس کا ترجمہ حسب ذیل ہے۔

محب من حامد نے یہ مضمون لکھا ہے کہ مضمون ذیل سہی برسا کہیں آن دیں ایتر
 دیکھنا کہ جو مکتبہ علامہ ایڈورسٹ اخبار لکھنؤ کے پہلے ۱۰ ستمبر ۱۸۸۷ء کو شائع ہوا
 شائع ہوا تھا یہ شہیت سالہ سائے گردن۔ اور مجھے نہایت سرت سے لکھا ہے اسکو اپنے
 نام سے عنوان کرنے کی اجازت دیدی میری ملا سے میں ہندوستانی مسائل پر لکھتا
 اور مصنفانہ سہاقت کہیں رائیگان اور بے اثر نہیں ہوتے گو اکثر یہ غیر ممکن ہے کہ ان
 سہاقت سے بعض لوگ کد رفاطرتوں ہماری تمدنی اور نہ ہی دقیق مسائل پر
 پیشوایان زمانہ کی خاموشی اس درجہ ترقی پذیر گئی ہے کہ ظاہر یہ معلوم ہوتا ہے
 کہ اب وہ زمانہ آج نہیں ہے کہ ہماری قومی زندگی کے اعلیٰ مقاصد کے بسبب وہی کے
 لئے رکھنے کیلئے اعتراض کا ہمارے اعتقادات اور ارادے پر کیا جانا پہلے لازمی بات
 ہے تاکہ ہم آئندہ ترقی کر سکیں اور جو کچھ غوی اور انسانیت کہ ہم میں باقی رہ گئی ہے
 اسے قائم رکھ سکیں۔ اب ہمارے ملکی اور تمدنی عمائد میں اس قدر کمزوری پائی
 کاری اور اخلاقی بزدلی بڑھ گئی ہے کہ جا بجا محکو مجبوراً ترقی کرتے ہوئے نسل کی
 اصول اور اخلاقی عادات و خصائل کو ان الفاظ میں ادا کرنا پڑا ہے جو شاید
 بہت سے لوگوں کو ناگوار خاطر ہوں۔ لیکن مجھے یہ کہتے ہوئے خرم آتی ہے کہ
 افسوس وہ الفاظ بہت سوزون میں۔ جو راسے کہ ان اوراق مابعد میں ظاہر
 کی گئی ہے محبت میں قائم کی ہوئی نہیں ہے گو انکا طرز بیان چاہے کسی نظر سے دیکھا
 جاوے۔ اس مسئلہ نے کہ مشرقی و مغربی علوم کی باہمی تعلیم کا کیا اثر پڑتا ہے میرے
 دماغ کو اس زمانہ سے پریشان کر رکھا ہے جب سے کہ میں نے کسی اہم مسئلہ پر غور
 کرنا شروع کیا تھا اور یہ مسئلہ اس قدر دلچسپ و محرک اور نیز پیچیدہ و دقیق ہے کہ مجھے

سرکاری پختہ دینی کی آئینہ روحانی زندگی کے نتائج بنی ہیں۔
 جس کے چہرے عقلائے ملک میں سلسلہ پر غور و خوض کرینگے اور وقت
 تک یہ سلسلہ لایزال رہے گا بلکہ ہامہ اصول مقررہ کے تمام تدابیر دربارہ ترقی امور
 ملکی و عدنی محض بے سود اور لاعطایل رہیں گے لیکن ہکونہ ہستان کے مسائل خمیدہ
 کا کچھ کل شبک خیالی سے مقابلہ کرنا ہے تاکہ معلوم ہو جاوے کہ ہماری کیا کوتاہی
 ہے رسالہ نہ این نیانوں کی یہ کوشش ہے کہ اس مسئلہ مفہم کی ماہیت اور منشا اور وسعت
 کو بیان کرے تاکہ اس سے وہ لوگ مستفیض ہوں جو ہمارے خیالات اور اخلاق کے انقلابات
 پر دلچسپی سے غور کرتے ہیں۔ ہر چہ کہ یہ تبدل بادی النظر میں نہیں ظاہر ہوتے لیکن
 فی الحقیقہ ہماری قومی زندگی میں پائی جاتی ہیں یہ ممکن ہے کہ ناظرین کسی ایک نتیجہ سے
 اتفاق کریں مگر مجھے امید ہے کہ وہ ضرور اس پہلو کو پسند کریں گے جو میں نے اس سلسلہ کے
 حل کرنے کے لئے اختیار کیا ہے۔ اگر اس معنوں سے ہمارے ناظرین کے دل میں
 ان شکلات پر نور کرنے کا شوق پیدا ہو جاوے کہ جیسے ہم چاروں طرف سے گھرے
 ہوئے ہیں تو فہم المراد میرا مقصد حاصل ہے۔ ان مضامین میں بہت سے باتیں ایسی
 ہیں جو اکثر صاحبوں کے مذاق کے موافق نہ ہوں گی لیکن مجھے اس امر کا کامل یقین ہے کہ
 ہر چہ کہ کثرت عیوب رسالہ ہذا کے آپ پر واضح ہو جاوے گا کہ اس میں ہندوستانی نسو سائشی
 کا فہم جو انگریزی تہذیب سے ملکر تہذیب اس حیثیت کو پہونچا ہے ٹھیک ٹھاک کنجاہ
 کیا کہ آپ وہ شخص ہیں کہ جنہوں نے بہت بڑا کام اس جہاد میں کیا ہے جو واسطے اصلاح
 کی اور تمدنی عیوب کے ہرور ہا ہے لہذا اس پر مجھے دلی مسرت ہے کہ اپنے مجھے دوستانہ
 اجازت دی کہ میں یہ رسالہ آپ کے نام نامی پر معنون کروں تاکہ وہ بطور یادگار اس دلی

محبت کی تمام ہے جو کہ مجھے ایک دل دوست کے ساتھ ہے اور نیز بطور باگلا اس عزت کے کہ مجھ کا ایک صاحب فریاد تکستی ہے برقرار رہے۔ کچھ غلطی ہوا
 بیڈٹیشن زمین قدر ۲۸۔ ۲۸۔ ۲۸۔

منہ ۲۸۔ جناب حامد علی خان صاحب کے لئے سٹیشن سے لیکر سٹیشن تک با
 سز و خدمت تجویز ہوئے لیکن انہوں نے کسی عہدہ کو قبول نہیں کیا۔ چنانچہ آگسٹ ۱۸۸۷ء
 میں جناب ڈاکٹر عادل صاحب جو ڈیشیل کٹر سابق اودہ نے ہندوستان میں صاحب جیٹار
 جو ڈیشیل ماہر ملینان صاحب اپنی کچھری کے مروجین بلایا دیکھ کر حامد علی خان صاحب ایک تعداد
 کی پروسی کے لئے اجلاس میں تھے اور بعد اوسر دوسری باتوں کے یہ فرمایا کہ اگر آپ منظور
 کریں تو میں جی خفیہ کے لئے آپ کے واسطے گورنمنٹ میں رپورٹ کروں۔ حامد علی خان صاحب
 نے بہد شکرہ ادا کرنے کے کہا کہ اس کا جواب میں چند روز بعد فوراً دے گا۔ دو روز کی ہفت
 جناب ڈاکٹر صاحب نے عطا فرمائی۔ جب بعد دو روز کے حامد علی خان صاحب جناب
 ڈاکٹر صاحب محترم الیہ کے جگہ پر گئے تو جناب مدوح سے مناسب الفاظ میں اس کا عہد کیا
 رفعت کے وقت حامد علی خان صاحب نے کہا کہ اگر جو ڈیشیل پر تشریف لائے ہوئے ہیں
 گزرا اور مجھ کو نہایت ندامت ہے کہ آج یہ پہلی بار ہے کہ میں حاضر ہوا ہوں اور فقط یہاں
 زبان سے نکلا ہی تھا اور جملہ ختم ہونے پایا تھا کہ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ میں انہیں لوگوں سے
 خوش ہوں جو ملنے نہیں آتے ہیں۔

منہ ۲۹۔ واقعات مندرجہ ذیل ایسے ہیں کہ جن پر حامد علی خان صاحب ہفت
 لیا کرتے ہیں۔ سب سے اول جناب سیدنا مولانا سیدنا حسین صاحب اعلیٰ
 مقامہ دلو راتہ مرقہ کا لائے جانے کے لئے تشریف لانا ہے۔ جب سٹیشن میں

ماہر علی صاحب گشتہ میں آئے۔ اسی زمانہ میں جناب ممدوح اس درجہ نصیحت پر جو
 طاعت و محنت شاقہ کے ہو گئے تھے کہ نشت بنھاست و شام تھی تاہم کوئی ٹھینا ایسا نہیں
 تھا کہ جناب تھم الیقہی مفاتح علیہا ان صاحب کے دیکھنے کو تشریف نہ لاتے ہوں
 ماتحت میں بھی جناب نے یہ عنایت کسی بزد فرمائی تھی اسی کے شعل ایک اور
 واقعہ قابل ذکر ہے کہ ماہر علی خان صاحب مشرب چشم میں مبتلا تھے اور ڈاکٹر نوخیز صاحب
 سائنس اسٹنٹ سول سرجن کا جو کہ مشہور و معروف ڈاکٹر لکھنؤ کے ہیں معاثرہ قضاایں
 بہرہ اللہ علیہ السلام کی تھی کہ ڈاکٹر صاحب سے جناب مولانا مقدس سید عابد حسین صاحب
 نور اللہ مرقدہ کا ذکر آگیا۔ ڈاکٹر صاحب نے فرمایا کہ مولانا صاحب ممدوح کی خدمت میں
 مجھے بھی نیاز حاصل تھا اور بعد اچکے چار نقول میں جو تشریف فرمائی ہے گویا دیا کو
 گودے میں بہر دیا ہے۔ ان الفاظ کا ترجمہ ذیل میں ہے۔

”کہ جناب مولانا صاحب پاکبازی و معصومیت کی سرچا تصویر تھے۔“
 وہ سلا ارجحہ فخر ہے وہ یہ ہے کہ جناب سید کرامت حسین صاحب قبلہ علیہ السلام سیر طریقا
 پر جناب مولانا سید عابد حسین صاحب اعلیٰ القامہ کے ہیں اور جنکے فضل کمال
 کا نہ دستاویز میں جہاں نہیں جنگی خوبیاں اور نیکیاں (حاصل تحریر سے باہر ہیں جب
 لکھتے تشریف لاتے ہیں تو ماہر علی صاحب کے مکان پر قیام ہوتے ہیں ہر چند کہ
 جناب ممدوح کے نہایت ہی قریب ترین اعزاء لکھنؤ میں موجود ہیں۔ جناب مولانا صاحب
 ممدوح کی عنایات و محبت پر ہمیشہ ناز کیا کرتے ہیں۔

بہر طور اور نیز اس بات پر بھی فخر کرتے ہیں کہ جناب میر خورشید علی صاحب
 مجلس فقہین جناب میرزا محمد میر صاحب مجلس بہ آوج بر سرِ مذہب جناب ماہر علی صاحب

میں نے کسی طرف سے نہیں جانا یہ خود رشید علی صاحب فرماتے ہیں کہ اگر کیا پناہ کام نہ کر
 مجھے سرت ہوتی ہے اور مجلس میں آپ کا تشرف رکھنا یا اردو ہزار آدمیوں کے سمجھنا ہوں
 صاحب خراب حامد علی خان صاحب کہتے ہیں کہ چند سال تک مجھ کو ^{لکھنؤ}
 لکھنؤ میں رہنا پڑا تھا پناہ لینے بہت صاحبوں سے ملاقاتیں پیدا کیں
 سے چند صاحبوں کے اسم گرامی ذیل میں درج ہیں۔

مسٹر کلید اسٹون صاحب وزیر اعظم دولت برطانیہ مسٹر فاسٹ صاحب دھوکا پیتا
 تھے اور انگلستان کے مشہور و معروف آدمیوں میں سے تھے (لارڈ نارٹھ بروک صاحب
 لارڈ کبرلی صاحب وزیر ہندوستان سابق) لارڈ ڈارل صاحب (وزیر لارڈ
 ڈارلین لیٹ اول صاحب۔ لارڈ ہاڈن صاحب جو کہ مقررہ ہلال کھلاتے تھے
 لارڈ سمب ہاڈس صاحب مشہور مقنن و ممبر پریوی کونسل۔ لارڈ اسٹرن پیئر صاحب
 لارڈ لی پیر آت سیکر الاماٹ۔ لارڈ لارنس صاحب (صاحبزادہ لارڈ ولانس سابق
 گورنر جنرل ہندوستان) اس از گوڈال صاحب رہنما لارڈ لارنس صاحب سابق گورنر جنرل
 ہندوستان۔ سر جارج لارنس صاحب (برادر لارڈ لارنس صاحب سابق گورنر جنرل
 ہندوستان) ڈبلو۔ اسے ہنر صاحب مشہور مقنن رومن لاد ممبر پارلیمنٹ ریسٹ از
 بریڈ لہادیہ مشہور ناؤسٹ (تعمیر گو) اسٹرن جسٹس بیکارٹی صاحب (مشہور و معروف
 شار و ادیب و ممبر پارلیمنٹ) ڈاکٹر کارل بینڈ صاحب مشہور و معروف عالم جرمنی۔

سٹرین کاک صاحب داماد ڈاکٹر کامل بینڈ صاحب مسٹر مار و رتھ امتھ صاحب
 مشہور عالم سٹر ہنری ویکم صاحب متوطن نیو بارک دار الحکومت امریکہ۔ بیرڈس بریڈ صاحب
 لیڈی میڈرٹ گلین لی صاحبہ۔ شاہزادہ ملک فاضل صاحب سیر ایران۔ ڈاکٹر ٹامس ڈی صاحب

مشہور ہے کہ سلطان شہر سلیم پور صاحب سابق نقشب گورنر ملک مغربی و شمالی ہندوستان
 انریل ای۔ ڈیوینڈ صاحب سابق نقشب گورنر ملک مغربی و شمالی ہندوستان سر ڈیوینڈ
 گورنری صاحب سابق نقشب گورنر پنجاب۔ سر گیل گریفن صاحب سابق ایجنٹ
 گورنر جنرل راجپوتانہ سر ڈیوینڈ صاحب پریٹ صاحب پریٹ صدر لینڈ وریڈ صاحب
 سرک صاحب عالم زبان ترک۔ ڈاکٹر ایمبلر صاحب رڈاکٹر سفارت ایران اسٹریٹ
 پیپ میں صاحب بیرسٹرایٹ لا۔ ڈاکٹر اسٹریٹ فورڈ بروک صاحب جنون نے تیس برس
 کی تحقیقات کے بعد مذہب عیسائی تثلیث ترک کر کے مذہب یونیٹریٹ اختیار کیا
 جو حضرت عیسیٰ علیہ السلام کو فقط نبی جانتے ہیں۔ مس می ننگ صاحبہ۔ راجہ شام سنگھ صاحب
 بیادریس تاجپور ضلع بمبئی جو کہ امروت اور خلیق اور پکے وضع دار ہیں۔ کنور شیوا صاحب
 صاحب برادریتی راجہ صاحب موصوف جو کہ وضع دار ہیں اپنے بھائی صاحب کے ہم پلہ
 میں مشید شرف الدین صاحب رئیس بیرسٹرایٹ لا بانی پور سے ہی انک ہی میں ملاقات
 ہوئی جکا ہندوستان میں پایہ بلند ہے اور ظاہر و باطن میں آنکھوں سے ہے اور انکی وجہ
 سے انکے رشتہ دار انریل سید فضل امام صاحب رئیس و سید امداد امام صاحب رئیس
 کر کے فضل و کمال پر مسلمانان بنگالہ کو فخر ناز ہے اور علی امام صاحب حسن امام صاحب
 سے بمقام پند ملاقات ہوئی۔ چنڈت لشن نرائن صاحب قریب کہ ہندوستان کے منتخب
 آدمیوں میں سے ہیں اور زبان انگریزی پر پوری قدرت ہے اور نہایت مادی ہیں۔ پند
 سرکار لال صاحب بیرسٹرایٹ لا۔ واسنت منم بند و است۔ رائے خوشوقت رائے
 صاحب بیرسٹرایٹ لا۔ ڈبئی کلکٹر مشیر شیردہ صاحب بیرسٹرایٹ لا۔ رائے حامد علی صاحب
 رائے پرتانن پرتانن۔

تسلیم ۳۲۔ بعد واپسی سے انگلستان جن صاحبوں سے بھائی صاحب مدد کر کے
اتفاق ہوا انہیں سے بعض صاحبوں کے نام بھی دیے گئے جلتے ہیں۔

سٹر ڈیو ایس کین صاحب سابق ممبر پارلیمنٹ و سکرٹری ایگلوائٹس ٹیمپل ہیری
افیش سٹر شوان صاحب ممبر پارلیمنٹ۔ سٹیجے سی۔ ایکرین صاحب جو امریکہ کی

آپٹ مشینوں پر ہیں اور ترک شراہوائی پر لکھ پڑتی ہیں سٹر ولیم ٹیب صاحب سٹر ٹری
اسٹریٹ صاحب سٹر ایپی ٹیر اسمیڈ صاحب سٹر جان اسمیڈ صاحب سٹر جیمز

صاحب پادری دلبر فورس مشہور پادری انگلستان۔ لارڈ اور لیدی کینڈ صاحبان
سٹر اگرڈ لاد اسکینٹ دی جی وی کارسٹ رئیس ہیرس سٹر الین اسمتھ سٹراس

تیسلی سٹر انگور تھم سٹر دولی انگور تھم سٹر منیر ستول امریکن و ستر تھم دور فرانی صاحب
کریٹل نیو بری صاحب جج کریٹل ارکین صاحب کشنر۔ ڈاکٹر ٹامول صاحب جو دیشل کشنر

لکھنؤ اور سٹر چارلس ایلٹ صاحب سابق فٹ گورنر بنگال سٹر ایلفریڈ لیل صاحب
سابق فٹ گورنر مالک مغربی و شمال وادو۔ سٹر چارلس کراسٹویٹ صاحب سابق فٹ

گورنر مالک مغربی و شمال وادو۔

مکتبہ ۳۳۔ بھائی۔ مادری خان صاحب جن صاحبوں کے خاص دستاویز تھے
مکتبہ میں آئے نام نامی ہیں ڈاکٹر ٹامول بیٹھ صاحب سٹر کین صاحب سٹر گپ صاحب

سٹر ازہین لی صاحب۔ لارڈ ایٹن لی آت ادولی صاحب۔ سٹر ولیم پیور صاحب لاڈو نارو
بروک صاحب۔ راجہ شام سنگھ صاحب۔ سر رابرٹ مانت گوری صاحب۔ ڈاکٹر ٹامولی

صاحب۔ ڈاکٹر ٹامول صاحب۔ پیٹن سٹیشن ٹرین صاحب در فوٹ سٹیشن صاحب
مشرقی لینڈ صاحب کریٹل نیو بری صاحب۔

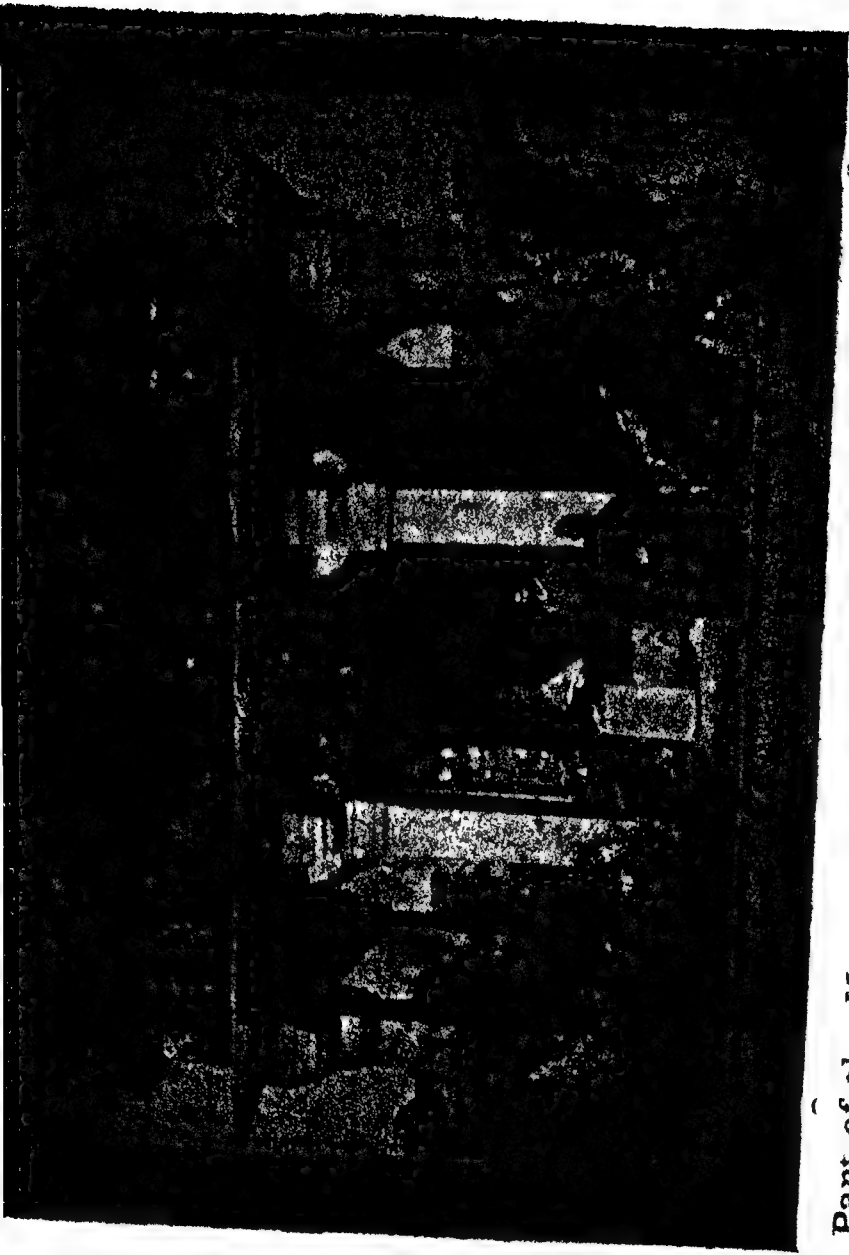
نمبر ۱۳ اور جناب جمالی حامد علیہ الصلوٰۃ والسلام نے جلد غزلیہ میں ابوابی تاریخ وفات از کتابہ العارین

مرشد اس و ملک شاہ سہار الدین چور	اسے جمالی برسر میر عرس آمد کام و
بشت خلد آمد بنام او اگر بر سر کسی	سال تاریخش با گوشت آمدہ بانام و

سما علیخان پیر سٹریٹ لا خلع حکیم محمد مجد علیہ الصلوٰۃ والسلام متوطن مرو ضلع مرو آزاد کے
 جو اولاد جناب و م سماء الدین صاحب جم سے پندرہویں پشت میں ہیں تاریخ ہذا کو
 ایک تھیر عمدہ پر کندہ کرا کے مزار مبارک پر ۱۲۱۲ ہجری میں نصب کرایا۔
 منشی محمد شوکت حسن صاحب بن منشی محمد مظہر حسن صاحب میس و انزیر محمی شریطہ مراد آباد
 نصب کرائے گئے تھے اور بعد انصب کرائے کے تصویق پھرہ محمد م سماء الدین صاحب
 بن منشی شوکت حسن صاحب کچوا کر لائے کہ وہ موجود ہے اور شامل کتاب ہذا ہے۔
 نواب علیخان بن حکیم محمد مجد علیہ الصلوٰۃ والسلام صاحب کاتب الحروف و حقیر طلبہ المدعو نواب علیخان
 تاریخ ۱۵۔ ماہ شوال ۱۲۸۶ ہجری بمقام مرو بہ پیدامواعلی فارسی اور انگریزی بقدر ضرورت
 پڑی ہے۔ ایک کتاب سببی شمس التواریخ میں لکھی ہے اس کتاب کے اول حصہ میں حالت
 روسائے مرو بہ درج ہیں۔ دوسرے حصہ میں اولاد جناب مجد و م سماء الدین صاحب
 کی سوانح عمری لکھی گئی ہیں اور انشاء اللہ مجھ کاتب الحروف کو لکھے ایک محمد ساعیخان
 اور دوسرے محمد زاہد علیخان سلمہا اللہ تعالیٰ میں حق تعالیٰ اپنے فضل و کرم سے اندونون
 کو با علم و صاحب اولاد و اقبال مند کرے بحق محمد وآلہ الامجاد۔

۹۹
۱۰۹
۱۱۹
۱۲۹
۱۳۹
۱۴۹
۱۵۹
۱۶۹
۱۷۹
۱۸۹
۱۹۹
۲۰۹
۲۱۹
۲۲۹
۲۳۹
۲۴۹
۲۵۹
۲۶۹
۲۷۹
۲۸۹
۲۹۹
۳۰۹
۳۱۹
۳۲۹
۳۳۹
۳۴۹
۳۵۹
۳۶۹
۳۷۹
۳۸۹
۳۹۹
۴۰۹
۴۱۹
۴۲۹
۴۳۹
۴۴۹
۴۵۹
۴۶۹
۴۷۹
۴۸۹
۴۹۹
۵۰۹
۵۱۹
۵۲۹
۵۳۹
۵۴۹
۵۵۹
۵۶۹
۵۷۹
۵۸۹
۵۹۹
۶۰۹
۶۱۹
۶۲۹
۶۳۹
۶۴۹
۶۵۹
۶۶۹
۶۷۹
۶۸۹
۶۹۹
۷۰۹
۷۱۹
۷۲۹
۷۳۹
۷۴۹
۷۵۹
۷۶۹
۷۷۹
۷۸۹
۷۹۹
۸۰۹
۸۱۹
۸۲۹
۸۳۹
۸۴۹
۸۵۹
۸۶۹
۸۷۹
۸۸۹
۸۹۹
۹۰۹
۹۱۹
۹۲۹
۹۳۹
۹۴۹
۹۵۹
۹۶۹
۹۷۹
۹۸۹
۹۹۹

خاتمہ
 الحمد للہ کہ دین زمان فضیل قتران کتابا جوامع مہم جلد دوم شمس التواریخ تصنیف طیب اختر
 بیج فضائل جبر سپہ فاضل حکیم نواب علیخان صاحب سلمہ اللہ الوآب خلف الصدق قمر العلاء شمس
 الحکماء جناب حکیم محمد مجد علیہ الصلوٰۃ والسلام الت شمس جلالہ بارغہ۔



Part of the Mausoleum of Moulana Samauddin now in ruins
near Kutab Sahib at Delhi.

Strathnairn, Lord Napier of Magdala, Lord Lawrence, son of Lord John Lawrence, Sir George Lawrence, Mrs. Goodall, sister of Lord John Lawrence, Professor W. A. Hunter, M. P., (a great authority on Roman Law), Kunwar Shiva Nath Sinha of Tajpur, N.-W. P., Saiyed Sharf-ud-din of Patna, Mr. Justin McCarthy, (author of the History of Our Own Times), and Miss Justin McCarthy, Mrs. Fried, (a novelist), Dr. Karl Blind, Mr. and Mrs. Hancock, Mr. Bosworth Smith (of the Harrow School), Mrs. and Miss Bosworth Smith, Prince Malkan Khan, (formerly Persian Minister, at St. James' Court) Baroness Barréto, Lady Miller of Glenlee, the late Dr. Tidy, Sir William, (former Lieutenant-Governor of N.-W. P.), Lady and the Misses Muir; Mrs. Lowe, the Hon'ble E. Drummond, (former Lieutenant-Governor of N.-W. P.), the late Sir Robert Montgomery, (former Lieutenant-Governor of the Punjab), Sir Edwin Arnold, (author of *The Light of Asia*), Sir George Birdwood, Sir George Campbell, Sir George Temple, Sir G. Fitz-Gerald, the late Colonel, and Mrs. J. C. Ross, Mr. A. Ross and family. Miss E. A. Manning, Raja Shiam Sinha of Tajpur, N.-W. P., Mr. and Mrs. Hodson Pratt, Mr. and Mrs. Fitch Mr. and Mrs. Sutherland Edwards, Mr. Gibb, (author of the *Antoman Poems*), Mr. and Mrs. Caine, Mr. and Mrs. Schwann, Miss Jassie, A. Ackermann, (Secretary, Women's Temperance Association, New York) Cannon Wilberforce, Sir Alfred C. Lyall, Sir Auckland Colvin, and Sir Charles Crosthwaite, (formerly Lieutenant-Governors, North-Western Provinces and Chief Commissioners, Oudh.)

Mr. Hamid Ali Khan is indebted to the following friends for their assistance advice and encouragement :—

Lord Stanley of Alderly, Dr. Karl Blind, Mrs. Heanley, Mr. Caine, Mr. Gibb, Sir William, and (the late) Lady Muir, Lord Northbrook, (the late) Sir Robert Montgomery, Mr. Freeland, (late M. P. for Chichester), Lady Hobhouse, Miss E. A. Manning, (the late) Colonel and Mrs. J. C. Ross, Dr. M. S. Howell, L. L. D. (the late) Colonel Newberry, Raja Shiam Sinha, Pandit Bishan Narain Dar, Nawab Mohamed. Is-haque Khan and Maulana Syed Karamat Husain.

Printed at the N. N. Sivapuri Press, Lucknow.

Ali Khan came to practise in Lucknow, he found that the immortal man like whom the Mohomedan world, in one branch of knowledge at least has not produced within the last eight centuries, had been so completely worn out by long continuous labour in writing his numerous imperishable works that he could hardly move about. In spite of this, he was so fond of Mr. Hamid Ali Khan, that there passed scarcely a month without his conferring the honor of calling upon Mr. Hamid Ali Khan.

It was indeed a great honor, an honor which many a prince might envy, an honor seldom conferred by the immortal ~~author~~ even in the days of his youth and vigour.

In this connection the following incident may be mentioned :

One day quite recently in 1898, Mr. Hamid Ali Khan met Dr. Nobin Chandra Mitra of Lucknow and the conversation turned upon the immortal man. Dr. Nobin Chandra's summing-up of the virtues of Maulana Hamid Hosain was remarkable. "He was an emblem of purity and innocence"—said the Doctor.

The best poets of Lucknow highly appreciate Mr. Hamid Ali Khan's sense of poetry, and his criticisms are greatly valued. Such immortal poets as Mir Khurshaid Ali (*nom-de-plume* "Nafis") and Mirza Mohamed Jafar (*nom-de-plume* "Auj") express their delight and thanks openly in meetings where they recite poems at the applause they receive from Mr. Hamid Ali Khan and often invite his special attention to the most elegant verses in terms such as—"this deserves your attention." *Mir Nafis* on more occasions than one has expressed his opinion to the effect that he looks upon his (Mr. Hamid Ali Khan's) presence as equal to two thousand men in the meeting

Mr. Hamid Ali Khan has the inestimable honor of counting among his numerous acquaintances and friends the following noblemen and gentlemen :—

The late Mr. W. E. Gladstone, the late Mr. John Bright, the late Mr. Fawcett, Lord Salisbury, Lord Northbrook, Lord Kimberly, the late Lord Derby, Lord and Lady Stanley of Alderly, the late Lord Houghton, Lord and Lady Hobbouse, Lord

with many or any of my conclusions but they will, I hope, approve of the standpoint which I have taken up for the survey of a great question. If the essay excites mental curiosity in others, and leads them to ponder the great questions which beset them on all sides, my object will be gained.

There is a good deal in the essay which many people will not find to their taste; but I am equally sure that you, who have already borne a noble part in the great crusade against the social and political ills of your country will find that in spite of its faults—which are neither few nor slight—it does not give an inaccurate picture of Indian society as it is being gradually moulded by the impact of the European civilization. It is therefore a sincere pleasure to me to be able to avail myself of your friendly permission to inscribe this pamphlet to you, in token of affection given to a devoted friend and respect due to a true patriot.

LUCKNOW :
May 28th 1895.

I am,
Yours most sincerely,
BISHAN NARAIN DAR.

(FROM SHAMS-UT-TAWARIKH.)

During the years 1881-93 several respectable posts were offered to Mr. Hamid Ali Khan, but he refused to accept them, preferring to stick to his profession. The first offer was from a native Prince and the last in August 1893 when, Dr. Howell, the then Judicial Commissioner of Oudh, sent for him to his Chamber and said that if he would accept the Small Cause Court Judgeship, he (Dr. Howell) would recommend him to the Government. Mr. Hamid Ali Khan warmly thanked the Doctor and ultimately declined the offer.

There are one or two events of which Mr. Hamid Ali Khan is proud and which are stated below:—

The first and foremost of all is Maulana Saiyed Hamid Hossain's honouring him with visits. In 1886 when Mr. Hamid

mind, never fail to be fruitful, even if it may not always be possible to pursue it without giving offence in some quarters. The conspiracy of silence over some of our deepest social and religious questions has of late become such a conspicuous feature of the leaders of Indian thought, that the time seems to have come when in the interest of all the higher objects of our national life, an out-spoken criticism of the most cherished convictions and beliefs has become the first indispensable step, not only towards further advance on the road to unimprovement but forwards the preservation of whatever worth and manhood may still be left in us. There is so much cant, hypocrisy, insincerity, and moral cowardice in our political and social speculations, that here and there I have been compelled to speak of the principal mental and moral characteristics of rising generation in terms which some may find impalatable, but which, it is humiliating to confess, seem to me to be well-merited.

The opinions expressed in the following pages have not been formed in a hurry. Whatever may be said with regard to the manner of their expression, the problem of mutual influences of Eastern and Western culture has perplexed my mind ever since I began to think upon any serious question, and so interesting and stirring and at the same time deep and intricate is the problem, involving in its right solution the issues of the spiritual future of half the globe, that unless for many a year to come the best speculative genius of the country is devoted to the study of it, it will not only remain incomprehensible but most of our efforts for our social and political amelioration will, in the absence of any guiding light of well ascertained principles, end, I am afraid, in confusion and disaster. But one has only to contrast the depth of the great Indian problems with the shallowness of current Indian thought, in order to realise the crisis to which the whole course of our affairs is tending.

"Signs of Times" is a humble attempt to state briefly the nature and scope of the great problem for the benefit of those who may be interested in the study of those deeper changes in thought and morals, which, though they do not always show themselves upon the surface, are yet at the bottom of the rapid transformation of our national life. My readers may not agree

and the founder and Vice-President of the Temperance Association. He is a staunch friend, supporter, and worker of the Indian National Congress.

A "BURSCHENSCHAFT" LIKE STUDENTS' ASSOCIATION IN INDIA.

By Karl Blind, London, End of July 1890.

(FROM THE NEUESTE NACHEICHTEN OF MUNICH)

(GERMANY), August 1890.

From Lucknow, in the Whilom Kingdom of Oudh celebrated or notorious for the terrible occurrences during the sepoxy rising, I received, through an Indian friend I have on a previous occasion referred to, the printed report of the annual meeting of the Student's Association there. It was founded in 1886. Its aim is the intellectual and moral elevation of the university youths, the promotion of their bodily health and the bringing about of nobler amusements for them. In short, there is, in that organisation a kind of "Burschenschaft" strain. It also reminds us of some of those "Free Associations," which exist, or were formerly usual among German Students. The President is Hamid Ali Khan himself, still a youngman, who for several years devoted himself to Jurisprudence in London, and who recently has played a prominent part in the National movements of his native country, &c., &c.

MY DEAR HAMID,

The following Essay on the Signs of the Times, the substance of which appeared in the columns of the Lucknow Advocate in September and October last year, I have decided to bring out in a pamphlet form, and I am glad to have your permission to associate it with your name. Discussion-free and honest discussion, of what has been called "the Indian problem" can, to my

and now lives in the esteem and respect of the Government and of the people amongst whom he served. The worthy son of the worthy father, Mr. Hamid Ali was born in the year 1860. From his childhood he showed much intelligence and was fond of learning. He studied and obtained sufficient knowledge of the Persian, Arabic, and English languages at an early age of 20. In 1880 he started for England to complete his education by the study of Law. He joined the Middle Temple, and successfully passed his examinations and was called to the Bar in 1885. During his stay in England, Mr. Hamid Ali took an active part in every movement connected with India. He belonged and does still belong to the National Indian Association, East Indian Association, Reform Association, Royal Asiatic Society, Royal Historical Society, and Indian Society. In 1883 he was elected Vice-Chairman of the National Indian Representative Society, "an important body of Indian gentlemen, resident in Britain, whose object was the stimulation of public opinion in and out of Parliament on all Indian questions, a function now fulfilled by the British Committee of the Indian National Congress, of which Sir William Wedderburn is Chairman." During the Ilbert Bill controversy, Mr. Hamid Ali brought himself into prominence by his sensible contributions. He was a frequent contributor to the English press on matters Indian, and his articles on Indian poetry were much admired by Mr. Gibb, the author of *Ottoman Poems*, and by others. In 1885 he wrote a pamphlet, 'The Bulwark of India,' which attracted much public attention at the time, and his works in poetry, namely, "Farewell to London" and "the story of the slave and the Nose-ring," were favourably reviewed by the Public Press. He was honored with a farewell dinner on the eve of his return to India in October 1885. To-day Mr. Hamid Ali enjoys a respectable position both as a citizen and at the Bar. He is connected with almost all public Institutions and Societies in the city, and works in hearty co-operation with his friend, Mr. Bishan Narayan Dar, in all the social, political, and industrial movements for the good of the local people. He is also the Vice-Chairman of Lucknow Municipality.

which was held at Hamid's house, or rather in his lively garden, brilliantly illuminated in honor of the occasion. Hamid presided and in an eloquent speech, ably followed by Bisban Narayan, proposed the formation of the Lucknow Temperance Society, warmly received and adopted by the entire meeting. Hamid Ali Khan has a brilliant future before him, and will maintain the honorable record handed down to him by his father and his ancestors.

W. S. CAINE.

(FROM THE "EMINENT INDIANS ON INDIAN POLITICS,")

BY CHUNNI LAL PAREKH.

*Printed at the Education Society's Steam Press, Bombay,
1892.*

HAMID ALI KHAN, ESQR.,
Barrister-at-Law,

"Of every noble action, the intent.
Is to give worth reward."

B. & F. CARR.

Among those few gentlemen who are distinguished in Upper India, for exerting themselves in the cause of political and social reform for the people of India, Mr. Hamid Ali Khan enjoys a high place. He is descended from a respectable family, and claims a long line of distinguished ancestors both on his father's and mother's sides, Shaikh Sama-ud-din the founder of his family, once settled down at Delhi, and was regarded as one of the learned and holiest men of his time during the reign of Bahlol Lodi. He passed the life of a hermit, a detailed account of which, written by Mulla Jamalee can be found in a book entitled "*Sarul-Arafreen*." Mr. Hamid Ali's grandfather Hakim Abu Ali Khan, was a man of vast learning, and one of the best physicians of his age, and was also an author of several works on medicine, &c.. Hakim Amjad Ali Khan, the father of Mr. Hamid Ali, who held post in various departments of Government service for more than 35 years, retired on pension in the year 1837, while holding the high post of a Deputy Collector

family by serving the British Government for thirty-five years, retiring from service in 1887, while holding the rank of Deputy Collector. The old gentleman, Hakim Amjad Ali Khan, still lives in the esteem and respect of the Government and a wide circle of friends throughout Oudh and Rohilkhand, where his various Government posts were filled. Hamid was born in December 1850, so is now thirty-three years of age. He was a studious youth, making himself very early in life a complete master of Persian, Arabic and English. When he was twenty years old, he came to England, entered as a student in the Middle Temple and was called to the English Bar in 1885. During this time he was a frequent contributor to the English Press on Indian questions, a pamphlet on the state of social intercourse between the British and the natives of India entitled, "The Bulwark of India," attracting much attention at the time. He was elected a fellow of the Royal Historical Society, and a member of the Royal Asiatic Society, during his residence in England. He was also elected Vice-Chairman of the National Indian Representative Committee, an important body of Indian gentlemen resident in Britain, whose objection was the stimulation of public opinion in and out of Parliament on all Indian questions, a function now fulfilled by the British Committee of the Indian National Congress, of which Sir William Wedderburn is Chairman.

Hamid Ali Khan was honored with a public dinner on his departure to India in October, 1885. He settled in Lucknow, where he has rapidly attained a leading position both at the bar and as a citizen. He is connected with most of the public bodies in the city, and has been Vice-Chairman of the Municipality.

Hamid resides in a handsome bungalow, surrounded by a beautiful garden in one of the best suburbs of Lucknow, where I have had the pleasure to be his guest on several occasions. On my first visit to Lucknow Hamid Ali and his friend Pandit Bishan Narayan Dar, threw themselves at once with great heartiness into the Temperance movement. They convened a large meeting of leading citizens both Mussalmans and Hindus

he writes : "Dhalip Singh on the frontier would be a terrible danger. It only remains now to meet this danger and it telescopes every loyal subject of Her Majesty the Empress of India—and I count myself one of the most loyal, to take this matter into consideration."

In reference to England's position to Afghanistan the author reaches cheerless conclusions. He considers the alliance with the Amir to be *in toto* a mistake. In this point we are not able to agree with him. He writes, however, that the alliance once concluded, our promise must be kept, and if an imperative emergency should arise resolute action must be taken. Hamid Ali Khan has no little doubt that Russia, already knocking at the door, intends an advance against English rule in those parts, as anyone who watches the march of events with open eyes, and does not allow himself to be deceived by mere words. Let the English Government.

"ADKARI", October 1892.

The quarterly organ of the Anglo-Indian Temperance Association, edited by Henry J. Osborn.

With portrait of Hamid Ali Khan, Barrister-at-Law of the Middle Temple, and Vice-President of the Lucknow Temperance Society.

We present our readers with a portrait of Mr. Hamid Ali Khan of Lucknow, who is the Vice-President, and with Pandit Bishan Narain Dar, was the founder of the Lucknow Temperance Society, one of the most active of our Indian branches. Hamid Ali Khan is the worthy descendant of a long line of distinguished ancestors on both the father's and mother's side tracing back in direct line to the prophet Mohammad himself. His family was founded at Delhi by Sheikh Sama-ud-din, a learned and holy Musalman saint, in the reign of Bahadur Lodhi, Sultan of Delhi. His son and all his descendants held high positions at the Court or in the Government of the Delhi Emperors, Hamid Ali's father maintaining the reputation of the

"In the above I am not giving my own opinion but I am stating what would have been obviously the best policy under the circumstances from the point of view of our Government. I repeat to stop Dulip Singh in Aden and then to let him go free was a serious political mistake, the consequences of which will make themselves felt both now and in the far distant future. If this is the sort of policy which it is intended to pursue we must expect other pieces of folly from which at last there will be no other escape but the giving up of English rule. Lord Dufferin and his counsellors have manifestly lost the qualities which are necessary for holding the reins of government."

What follows is still stronger. "It is simply childish nonsense" says Hamid Ali Khan "to think that Dalip Singh cannot harm our Government. He is always an important factor in Indian questions who must not be left out of one's calculations, and he will remain so as long as he lives. His mere appearance on the frontier would create incalculable confusion, and those who now comfort themselves or profess to comfort themselves with the thought that he is powerless will soon find out their mistake; but we fear not until it is too late. I have been very much struck by the fact that many important daily papers under Indian management which usually reflect Indian public opinion very fairly, have this time joined in the chorus that asserts that Dhulip Singh is mad and not capable of exerting any influence in the Punjab. I cannot rid myself of the thought that these papers have not the courage to tell the truth. Either they are afraid of Government or they imagine they would harm the people of the Punjab if they were to admit what is to me as clear as daylight, namely, that the population of the Panjab will certainly lend their help when the son of the Lion of Lahore issues a manifesto to them."

Hamid Ali is convinced that the people in question are at present loyal to England, but he cannot hide from himself that in the case in point they would be in the most difficult of dilemmas. "Shall a son draw the sword against his own father." Such he says would be the question which every one would be inclined to ask in the Panjab. At the conclusion of the communication

cations about the present conditions of the mighty polyglot Empire, whose frontier Russia has been approaching with giant strides during the last twenty years. The most recent letter received a few days ago is from a young Muhomedan lawyer Hamid Ali Khan who has once before been mentioned in the "Nene Frerie Presse." The document is extensive consisting of twenty eight pages, and treats a whole series of Indian questions very carefully. We may mention that the author belongs to a highly respectable family—his father until a few months ago occupied a prominent official position—and is as much interested in all efforts after progress as he is loyal to England. He likes to call England, of which he has become exceedingly fond, his home. Frequent contact with literary and political circles—among others with men like Lord Stanley of Alderly who is always zealously active for India's welfare—has enabled Hamid Ali Khan both to gain extensive knowledge during his several year's residence here, and to rid himself of the religious prejudices of his education.

There could have been no stronger confirmation of what we said in our former article than the letter of our friend. He writes from Lucknow:—"The affairs of Dhalip Singh are the general topic of conversation and the subject of news-paper articles here in India. English people do not seem to trouble about it and yet the papers are full of reports of his doings. I will state my views frankly so that no misunderstanding shall be possible. Before all the world I will assert that the matter should not be treated lightly. The most serious political consequences may arise out of it. The English have made a great mistake. When once they had allowed Dhalip Singh to start for India, they ought not to have stopped him in Aden and forced him to return. It was unwise and foolish of them to allow him to roam at large."

It is hardly necessary for us to say that the writer has expressly given his consent to the publication of anything we may select from his communication, and permitted us to mention his name. This probably explains the somewhat cautious but quite intelligible mode of expression of the following:—

and, to conclude in the words I have employed in my " Bulwark for India " it will be handed down to POSTERITY, even after the all destructive power of time has deprived you of your crowning dependency—India, in immortal character's of gold, with this noble inscription, " There was a nation who knew how to govern." (Long and continued cheers).

[FROM *NENE FRERIE PRESSE*, A GERMAN PAPER.]

AN INDIAN PRETENDER,

LONDON. 24th September 1887.

"A dark Visitor in Moscow" was the title of a piece we printed last July about an Indian Prince who has lived in England for years, and is much spoken of in society here. He has lately offered himself as a tool to Russian diplomacy, because the English Government has not responded to his high monetary expectations. Maharaja Dhuleep Sing, the son of the "Lion of Lahore" is a far-famed name throughout North-West India.

Very scanty attention is paid, even in Parliament, to the internal affairs of the great South Asiatic Empire, the possession of which determines England's position in the world as a power, and also her commercial pre-eminence. Without this market the commerce of this mighty sea-power would become all the more hopelessly confused as her feudal land tenure laws, half-medieval, which form so striking a contrast to the free development of her citizens could afford no substitute for the loss of her export trade. In spite of this all Indian matters are usually rushed through the House of Commons quite at the close of the Session and mostly before empty benches. The press too follows this reprehensible practice. In the midst of the present struggle for maintaining the supreme power of the empire in its integrity in London, India is more completely than ever forgotten by most people.

All the more important is it to receive accurate news from reliable sources. A friend often sends us detailed communi-

(Long and continued cheers). But I hope I do not wound the susceptibilities of any of my audience, when I say boldly—without any fear of contradiction—that we do not owe this College to one individual, but to the united zeal and labour of the Indians as a nation. (Cheers). Because it is a patent fact that not only the Musalmans from various remote parts of India but also the Hindoos have largely contributed towards the funds of the college. It is a national building, and, as such, it stands upon the firm and solid foundation of the concerted zeal and aid of the people of India ; and as such we will leave it as a legacy to our posterity who will be bound to maintain its honor and preserve its glory in the name of the people of Hindustan. (Loud cheers.) And when some future Macaulay sits down to write the history of its foundation and of its growth, I have every reason to believe, that the names of Mr. Siddons (loud cheers) and of Mr. Beck (continued cheers) will most prominently figure in it. Mr. Beck not only discharges his functions as a Principal, but he also endeavours, to the best of his power to prepare the students for those works and duties which, when they enter the world, they will be called upon to discharge, and to give them an insight into English life. (Cheers). And here, Sir, I cannot resist the temptation of observing that unless your country-men (who by the way, are the Pioneers of civilization) endeavour to raise our social, moral, intellectual, and political status, they forget those principles which guide a free and civilised people, they fail to perform and act worthy of themselves, they fail to confer a boon upon humanity. In the words of the Poet Laureate—

Not he that breaks the dams, but he
 That through the channels of the state,
 Conveys the people's wish is great ;
 His name is pure his fame is free.

If, in spite of the dark threatening clouds which may from time to time gather on the political horizon, if in the face of the unfavourable winds that may blow from shore to shore, you land our bark in safety, that is to carry out the wish to which I have already adverted—Your name is pure, your fame is free ;

the side of our national prosperity. (Cheers). I left it, I remember, as a bud, which was about to blossom into a fresh and smiling rose; and I am happy to say that on my return, after the lapse of only a few short years, I find it in the full spring of glory, sending forth its fragrance from one extremity of Hindustan to the other. (Cheers). And through the grace of the Almighty Creator it has grown and flourished in spite of, nay, I may say in the midst of, the hot scorching winds of dogged opposition, and the sharp frosts of adverse criticism. It has lived to see the elements so destructive to its growth, changed into nutriment. But, gentlemen flowers rise, grow, blossom and die away; while our college is a flower—to pursue the metaphor—which will enjoy spring for ever, at least so long as it will live, and I venture to foretell—though I am not a prophet—(Laughter)—that it will not die till it has achieved the purpose for which it has been founded, namely, the regeneration of the Indians. I rejoice to see that the B. A. Class has been opened, and that some of the students have already taken their degree from our college, and that a good many of the rooms of the first class boarding house (which were building at the time of my departure) are now completed and housed with boarders. (cheers). But as it is impossible to speak of the tenure of a free-hold estate without speaking of the powers which its owners enjoys, or does not enjoy over it—to use a legal expression, so it is impossible to speak of the Aligarh College, without mentioning the illustrious name of its worthy founders. (Long and continued cheers). The unceasing efforts, the boundless interests, the fearful personal sacrifices, the indefatigable labour of Syed Ahmad Khan are matters which, I would fain leave for Col. Graham (Cheers and laughter). This much I may, however, remark in passing, that he has imparted fresh life into our dead bones, that he has awakened anew our dull and dormant spirits, and that, in a word, he has opened our eyes to the gravity of our situation. (Loud cheers.) But no small part of his success is due to the zeal, aid, and co-operation of his friends. Amongst others, Maulvi Sami-ul-lah Khan has played no unimportant part in making our college what it is.

solution in the life of these young and rising students whom I have the pleasure of seeing in this hall. You will have to give us assurance that we need not despair, that you will try your utmost to retrieve our lost ground. You have no doubt serious responsibilities upon your shoulders, a difficult task to perform and heavy duties to carry out. But at the same time you have the bright example of your ancestors to instruct and guide you, to encourage you in your difficulties, and to embolden you in your trials. In the words of Longfellow

Let us, then, be up and doing,
 With a heart for any fate ;
 Still achieving, still pursuing,
 Learn to labour, and to wait.

Here is a lesson, here is a moral which every student every man should engrave on the tablet of his heart—learn to labour and to wait. If you do a thing do not be impatient as to its result. Go on trying and trying and trying and your labour will, sooner or later, bear golden fruits. (cheers). And now I am in the hands of this meeting ready to stop, but willing to go on. (cries of “go on”). Well, your answer has been given and I will obey your call. I rejoice to see that the lapse of time has not tended, in the smallest, to diminish the interest you manifested in me before my departure for England. While such have been your sentiments in relation to me, I assure you I have kept pace with you in that respect. If I may be allowed to use the expression I have watched with deep and sustained interest the progress of this Mahomedan College from the other side of the Ocean ; and how delighted I was to notice from time to time that it was so wonderfully and rapidly emerging from a mere college into a grand, noble, and leading institution throughout the length and breadth of India. (Cheers). And when I say I have watched the progress of our college, I have said a good deal ; for upon the diffusion of education, which is the primary object of a college to foster depends in a great measure the prosperity and well-being of a nation. Therefore by watching the progress of our college, I have, in fact, watched

We will not go to *levees*, or receptions, balls, operas, concerts or theatres. We will for the present confine our attention to one object only. It is focus wherein the rays of all that is noble, useful, and worthy of imitation are concentrated. In fact, it is the source—it is the fountain-head—of all that you so highly admire, so liberally praise. The grandest feats are performed by means of it; the greatest victories are won through its agency. I see you are anxious to know its name. Friends, it is called education, the mother of liberty. (*Cheers*). Do you see a shabby looking building at the corner of the street? It is a working men's club. Let us have a peep into it, if you please. It is but a small building. A few benches and chairs are its only furniture. On the platform is sitting, with a few selected comrades around him some stout heart pregnant with celestial fire, perhaps placing on the arms of his chair, "hands that may sway the rod of empire or wake to ecstasy the living lyre. See the people are pouring in. The hall is over-crowded. Look! the chairman has risen. Here he begins? Listen to him attentively. Pray follow him, see how ably he conducts the arguments, how shrewdly he discusses every point, how skilfully he dissects every objection, and bear in mind, that he is a working man of England—a poor thing living from hand to mouth. No doubt, he is poor, but he is rich with the spoil of time and with the wealth of civilization. It is by means of education, and education alone, that the working man in England occupies such an elevated position, play such an important part in regulating the affairs of State. With your permission I may here reproduce the sentiments I expressed in the course of my speech delivered at the Nizam's Club at Hyderabad. If we argue inversely, it is the absence of the same agency, that is to say education, that has thrown us back into this condition. Yes, back, for we were once a mighty nation. The whole of Europe nay the whole world bears a living testimony to the achievements won by our forefathers and owes a heavy debt of gratitude to them—a debt which it shall never be able to repay. Have we fallen to refresh our tired limbs, or fallen like Lucifer never to rise again? (*laughter*). These are questions which will find a sufficient

fully complicated cases have won for him not only the admiration of the people of India, but of the Judges of the Privy Council, I mean Mr. Mahmood. (loud cheers). In these circumstances, I can not express the diffidence with which I proceed to say a word or two on this occasion. But, as the proverb says, every cloud has a silver lining. The clouds of difficulties that hang over my head are silver lined with the implicit confidence I repose in your indulgence. Amid a crowd of subjects of supreme interest and importance it is not an easy thing for me to single out one for my present consideration, and to make a speech suitable to the varied taste of an audience, such as I have the pleasure and honor of addressing this afternoon is equally difficult. I may, however, request you to accompany me on a voyage to England that we may be able to see what little we can during the space of a few short moments. We, now, fly on the wings of imagination and admiring the jewellery of the night, the beauty and splendour of the day, inhaling the soft gentle breezes, now watching the steamers passing by, now descrying the far distant rocks, now wondering at the beautiful land of Italy, now feasting our eyes upon the delightful France, we in the twinkling of an eye reach our old destination dear old London.—(Loud cheers). Lo! what a world is opened before your eyes. You are surprised, you are astounded, you are amazed, wherever you turn your eyes you are bewildered. At every step you meet something new, something novel, something curious, something you have not seen in your life. I imagine you say to me, "we must see all these things to-day." No, my friends, no, we can not attempt such a task to-day. Time and circumstances permitting us, we will, however, endeavour, so to do by and bye. This afternoon we will not "stray among the Royal palaces," nor shall we see "those wonderful things which Art has wrought, sculptures and paintings with all beauty fraught; nor hear the heated senate in debate framing the laws for this Spreading State; nor view the triumphs Art and Science show, which bid the mind with joy and wonder glow; nor listen to the preacher's loud harangue."

upon the speaker as he resumed his seat. The whole party was exceedingly pleased with the interesting conversation and the bewitching manners of the talented speaker. Every one felt now necessary and advantageous it is to send Indian youths for the purpose of studying in England.

(THE PIONEER, SATURDAY, March 5, 1886.

(NEW INDIA.)

An interesting lecture was recently delivered before the Aligarh Institute by Mr. Hamid Ali Khan, Barrister-at-law on the subject of his experiences and impressions in England which may be found in many ways suggestive by a wider audience than that to which it was addressed. Mr. Gadell, Magistrate of Aligarh, took the chair. Mr. Mahmood having introduced Mr. Hamid Ali, the latter rose and spoke as follows :

Mr. Chairman, students of the Mahomedan College and gentlemen,—Words fail me to convey in adequate terms my most profound and unfeigned gratitude for the warm and hospitable reception you have been kind enough to accord me, as well as for the complementary terms in which my esteemed friend Mr. Mahmood has mentioned me.

As I behold this grand and imposing spectacle, this large assemblage of old friends and acquaintances, no words however strong, no language however forcible, will convey in the smallest degree my heartfelt delight. To say nothing of the Englishmen present here, though they constitute a formidable factor in this so-called problem—I have the pleasure of seeing before me not only a good many M. A's and B. A's of the Calcutta University but also a graduate of the Cambridge University Mr. Rafique and a quasi-graduate of the university of Oxford, I mean Mr. Habibulla (laughter). Further, we have been honored with the presence of one who wields his pen with singular vigor and exceptional facility, and whose decisions of the most fearful

without blame." The strict laws about food, according to which the native cannot eat or drink with an infidel, and the complete seclusion of Indian women are two chief hindrances. These hindrances exist not only between Europeans and Indians but also between the Hindu and Mahometan population of the country. There is indeed infinitely much still to be done before true civilization can wear down these hard contrast. But Hamid Ali Khan justly demands that the first steps towards social reapproachment shall be taken by the English. It is in their own interest. Only in this way can they create a permanent bulwark for India against external danger.

(FROM SHAMSUT-TAWARIKH).

Since his return from England about thirteen years ago Mr. Hamid Ali Khan has been before the public. There is scarcely any movement with which he is not connected. He is the patron of Unjamun Ahmadi, President of Jalsa Tehzib, Vice President of the Refahe-am Association, Vice President of the Temperance Association, &c., &c. His qualities of the head and heart are too well-known to require any mention here. Suffice it to record one or two events of his life on this occasion.

THE DECCAN JOURNAL, Monday, 31 November 1885.

On the 15th November a dinner was given at the Nizam's Club (Hydrabad Deccan) in honor of Mr. Hamid Ali Khan. The dinner was attended by most of the dignitaries and officers of H. H. the Nizam's Service . . . The health of the guest of the evening was drunk with great enthusiasm. Mr Hamid Ali Khan delivered the following speech . . . , which was received with frequent out bursts of cheers. Congratulations were poured

According to the declaration of Lord Lawrence, to whom the preservation of India to England in 1857 was so largely due, the Empire could then hardly have been held but for the help of loyal natives. Under these circumstances one might expect that Indians, especially those in high social positions would not be treated with such off-handed indifference as is only too often the case. Certainly Indians coming to England have no reason to complain in this respect. "Whoever has had the pleasure, says Hamid Ali Khan, of seeing English people in their social circles at home considers them to be quite different beings from what they shew themselves to be in India." There many English people are bloated with hunghtiness which makes them seem ridiculous to some and cordially hated by others.

Hamid Ali, who on the whole has great respect for English people, expresses deep grief at this state of affairs, but, he adds, "In spite of all the unfortunate peculiarities and mistakes which cling to a great many of the men who come to India, the people as a whole feel respect mingled with awe for its rulers such as is peculiar to the oriental mind."

In Calcutta and Bombay the relations between Englishmen and Indians are, it must be allowed, somewhat better.

Mr. Wilfred Blunt says—"English women are the cause of half the bitter feeling between the two races. Hamid Ali Khan, who has the highest opinion of the English ladies he has got to know in England cannot deny this fact though he is not able to explain it. According to him the statement that Indians do not easily fall into the manners of Europeans is completely erroneous. "Indians comprehend a situation very quickly. Their own polite manners, their cheerfulness, their respectful deportment, their pleasant way of talking, render them agreeable companions. Any one who has had the opportunity of studying their character is sure to confirm this." We for our part can heartily confirm it.

"If the English people in India are to be blamed" says Hamid Ali Khan further on "the Indians themselves are not

We have lying by us a pamphlet just published in London by an Indian. The author is a young barrister who has been studying here. Hamid Ali Khan is a member of a highly respected Mahomedan family which traces its origin back to Arabia and has for centuries supplied numerous distinguished administrators to the Governments of the native princes. By mixing in the best social circles of London this ambitious well-educated man has had good opportunities of divesting himself of any prejudices which might have hindered him from forming a right judgment. According to the manner of his ancestors he felt the poetic affluens come over him when on the eve of his departure from England, and ventured on a kindly "Farewell to London."

His latest political writing is entitled "India's Bulwark." In this paper he opposes Russia, because she is threatening the frontiers of his fatherland and because her conduct had given just cause of disquiet. He points to the fidelity which Scindhia, Holkar, Bhopal Haiderabad and other states have shown in such a critical position, all of them having been eager with their offers of military help to England. Therefore, he would not have these dependent states considered as a source of difficulty and possible danger, but as a support of the supreme power, always presupposing that they are rightly treated.

However, he recognises an internal danger. In his opinion it lies in the unsatisfactory nature of the social relations between the natives and the English residents in India. Mr. Wilfred Blunt, the wellknown friend of Arabia treated of this point after his last visit to India, in an article in the Fortnightly Review. Mr. Blunt wrote: "The huge mammal, India's symbol, is a docile animal and may be ridden by a child. The elephant is sensible, calm, and it is easy to gain his affections, but he will not stand ill-treatment for any length of time and if he is once thoroughly roused his huge bulk alone makes him dangerous, so that the strongest is no longer able to master him."

meet as a rule, only in an official way, and there is very little opportunity for Englishmen of really getting to know the best class of Native gentlemen. They on their side are reserved, and dislike pushing themselves forward unless they feel sure they are wanted; so that the Englishman is apt to form his opinions of the people from an acquaintance only with the lowest classes. There can be little doubt that, if Indian life offered more opportunities of social intercourse between Englishmen and Indians, a great improvement in their mutual relations would ensue.

Mr. Hamid Ali's farewell to London records his regret at leaving England after a rather lengthened stay. It is well printed, and the book is dedicated to his father Hakim Amjad Ali Khan, to whom he expresses his filial gratitude for his encouragement and liberal aid. In the Appendix he explains the form of a Persian stanza—a subject that he entered on more fully in our Journal two years ago. He has a considerable power of expression in English verse. We may add, that on October 3rd a farewell dinner was given to Mr. Hamid Ali Khan, on his departure from England by his Hindu friends in London from the N.-W.-P. Mr. Piyare Lal in the chair. This meeting gives proof of the popularity and freedom from prejudices of Mr. Hamid Ali, who has made friends not only among his own community but among Englishmen and Hindus during his stay in England.

(FROM *NEWE FRIE PRESSE*, A GERMAN PAPER.)

LONDON, 3rd August 1885.

It is rare for the voice of an Indian to reach the larger public in the dangerous complication of affairs between Russia and England. And yet it is of the utmost importance for the English people themselves not to remain heedless of the spiritual currents among the vast population which they govern. For did not this heedlessness revenge itself by a dangerous rebellion (1857) which dragged their Asiatic Empire to the verge of a precipice.

raco. The subject, as is acknowledged in the preface, is complicated, and needs delicate handling ; but Mr. Hamid Ali Khan has tried to deal with it fairly, and his pamphlet is a useful contribution on the subject, partly as showing the impression made in the mind of a Mohamedan, who can appreciate the merits of Englishmen, of the present state of social intercourse in India. He allows that the restrictions of Hindu caste, and a certain holding back on the part of his country men, and also the *Purdah system*, present obstacles which it is difficult to get over. But, on the other hand, he pleads that difference of customs need not be so great a bar as it is. People can hold intercourse of a very pleasant kind, as the writer asserts, without taking meals together. Besides there are many Indians who feel no difficulty in partaking of food with those of another nationality, and who would willingly respond to cordiality on the part of Englishmen. The initiative must naturally come from the latter; and any one who repels by a supercilious demeanour loses an opportunity of cementing kindly and loyal bonds to the great detriment of the reciprocal relations of the two countries. English ladies in India can largely help to promote sympathy and mutual comprehension ; and though the matter is one that cannot be easily placed on a satisfactory footing, every Englishman and Englishwoman in India can do something towards this end.

We have received the following account of a successful attempt to bring together neighbours on a plan that succeeds in England. No doubt somewhat similar meetings take place elsewhere than at Aligarh. We have had occasion to mention several that have been held at Madras and at other places. But many continued endeavours are needed in order to lessen the distance which at present separates those of different races in India ; and many such efforts will be made when once all our coun'rymen who go to the East realise that it is a point of pleasurable duty to make acquaintanceships and to form friendships, as many have already done, with the inhabitants of the land in which they temporarily live. One of the greatest wants of India is a social platform on which Englishmen and Native gentlemen can meet and enjoy each other's society. At present they

he is the first Mahomedan who has passed the Indian Civil Service competitive examination. About 70 guests were present among whom were Mr. Wilfred Blunt and Lady A. Blunt, Mr. E. Arnold C. S. I., Mr. M. Wood, Mr. H. W. Freeland [late member for Chechester] Dr. Blind, Mr. Cheson [Several Parsees, Mahomedan and Hindus] Hamid Ali Khan in a humorous speech gave the toast of the chairman stating this was the first time in History when the persons of all religions had assembled at dinner to mark their appreciation of the well merited success and honor due to a Mahomedan and as such was pregnant with importance.

JOURNAL OF THE NATIONAL INDIAN ASSOCIATION.

November, 1885.

THE BULWARK OF INDIA.

A Farewell to London ;

AND THE

STORY OF THE SLAVE AND THE NOSE-RING.

Second Edition.

BY

HAMID ALI KHAN,

BARRISTER-AT-LAW M. R. A. S.

F. R. Hist. S.

In the pamphlet, entitled the Bulwark for India, the aim of the writer is to urge the importance, in regard to which we entirely agree with him—of a cordial personal understanding between Englishmen in India and the Indians among whom they live. He says that “no Government, however powerful and strong, can safely endure for any considerable time unless it be based on the affections of its subjects; and he shows that the friendly relations which are so much to be desired must spring out of the feelings that influence the individuals composing each

Kensington Park says: "you have done act of humanity which will command the admiration of the Indians and earn their profound gratitude. It was impossible to read your leading article upon him without feeling the deepest pity and sympathy for this suppliant to the Queen. While as an Indian Mussulman, I express my heartfelt gratitude to you and sincere sorrow for the fearful miseries and troubles of the poor Hindoo may I ask your indulgence to give a small space in your columns to these few hurried lines, which illustrate shortly the deplorable state in which I in company of the physician to the Persian Embassy, found him on Thursday morning. Never before, I assure you had my eyes beheld a more piteous object. Attired in oriental rags, with sunken eyes and furrowed cheeks he is a mere skeleton in a living form. On my interrogating him in *Hindustani* he said: 'I have a pain here' [putting his hand on his chest.] 'I have been used,' continued he, 'to eating opium and this sahib [pointing to the master of the workhouse] would not give it to me. Millions of tons of opium is sold but there is not a grain for me ! Upon the examination of his chest the doctor prescribed him the small quantity of opium which gave him great satisfaction. On my assuring him that I would do whatever I could, and have passage home engaged for him, the singular simplicity with which he replied 'you will write to the Rani' moved me greatly—'write to the Rani, pray' and stretched out his hand that I might touch it—Eastern form which renders a promise binding under any circumstances. Finding myself placed in an awkward position, I naturally hesitated to enter into such a difficult agreement. At last I managed to get out of the difficulty by promising to write to the Daily Telegraph which I added has manifested a profound interest in his case.

SUNDAY TIMES,
September 20th, 1886.

A complementary dinner was given on Monday at the criterion in the Prince's room to Mr. Mohsin B. Tyeb Jee by the Hon. M. Ali Rogay, Hamid Ali Khan to mark the fact that

for the aid and co-operation of loyal natives of India at that juncture the country would probably have been lost to British Empire. It is then a clear and incontrovertible fact that in the interest of English rule the amicable union of Englishmen and Indians is indispensable. The courteous manners, the cheerful disposition, differential demeanour and the pleasing conversation of Indian gentlemen make them everything but disagreeable companions. Those who have had an opportunity of studying their characters will readily substantiate or consent to my remarks." From large personal experience extending over more than twenty years, so far as a great many Indians in London Hindu, Mohamedan Buddhist and Parsees are concerned—I can fully confirm this statement.

At all events Hamid Ali is right in observing that "Englishmen as well as Indians would benefit from these friendly relations and the union between them will constitute the most invincible bulwork against the Russian aggression.

THE [LONDON] SUNDAY TIMES.

September 6, 1885.

Tulsi Ram the Hindu suppliant to the Queen, whose case was recently made public, was visited on Thursday by Hamid Ali Khan, an Indian gentleman who has just passed his examination as a Barrister and was accompanied by Dr. Vincent Ambler, Physician to the Persian Embassy.

THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH.

September 7, 1885.

A suppliant to the Queen.

In reference to the case of the Hindu who has come to present a petition to Her Majesty the Queen for the recovery of his property, of which, in his opinion he has been wrongfully deprived, Hamid Ali Khan writing from 1, Colville-gardens,

ing as they do the frontiers of that country, they have evoked from every class of its inhabitants the most fervent expressions of loyalty to the British Crown . . . The fidelity to the British Government, shown at a critical juncture by the native states in their assurances of aid and co-operation in the event of a war with Russia originates in a deep seated and unmistakable sense of the benefits conferred by England. The author points to Scindia, Holkar, Bhopal, Hyderabad and other states and he maintains that the sentiment shown by their rulers "pervade the whole population of India and furnish sufficient evidence of the popularity of British rule." Yet he asserts that there is "an internal danger which he sets the British Administration in India which may at no distant time, if not provided against, assume great and alarming proportions" and in regard to which suggestions from a native of India may possibly carry weight. "This internal danger consists of the unsatisfactory nature of the relations which subsist with regard to social intercourse first between the natives of India themselves and secondly between the latter and the English residents in the country." Addressing himself not to India but to English readers the author merely deals with the latter question. This point had already been touched upon in an article published some months ago in a London periodical by a writer fresh from a visit to India. "The huge mammal India's symbol" it was there said "is a docile beast and may be ridden by a child. He is sensible, temperate and easily attached. But ill-treatment he will not bear for ever and when he is angered in earnest, his vast bulk alone makes him dangerous and puts it beyond the strength of the strongest to guide or control him.

In this connection Hamid Ali observes . . . "That empire which is not founded on attachment cannot be strong. This principle has greater weight in a country like India, whose vast populations are subject to the control of comparatively speaking a small knot of Englishmen. A retrospective glance at the great crises in the year 1857, when British supremacy trembled in the balance, is sufficient proof. It was the opinion of no less an authority than Lord Lawrence that if it had not been

and the garb in which they are clothed. In this way Hamid Ali addresses the country where he has lived for some years and successfully made his studies :—

Oh land of liberty the exile's home,
 Whose sway exceeds the rule of ancient Rome,
 Farewell to thee, a long and warm farewell
 How happy they who in thee ever dwell,
 Where light of freedom guides the ruling power,
 And sheds its radiance on the darkest hour,
 Again:—
 Farewell, ye palaces of pomp and pride,
 Which seemed to say no want can e'er abide,
 In this fair London. Yet we know there dwells,
 Grim hunger in dark foul and cheerless cells;
 Virtue and plenty on the surface lie,
 Beneath are vice, crime, want and misery,
 Can one who mingled with the giddy throng,
 And strayed the Royal Palace among,
 And saw those wonderous things which Art has wrought,
 Sculptures and paintings all with beauty fraught,
 And heard the heated Senate in debate,
 Framing the laws for this far spreading state,
 And viewed the triumphs Art and Science Show,
 Which bid the mind with joy and wonder glow,
 And listened to the preacher's long harangue,
 And the sweet hymns the white-robed children sang—
 Oh! Could he then amid such scenes as these,
 Think that behind, reigned misery and Disease,
 That cruel Hunger prowls amid the streets,
 And death so oft its easy victim meets,
 Come here ye rich who nought but comfort know,
 And learn to ponder on these scenes of woe.

I quote these lines to show of what quality the writer is in a generally humane sense. As to his political views he says that "The recent events arising out of Russia's action towards Afghanistan have been viewed with alarm by India. Threaten-

(FROM GLASGOW DAILY MAIL, 31st August 1886.)

A BULWORK FOR INDIA,

LONDON,

August 4th 1886.

In the grave crises which still continues between this country and Russia, the voice of an Indian, friendly to British rule may be profitably heard. The *Bulwork for India* is the title of a pamphlet just published in London by Hamid Ali Khan of the Middle Temple, Barrister-at-Law, member of the Royal Asiatic Society and fellow of the Royal Historical Society. Belonging to a notable Mohammedan family whose members I understand have for centuries often been in the service of native princes, Hamid Ali Khan has had access to the best social circles in London. He has thus been enabled to rid himself of any prejudices which might possibly have prevented him from a correct appreciation of British affairs. On the point of leaving England, he recently seems to, have felt his poetical vein beating in the wise of his forefathers. In a farewell to London solely issued however for circulation among his friends, he gave vent to his feelings expressing in the preface his heartiest and deep gratitude for the kindness, courtesy and hospitality he had received during his sojourn in this to him strange land. "On my Return" he says "I shall carry home with me many lively recollections and a deep and inexpressible sense of gratitude towards those with whom I have come in contact and of respect and honor for the English race in general infinitely exceeding that which I felt when I first landed in England."

Though fully conscious of the formidable rocks and shoals which shipwreck many a novice sailing over the sea of poetry," Hamid Ali I think has done remarkably well in his attempt to render his thoughts and feelings in English verse or "rhyming prose" as he modestly calls it. Without desiring to commit a breach of privilege, I believe, a specimen may here be given. Your readers I fully trust will appreciate both the sentiment

Which bid the mind with joy and wonder glow;
 And listened to the preacher's loud harangue;
 And the sweet hymns the white-robed children sang.
 Oh! could he then, amid such scenes as these,
 Think that, behind, reigned misery and disease;
 That cruel hunger prowls amid the streets,
 And death so oft its easy victim meets.

Come here, ye rich, who nought but comfort know,
 And learn to ponder on these scenes of woe.
 Could strangers deem that in so fair a state,
 Where youth is taught all crime and vice to hate;
 That bane of health, destroyer of the mind,
 Chief cause of misery, its way could find?
 Used to excess, intoxicating drinks,
 When folly floats and higher reason sinks.
 A fatal spell cast with their evil hand,
 And leave a foul stain on this joyous land
 Secretly here the good, the evil, hides,
 For vice, alas, with virtue still resides.
 'Tis true, weak mortals strive, but strive in vain,
 In transient life the highest end to gain.
 The soul exclaims when'er the world we scan,
 How great is God! How weak is sinful man!
 But stay, enough! Suffice it man to know,
 Wise Providence directs our fate below.
 And now dear partners of my sojourn here,
 While to my native shore my way I steer,
 The fond remembrance to my bosom clings,
 Of happy hours that flew on rapid wings.
 Accept then, heartfelt thanks, though weak the rhyme,
 For show'ring joys on your *Bekhabar's* * time.

* Our poets invariably insert their *nom de plumes* in the closing couplets of their compositions. I have taken the liberty of following the rule here. The literal meaning of *Bekhabar* is careless--indifferent.

In magic meshes many a heart enfold,
 Here, trees bedecked with leafy honours rise,
 There, silvery lakes delight the wondering eyes ;
 Where happy children sail their mimic boats,
 One wrecked and lost, while one in safety floats.
 This little game which these young children play,
 The ups and downs of life may well portray.

* * * * *

The levees and receptions now are o'er ;
 Parties and dances are for me no more.
 And those soft voices, which the very air
 With their sweet thrilling tones delights to hear.
 Debates, societies, and clubs farewell,
 Which gloom and ennui can so oft dispel.
 Oh ! land of liberty, the exile's home,
 Whose sway exceeds the rule of ancient Rome :
 Farewell to thee, a long and warm Farewell !
 How happy they who in thee ever dwell ;
 Where light or freedom guides the ruling power,
 And sheds its radiance on the darkest hour ;
 And where from every class the voice is heard,
 Nor ever scorned the humblest peasant's word.

* * * * *

Farewell, ye palaces of pomp and pride,
 Which seem to say no want can e'er abide
 In this fair London, yet we know there dwells
 Grim hunger in dark, foul and cheerless cells ;
 Virtue and plenty on the surface lie,
 Beneath are vice, crime, want and misery.
 Can one who mingled with the giddy throng,
 And strayed the Royal palaces among,
 And saw those wondrous things which Art has wrought,
 Sculptures and paintings with all beauty fraught,
 And heard the heated senate in debate,
 Framing the laws for this—far spreading State,
 And viewed the triumphs Art and Science show,

A FAREWELL TO LONDON.

My Studies now are o'er, my task is done,

My object gained, the Bar's degree is won :

{ Now I must part from thee, dear London Town,
Honoured with wig, something' twixt white and brown,
With long, loose, flowing robe, here termed a gown ; }

Full-fledged, indeed, but bri-fless barrister.

The Bar is glutted, and luck sinister.

To bear the name, in sooth an honour great !

While as for practice, I'll leave that to Fate :

Now with this hollow style as dearly earned,

I'll hie me to that home for which I've yearned ;

To my dear India—land of simple joys,

Where no exotic taste the heart alloys !

Fount of politeness and humility !

Mother of grace and of civility ;

So then, farewell ! A long farewell to thee,

Dear London, which I hope once more to see.

Adieu ! ye verdant parks, ye shady bowers,

Ye stately buildings, and ye lofty towers ;

Here, all the Arts their choicest works display.

There, Wealth and Fashion make the landscape gay.

Ye bless'd retreats, ye lovely walks adieu !

Where nature's charms appear in varied hue.

There, with arched necks, and graceful prancing, show

The fiery steeds or palfreys in the Row. *

Here natty beaux steal, with admiring eyes,

A glance at fairest belles beneath the skies.

Sweet maids whose charms o'vrpower the coldest heart,

To stay is deadly, deadlier still to part.

Bright, sunny faces, crowned with jetty hair !

Well might one dream, that night and day were there.

Others with tresses like the yellow gold,

* " Botten Row," Corrupted from *Route des Rois*, or the King's Walks the fashionable London drive, in Hyde Park.

TO MY FATHER,
HAKIM AMJAD ALI KHAN,
TO WHOM I OWE SO MUCH,
FOR THE LIBERAL AID AND ENCOURAGEMENT,
HE HAS AFFORDED ME FROM MY EARLIEST YEARS,
WITH FEELINGS OF GRATITUDE AND RESPECT,
I DEDICATE THESE PAGES,
AS A SLIGHT BUT SINCERE TOKEN OF MY AFFECTION.

Hon'ble Edward Stanhope, Sir Arthur and Lady Hobhouse, Sir Richard and Lady Mead, Sir Richard Temple, Sir Thomas and Lady Brassey, Sir Frederick Hains, Sir Ashley Eden, Baron and Baroness de Barreto, Hamid Ali Khan.

(THE (LONDON) TIMES. *July 18th 1885.*)

The following noblemen and gentlemen attended the *Levee*
 Marquises—Hartington, Tweeddale, Earls—.....Vis-
 counts.....Bishops.....Lords.....Right Hon'bles.
 Hon'bleSirs.....Baron.....Rev—Prebendary, Rev.
 Doctor.....Rev.....Drs.....Hamid Ali Khan.

(THE COURT JOURNAL. *July 25th 1885.*)

Dr. and Mrs. Vincent Ambler entertained yesterday at their residence a large party of friends amongst whom were H. E. Prince Malcom Khan the Persian Minister, H. E. the late Chemise Minister at Washington, H. E. The American Minister, Vice-Admiral Sir William Hewett, Professor B. Ward Richardson F. R. S., Hamid Ali Khan, Mr. Mrs. and the Misses. H. B. Sheridan M. P.

(THE COURT JOURNAL, *August 1st, 1885.*)

Lady Miller of Glenlee gave a dance on Thursday the 28rd ultimo and judging by the number of pretty women and smart men who were present at it the charming hostess must be very popular. Every thing was done most simply and in perfect taste. Among the guests were H. H. the Maharaja of Johore and suite, H. H. Prince Kalid, the Persian minister and Princess Malcom Khan, Lady Caroline, Sir Alfred Jodrell, Lady Evelyn Campbell, Sir E. and Lady Sullivan, Sir George and Lady Leith-Buchanan, Lady and Miss Cunliffe Smith, Lady and the Misses Wetherall, Lady Hart and Miss Clifford, Hamid Ali Khan and many others.

(THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH, *December 16th 1884*.)

At the Criterion a dinner was given last night to Mr. Hodgson Pratt in recognition of his services on behalf of the International Arbitration and Peace Association. The Hon'ble and Rev. Cannon Fremantle presided and the company about 100 in number included Sir George Campbell M. P. Mr. Wilfred Blunt, Sir Sherston Baker, Sir W. Booth, Hon'ble R. Russel, Professor Hunter, Hamid Ali Khan, Mr. E. A. Miller Q. C., Col. Malleison.

(THE [LONDON] DAILY NEWS, *Wednesday February 11th 1885*.)

A deputation from the Indian Reform Association visited the Marquis of Ripon to present him with an address of welcome on his return to England.

The deputation included several distinguished Indians, including Hamid Ali Khan and Lal Mohan Ghose. Amongst other persons present were Lord Stanley of Alderley, Mr. Burt M. P., Mr. Justin Macarthy M. P., Mr. Chesson.....

The Earl of Northbrook presided last evening at a banquet given by the Northbrook Indian Club in Honor of Lord Ripon at the West minister Townhall. There were a large number of persons present including Lord Napier of Magdala Lord-Kimberley, Lord Dalrymple, Lord Lawrence, Sir George Campbell, Sir Arthur Hobhouse, Sir Henry Maine, Sir Thomas Brassey, Sir George Birdwood, Sir Robert Stuart, Sir Richard Mead, Sir Ashley Eden Sir J. Strachey.....Hamid Ali Khan.

(THE (LONDON) COURT JOURNAL, *Saturday June 6th 1885*.)

On Thursday night a very pleasant social gathering took place at the residence of Mr. Cawasji Jehangir when the inhabitants of Bombay now in England entertained the late Governor Sir James Fergusson Bart. The brilliant assemblage present included the Marquis and Marchioness of Ripon, Lord Napier and Ettrich, Prince Malcolm Khan, Lord George Hamilton

pleased with them, and Mr. Gladstone much appreciates the warmth and kindness of your accompanying letter.

I am,

Sir,

Your obedient servant.

" G. W. LYTTLETON "

10. Downing street, Whitehall, Feb. 29.

DEAR SIR,

On the part of my two daughters and myself I thank you heartily for your kind presents. The Indian fans are beautiful and the crimson braiding done by your mother does not escape our attention. We value it all very much, and, perhaps, more than all your most kind words about my husband and family.

Pray accept our best and warmest gratitude.

With best wishes for yourself, and your kind mother,

I remain,

Yours truly,

" CATHERINE GLADSTONE."

[THE (LONDON) MORNING POST, Tuesday July 8th 1884.]

By command of the Queen a *levee* was held yesterday afternoon at St. James's Palace by His Royal Highness the Prince of Wales on behalf of Her Majesty. Presentations to His Royal Highness at this court are by the Queen's pleasure considered as equivalent to presentations to Her Majesty.

Hamid Ali Khan by the Secretary of State.

THE (LONDON) COURT JOURNAL, November 1st 1884.

Dr. and Mrs. Ambler entertained a large circle of friends amongst whom were His Excellency Prince Malcomkhan, Persian Minister and suite, Mr. Sheridan, Miss Sheridan, Hamid Ali Khan.

ago, the honor of waiting upon you, I take, as I have already done more than once before, the liberty of writing to you, and of offering, most respectfully and humbly, three Indian fans to Mrs. and the Misses Gladstone, which I have quite recently received from India. This present, I must say, is a very humble and poor one. But if anything renders it worthy of acceptance it is the crimson braiding done by my dear mother herself. Believing as I do that Mrs. Gladstone and your daughters will be pleased to accept this most insignificant and trifling, but at the same time most cordial and unfeigned mark of the deep-seated regard, respect, and attachment in which yourself and family are held by us all, I conclude with the most sincere and ardent prayer that the Creator of the Universe may cover you and yours with all the earthly comforts and blessings, and preserve you long, long in the enjoyment of sound health and those rare and unrivalled gifts which have achieved so much for the welfare and prosperity of the public. Apologising for the liberty I have taken,

I have the honor to remain,

SIR,

Your most obedient and faithful servant.

HAMID ALI

"The Right Honorable W. E. Gladstone M. P."

To this the following replies were received.—

10, DOWNING STREET, WHITE-HALL,

February 29th, 1884.

SIR,

I am requested by Mr. Gladstone to express his best thanks for your great courtesy in sending him three Indian fans for presentation to Mrs. and the Misses Gladstone. They are greatly

(THE [LONDON] TIMES, *Friday August 10 1883.*)

Sir Auckland Colvin was entertained last evening by the members of the Northbrook club at a congratulatory dinner on the occasion of his appointment to the office of Financial member of the Council of Governor General of India.

Earl of Northbrook presided. Lord Kimberly, Duke of Buckingham, Lord Houghton, Sir Stafford Northcote, Lord Reay, Lord Strathnairn, Lord Napier.....
Hamid Ali Khan were present.

(THE [LONDON] TIMES, *Friday February 1, 1884.*)

A deputation of Indian gentlemen waited upon Mr. Gladstone.....Lord Hobhouse introduced the deputation which consisted of following gentlemen, Lalmohan Ghose, Bengal, Hamid Ali Khan, N.-W. P.....

THE [LONDON] COURT JOURNAL,

June 28th 1884.

A most successful fancy dress-ball was given at Willis's rooms about two hundred and fifty persons were present, among the gentlemen the most striking were, Hamid Ali Khan.....

(THE DAILY TELEGRAPH.)

MR. GLADSTONE AND INDIA.

Accompanying some handsome presents, the letter given below has been addressed to Mr. Gladstone by Hamid Ali Khan, of the North-West Provinces of India.

1 COLVILLE- GARDENS, KENSINGTON PARK, W.,

February 27th 1884.

SIR,

As one of your numberless Indian admirers, whose name is not altogether unknown to you and who has had once, not long

I am not aware that any other translator has acted thus; but I venture to think you, skilled in Eastern poetry, will find my translations nearer in form, spirit and expression to oriental poetry than any other English translations you may have read. In short, I endeavoured to write Eastern Poetry in English words.

It is not always possible in translating to convey all the delicate and subtle allusions that lurk in the original; I have therefore drawn up the notes at the end of the volume with the view of partially supplying this inevitable defect.

* * * * *

I hope to be in London in July, when I trust I shall have the happiness to make your personal acquaintance.

I am Yours faithfully,

E. J. W. GIBB.

(THE [LONDON] TIMES, *Tuesday May 22nd 1883.*)

Royal Asiatic Society.—The fiftieth anniversary meeting of the society took place yesterday afternoon at the Society's House 22 Albemarle street Piccadilly, Sir Bartle Frere President in the chair.....seven new members were unanimously elected by ballot viz as resident members..... and as non-resident member Hamid Ali Khan.

(THE [LONDON] DAILY TELEGRAPH, *Tuesday May 22nd 1883.*)

Yesterday afternoon His Royal Highness the Prince of Wales opened the Northbrook Indian Club..... The prince of Wales arrived at half past 5 o'clock by which time a remarkable assemblage of gentlemen interested in India had gathered to meet His Royal Highness. The Earl of Kimberley Secretary of State for India, Marquis of Salisbury, Lord George Hamilton, Viscount Cranbrook Earl of Northbrook Lord Napier of Magdala.....and Hamid Ali Khan.

AMID ALI KHAN.

BARRISTER-AT-LAW.

3rd May 1883.

LOCHWOOD,

GARTCOSE,

BY GLASGOW.

MY DEAR SIR,

Having read your interesting paper on Indian Poetry, in the current number of the Journal of the Indian Society, I take the liberty of addressing to you a copy of a work on Ottoman Poetry which I have written. Ottoman and Indian poetry are practically the same, both being based on Persian. If you will read my introduction you will see that, like yourself, I have endeavoured to explain to English reader the construction of the غزل-قصيده &c. You will also observe if you turn to the translations, that I have always retained monorhyme of the originals, wherever it occurs; thus any one of my translated *Gazels* would serve as an example of the peculiar construction of this poetic form. The account of the construction of the *Gazel* is on page XXXVI, that of its signification on page XXXVII.

I have often retained the ردیف in translating as on pages, 15, 30, 35, 48, 50, &c., &c. On page 8 is an extract from a long قصيده with the monorhyme retained.

In translating I did not attempt to make the poems agreeable to English poetic taste, but rather to put them into English exactly as they stood in Turkish.

HAMID **A**LI **K**HAN.

BARRISTER-AT-LAW.

Shaukat Hasan is of a very respectable family. He is a candidate in this district for a Tahsildarship and has been working as such in the Moradabad Tahsil. The Tahsildar reports well of his work, but it is not likely there will be a vacancy for sometime here.

(Sd.) E. H. RADICE c. s.,

Dated 14th September 1894.

Collector of Moradabad.

NAINI TAL

6th June 1896.

Munshi Shaukat Hasan, the son of an old and valued friend of mine, asked me for a note. I knew his father Munshi Mohammad Mazhar Hasan, *Rais* and Honorary Magistrate of Moradabad, for several years, and always found him a most respectable and reliable gentleman of the older Native School. I once enjoyed the hospitality of one of his village residences when caught by heavy floods out in camp. The son, as far as I knew him, was a quiet.....mannered and intelligent young man.

(Sd.) J. S. MESTON c. s.,

SETTLEMENT OFFICER,

(Badaun) on leave.

Mohammad Shaukat Hasan worked under me in various capacities in the Tarai for upwards of a year. I found him active, intelligent, and honest, and formed a high opinion of his qualifications for Government Service. I wish to give him a permanent appointment. He is well educated and has a good knowledge of English and Hindi as well as Urdu.

(Sd.) H. J. BOAS, c. s.,

ASSISTANT COMMISSIONER,

18th January 1896.

In-charge Tarai.

If there is any vacancy in Kamaun and an outsider is required as a Peshkar, I think Munshi Shaukat Hasan would do well. He learnt the work for some time in Moradabad Tahsil, is an educated young man and the son of a respected and influential *Rais* and Honorary Magistrate of Moradabad.

(Sd.) R. G. HARDY c. s.,

*Commissioner of Bareilly.**Dated 8th July 1895.*

CERTIFICATES, &c.,

OF

MUNSHI SHAUKAT HASAN.

14 PARLIAMENT STREET,
WESTMINSTER S. W.

29th April 1892.

MY DEAR SIR,

It was very good of you to write and let me know about your father's death. Some weeks before receiving your letter I saw it announced in the "Pioneer." Your father was indeed a most loyal and faithful servant of the Crown. I first made his acquaintance in 1881 and until I left India in 1889 saw him constantly, and I met you in Lucknow on one occasion. I suppose that you look after your villages, and estates now. Please let me hear from you now and then. I shall always be glad to do anything I can for you here. Your father filled many offices of honor with great credit to himself and his family and I sincerely trust that you and yours will always follow his good example.

With sincere sympathy and wishing you every blessing and with compliments to your family,

I am ever,

Yours sincerely,

(Sd.) ARCHD. CONSTABLE.

خط مسٹر کوئن صاحب ڈپٹی کمشنر
خدمت محمد سردار حسن صاحب رئیس کانپور
صاحب من-تسلیم-آپ کی چٹھی مورخہ ۷ مارچ سنہ ۱۸۹۲ء
ہماری پاس پہنچی اور اسکا مضمون دریافت کر کے ہمکو کمال رنج و افسوس
ہوا۔ دراصل خان بہادر صاحب ایک بہت لائق اور اچھی آدمی تھے
جنکی اس جہانسی اونہ جانیکا عام طور پر لوگوں کو رنج ہوگا۔ مگر چونکہ
ہر شخص کو یہی راہ ایک نہ ایک روز درپیش ہے اور قضا و قدر سے کسیکو
چارہ نہیں ہے لہذا مبرور شکر کو اپنا شعار کرنا چاہئی گو بہہ مدمہ عظیم ہے
مگر آپ کو چاہئی کہ آپ بھی استقلال کو کام دیکر صبر کیجئی۔ خان
بہادر ہماری دوست تھے۔ ہمکو اونکی انتقال کا خاص رنج ہوا۔ فقط

راقم
دستخط مسٹر کوئن صاحب بخط انگریزی

T. J. QUIN, COLONEL.

Deputy Commissioner.

BENARES, 14th March.

DEAR SIR,

It is with the deepest regret that I have heard of the death of your father Sheikh Altaf Hasan, Khan Bahadur. It is only about 2 months ago that I saw him, and I never thought to hear such sad news. I knew your father intimately during a residence of three years in Cawnpore. I know what a loss he will be. Assuring you of my deep sympathy with you and the other members of his family.

I am yours truly,
(Sd.) R. H. BRERETON.

ALLAHABAD, 14th March 1892.

DEAR SIR,

I was exceedingly sorry to hear of the death of the late Khan Bahadur, Shaikh Altaf Hasan and, I dare say, you too know he was a great friend of mine. I was always glad to receive his visits and entertained a sincere respect for him. I hope to be in Cawnpore shortly in my way to Orai. I will let you know of my arrival and shall be very glad to see you there.

Yours truly,
(Sd.) E. ROGER.

JAUNPORE, 14th March 1892.

SIR,

I was indeed sorry to hear the sad news of the death of your father Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur conveyed in your letter of the 10th instant. I had known him for a long time and had a very great respect for him. I am not quite certain if I have ever been introduced to you, but I shall be happy to see you at any time and I trust in conclusion you will always remain as highly respected as your father was and will endeavour to follow in his footsteps in every way. With my sincere condolence.

I remain sir,

Yours truly,
(Sd.) H. F. BARTLETT, c. s.

To

MOHAMMAD SARDAR HASAN KHAN.

JHANSI, 20th March 1892

DEAR SIR,

I was very grieved to hear of the death of your father, a friend for whom I had a great respect and whom I was looking forward to seeing again at Lucknow or Cawnpore before shortly. He will be much missed in Cawnpore by all who knew him, where his good qualities and kindness of heart were well known.

Assuring you of my deep sympathy in your loss and hoping that I shall have some day make your acquaintance.

Believe me,

Yours sincerely,

W. H. IMPEY.

BURWELL LODGE,

April 14th.

DEAR SIR,

I was very sorry indeed to hear of the death of Khan Bahadur Sheikh Altaf Hasan. I remember him quite well and always respected him as an upright gentleman and loyal subject of the Crown. I trust that you will during life try to follow in his footsteps.

I am sir,

Yours faithfully,

(Sd.) C. W. MILLER.

To

SHAIKH SARDAR HUSAIN KHAN.

LUCKNOW, 8th September 1892.

DEAR SIR,

I was very sorry to hear of your worthy father's death, and I beg to express my sympathy with you in your bereavement and the trouble that I well understand accompany it. It is very many years now since I first made your father's acquaintance; and it was always a pleasure to me to hear of his welfare and now regret to hear of his death.

I am yours truly,

(Sd.) J. B. REID.

To

M. SARDAR HASAN,

are many who like myself will always look back to the pleasure of his friendship. To you and your family his early death is an irreparable loss and you all have from me all the deeper sympathy that it is only three years since I went through the same suffering in the death of my beloved father.

With my heartfelt condolence in your sorrow,

I am sincerely yours,
J. WOODBURN.

ALIGARH, 11th March 1892.

DEAR SIR,

I have received your letter of yesterday's date. I am sorry to learn there-from that your father expired on the 27th ultimo.

I sympathise with you in your present bereavement and hope you will suffer the blow with patience.

I hope you will, like your deceased father, try to win the approbation of the authorities by rendering good services and showing loyalty to the Government.

Yours truly,
W. BLENNERHASSETT.

To

M. Sardar Hasan Khan, son of the late Sheikh Altaf Hasan,
Khan Bahadur, Honorary Magistrate.

Makhanya Bazar, Cawnpore.

The following are some of the numerous letters of condolence received by Sardar Husan Khan, at the death of his father, Shaikh Altaf Hasan Khan Bahadur.

LUCKNOW,
8th March 1892.

MY DEAR SIR,

I am desired by His Honor the Lieut.-Governor to express to you his deep regret at the news of the death of your father Shaikh Altaf Hasan. I am also desired to convey the sympathy of His Honor with you and the other members of your family.

Yours very truly,
(Sd.) J. D. LATOUCHE.

GOVERNMENT HOUSE,
LUCKNOW,
8th March 1892.

SIR,

I have laid your letter of the 6th instant before the Lieutenant-Governor and am desired to convey to you an expression of His Honor's great regret on hearing the news of your father's death.

I am Sir,
Yours faithfully,
(Sd.) J. STRACHEY.

CALCUTTA, 11th March 1892.

MY DEAR SIR,

I am very grieved to hear from your letter of the 6th instant the said news of the death of your father. You say truly that he was always a faithful servant of Government and there

The following are some of the numerous
letters of condolence received by
Sardar Husan Khan, at the death
of his father, Sheikh Altaf
Hasan, Khan Bahadur.

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ
 محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ
 محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

ایف۔ این۔ رائٹ۔ سول سرنٹ

۲۸ مارچ ۱۸۹۱

Shaikh Altaf Hasan is an Honorary Magistrate, whose impartiality has never been questioned. The Shukh [who I should have noted as Khan Bahadur] possesses a fund of shrewd common sense which always makes it a pleasure to meet him.

CAWNPORE : }
 10th July 1891. }

(Sd) J. WRIGHT. c. s.

سیخ الطاف حسن خان انگریزی مجسٹریٹ ہیں جنکی معذات
 میں کبھی شک و شبہ نہیں ہے سیخ صاحب کے پاس (جنکو مجھی
 پہلی سے لکھنا تھا کہ خان بہادر ہیں) عقل و فراست کا ایسا سرمایہ
 ہے کہ انسی ملاقات میں مسرت حاصل ہوتی ہے

جی۔ رائٹ۔ سی۔ ایس

۱۰ جولائی ۱۸۹۱ کانپور

ایک دانشمند صاحب فہم رئیس ہیں اور روز مرہ کی بحث طلب
 اور انتظامی میں سرگرمی دلچسپی رکھتی ہیں اور بلائیں و پیش
 بندی راجی ظاہر کرتے ہیں

جی ٹیس
 دسترکٹ جج کا پور

۷ دسمبر ۱۸۹۰ ع

CAWNPORE.

I have known Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, for many years and I have always experienced pleasure in receiving the visits of so courteous a gentleman. He is forward in assisting the District authorities in all that requires much help. He is a much useful member of the Bench of which he is in my opinion the most impartial and dignified occupant and I wish Government would give him 1st class powers, which he would exercise with judgment and discretion and which he deserves for long and good service. He is also a member of the District Board and Dufferin Committee.

[Sd] F. N. WRIGHT,

Collector.

28th March 1891.

کانپور

میں سیخ الطاف حسن خان بہادر سے بہت برسوں سے واقف
 ہوں اور ایسی خلیق معزز شخص کی ملاقاتوں سے ہمیشہ مجھکو
 خوشی حاصل ہوتی ہی مشارا الیہ حکام ضلع کی مدد دینے میں
 جہاں اونکی مدد کی ضرورت ہو مستعد رہتی ہیں اور ایک نہایت
 بکار آمد ممبر بننے کے ہیں جسکی وہ میری راجی میں نہایت ہی
 غیر طرفدار اور معزز کار گزار ممبر ہیں میں چاہتا ہوں کہ گورنمنٹ
 اونکو درجہ اول کے اختیارات عطا فرمائی جنکو مشارا الیہ غور اور

شیخ الطاف حسن خان بہادر دو سال کے زمانہ میں جبکہ
میں کانپور میں تھا اکثر میری ملاقات کو آئی میرا کچھ کہنا اور کئی نسبت
پیدا ہوئے کیونکہ سرکار نے حال میں خطاب خان بہادر کی
خطا فرمائشی اور کئی اوصاف اور لیاقت کے قدر دانی کی

جی—فارمس

۲۵ مارچ ۱۸۸۷

Shaikh "Altat" Hasan, Khan Bahadur, was intimately known to me during 2½ years residence in Cawnpore. I need say nothing of his service which have always been thoroughly appreciated by Government.

Personally he is esteemed by me as a friend and hope I shall see more of him.

[Sd.] R. BREHETON.

8th November 1888.

شیخ الطاف حسن خان بہادر کو میں ہنگام اپنی قیام شہر
کانپور کے عرصہ ۲۵ سال تک خوب جانتا تھا—مجھے نسبت
اور کئی خدمات کے کہنی کے ضرورت نہیں جسکی کہ حقہ سرکار نے
قدر دانی فرمائی ذاتی طور پر وہ میری مثل ایک درست کی
ہیں اور میں امید کرتا ہوں کہ میں انکو ترقی پر دیکھوں
آر برزتن—سول سروٹ

۸ نومبر ۱۸۸۸ ع

I have always received with pleasure the visits of Shaikh Altat Hasan, Khan Bahadur, Rais of Lucknow, Ilakadar and Special Magistrate of Cawnpore. He is an intelligent gentleman keenly interested in the topics of the day regarding which he does not hesitate to give you his own opinion.

CAWNPORE : }
7th December 1890. }

[Sd.] J. DEAS,
District Judge.

میں شیخ الطاف حسن خان بہادر رئیس لکھنؤ علاقہ دار اسپیشل
مجسٹریٹ کانپور کی ملاقات سے ہمیشہ خوشی حاصل کرتا ہوں—وہ

ہیں۔ میں لوگوں کو چند سال سے جانتا ہوں اور میں نے انکو اور کاموں میں
جسمانی سرکار کو انکی مدد دہنی سے نفع ہو سکی مدد دہنی کا آپ
خواہاں پایا

دباوسی بننت

۲۷ اپریل ۱۸۸۴ ع

LIEUT. GOVERNOR'S CAMP.
N.-W. P. Naini Tal 7th June 1886

MY DEAR SIR,

His Honor the Lieut.-Governor desires me to say that he was glad to see from the Gazette that you have obtained the honorary title of "Khan Bahadur" as a personal distinction.

Yours truly,

W. HOLMES,

Rais Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur.

لشکر نواب لفٹنٹ گورنر ممالک مغربی شمالی
نیدنی تال

۷ جون ۱۸۸۶ ع

مہربانم

حضور نواب لفٹنٹ گورنر نے مجھ سے اس امر کے تذکرہ کی واسطی
ارشاد فرمایا کہ جذبہ ممدوح کو گرت دیکھئے ہے خوشی ہوئی کہ
آپ نے معرر خطاب خان بہادر کا بطور ذاتی امتیاز کے حاصل کیا
آپ کا صادق دوست

قبیلو ہومس

بہ خدمت شیخ الطاف حسن خان بہادر رئیس

Shaikh Altaf Hasan, Khan Bahadur, came frequently to visit me during the two years I was in Cawnpore. It is needless for me to say anything in regard to him as Government have shown their appreciation of his merit and abilities by recently conferring on him the title of "Khan Bahadur."

25th March 1887.

[Sd.] G. FORBES.

اور بہت ہوشیار و باخبر رئیس پایا

دستخط جی۔ آر۔ آر۔

Shaiikh Altaf Hasaan has asked me for few lines. During the 4 years of my incumbency at Cawnpore as Magistrate he has taken his turn every month as Honorary Magistrate and has been invested with 2nd class power. I hear appeals from his decisions (which) have been very few in number. He has taken an active interest in local affairs also in the District.

LUCKNOW: }
11th April 1884. }

[Sd.] H. C. BARSTOW,
Offg. Commissioner.

(Translation of Mr. Barstow's Testimonial.)

شیخ الطاف حسن نے چند سطروں کی تحریر کیواسطی کہا—چار سال تک کانپور میں میئر عہد مجسٹریٹ میں وہ ہر ماہ کام انگریزی مجسٹریٹ کا اپنی داری سے دے رہے اور انکو اختیار دوسرے درجہ کے حاصل ہوئی ہیں سدا ہوں کہ انکی مصلوکی اپیل تعداد میں کم دائر ہوئی—ضلع کے کوئل معاملات میں بھی وہ بڑی سرگرمی سے مصروف رہے

ایچ۔ سی۔ دارستو
فایم مقام کمشنر

لکھنؤ
۱۱ اپریل ۱۸۸۴

Shaiikh Altaf Hasan is a gentleman with property both at Lucknow and Cawnpore and for the latter town is Honorary Magistrate. I have known him for some years and have always found him willing to assist at any work in which his assistance can be of use to Government.

CAWNPORE: }
27th April 1884. }

[Sd.] W. C. BENNETT.

(Translation of Mr. Bennett's Testimonial.)

شیخ الطاف حسن ایک رئیس ہیں جنکی جاہد لکھنؤ و کانپور دونوں مقاموں میں ہے اور اخوالہ کرم مقام کے وہ انگریزی مجسٹریٹ

Altat Hasan Khan resident and *Rais* of Lucknow and Zamindar and special Magistrate and Member of District Board in the Cawnpore district has been known to me for some years. He is a gentleman of energy, education and wealth, and has on many occasions given valuable assistance to District Officers in administration of the country.

BARA BANKI : }
11th September 1883. }

[Sd.] C. S. NOBLE,
Deputy Commissioner.

(Translation of Mr. Noble's Testimonial.)

الطاف حسن خان رئیس و ساکن لکھنؤ و زمیندار و اسپیشل
مجسٹریٹ و ممبر ڈسٹرکٹ بورڈ غلج گاپور کو میں چند سال سے
جاننا ہوں وہ ایک متین ذی علم اور دولتمند رئیس ہیں اور بہت
موقعوں پر بہت افسر کو ان کا اہم امور مملکت میں انہوں نے پیش
بہا مدد دی ہے

دستخط سی۔ اس۔ نوبل
قائم مقام کمشنر

بارہ بنکی
۱۱ ستمبر ۱۸۸۳

UNITED SERVICE CLUB.

19th November 1883.

I have had the pleasure of seeing Sheikh Altat Hasan Khan a good many times during my service in Lucknow and have always found him most agreeable and well-informed gentleman.

[Sd.] G. R. IRWIN.

(Translation of Mr. Irwin's Testimonial.)

یونینڈ سروس کلب۔ لکھنؤ

۱۹ نومبر ۱۸۸۳ ع

میں بارہا اپنی زمانہ ملازمت لکھنؤ میں سیخ الطاف حسن
خان کے ملاقات سے خوش تھا اور میں نے ہمیشہ ان کو ایک بہت مخلص

الوہری مجسٹریٹ ہیں میں نے انکو یہ ملاقات کا خط بدینوجہ دیا کہ وہ
لڑکی ملازمت حاصل کر لیں گی خواہاں ہیں۔

اپکا سچا دوست

فیلو ہوئی

بخدمت کرنل لو صاحب

پولیتیکل ایجنٹ چرکھاری

یہ خط حسبخواہش شیخ الطاف حسن کو واپس دیا گیا

دستخط—لو صاحب

لٹنٹ کرنل

ایجنٹ و سپرنٹنڈنٹ

چرکھاری

I have known Altaf Hasan for about a year in Cawnpore. He is an Honorary Magistrate and a member of the Local Fund Committee. He is a highly respected and well informed native gentleman.

HAMIRPUR N.-W. P. } [Sd.] BARTLETT, C. S.,
18th August 1883.

(Translation of Mr. Bartlett's Testimonial.)

میں الطاف حسن خان کو قریب ایک سال سے جانتا ہوں وہ
الوہری مجسٹریٹ اور ممبر لوکل فنڈ کمیٹی ہیں—اور ایک بہت
معزز ہندوستانی رئیس ہیں

دستخط بارت لٹ صاحب

ہمیر پور—مالک مغربی و شہابی

۱۵ اگست ۱۸۸۳ ع

BANDA,

26th July 1883.

MY DEAR COLONEL LOW,

Sheikh Altaf Hasan Khan has called to see me on his way to Charkhari. He is conveying, as he tells me, his brother's son to the *Ryosat* where the youth's father Hashim Ali was employed. I have known Sheikh Altaf Hasan Khan for some years. He is a Musalman gentleman of whom I have a high opinion. He is held in great respect by N-W. P. and Ouch officials who know him and was decorated at the Imperial Darbar and is an Honorary Magistrate. I give him this note of introduction as he is anxious to have the pleasure of meeting you.

Yours Truly,

(Sd.) W. HOEY.

COL. LOW,

POLITICAL AGENT,

Charkhari.

Returned to Shaikh Altaf Hasan at his request.

[Sd.] LOW,

LIEUT.-COL.

Political Agent and Superintendent,

Charkhari.

(Translation of Mr. Hoey's Testimonial.)

بازدہ ۲۶ جولائی سنہ ۱۸۸۳

مائی ڈیر کرنل—شیخ الطاف حسن مجوسی ملاقات کر کے لئی
 اسی جبکہ وہ چر کہاری جاتی تھی اور وہیں بیٹا نکلا کہ وہ
 لپھی حقیقی بھتیجی کو ریاست میر جہاں لڑکے کے والد ہاشم علی
 ملازم تھی لئی جانی ہیں—میں شیخ الطاف حسن کو چند سال سے
 جانتا ہوں وہ ایک مسلمان رئیس ہیں جنکی نسبت میرا خیال عالی
 ہے ممالک مغربی و شمالی اودہ کی حکام جو اونکو جانتی ہیں
 اونکی بہت عزت کرتی ہیں دربار شاہی میں اونکو خطاب دیا گیا تھا اور

During the whole of my residence at Cawnpore, I knew Sheikh Altaf Hasan intimately and always had great respect for his character. I am glad that others have the same opinion of him.

Cawnpore :
February, 2nd 1882. }

(Sd.) HALSEY.

(Translation of Mr. Halsey's Certificate.)

میں نے اپنی تمام عرصہ قیام کانپور میں شیخ الطاف حسن کو دلی
دوست پایا اور ہمیشہ سے بلحاظ چل و چلن مجھے اردنی بڑی
عزت ہی۔ میں خوش ہوں اس بات سے کہ اردنی نسبت دیگر حکام
کے راہن بڑی ایسی ہی ہیں

دستخط۔ ہالسی صاحب

کانپور ۲ فروری سنہ ۱۸۸۲ ع

I have known Sheikh Altaf Hasan Khan for some years. He is a Musalman gentleman of whom I have a high opinion. He is held in great respect by N.-W. P. and Oudh officials who know him and was decorated at the Imperial Darbar, and is an Honorary Magistrate of Cawnpore.

Banda :
26th July 1883. }

(Sd.) WILLIAM HOEY,
Offg. Magistrate.

(Translation of Mr. William Hoey's Testimonial.)

میں شیخ الطاف حسن خان کو چند سال سے جانتا ہوں وہ ایک
مسلمان معزز رئیس ہیں۔ ممالک مغربی شمالی اور آوہ کے حکام
جو انکو جانتی ہیں انکی بڑی عزت کرتی ہیں دربار شاہی
میں انکو خطاب دیا گیا تھا اور وہ انوری مجسٹریٹ کانپور کے ہیں

دستخط۔ ولیم ہوئے

قائم مقام مجسٹریٹ باندہ

۲۶ جولائی سنہ ۱۸۸۳ ع

MY DEAR (COLONEL),

The bearer Altaf Hasan is a respectable native gentleman of Lucknow and Cawnpore, whom I have known for some years. He asked me for this introduction as he desires to pay his respect to you.

Yours sincerely,

9th December 1878.

(Sd.) S. ERSKINE.

(Translation of Colonel Erskine's Introductory Note.)

میری پیاری نرزل—

حامل ہذا الطاف حسن ایک معزز ہندوستانی
ریٹس ساکن اکھنٹو و کانپور ہیں جنکو میں عرصہ چند سال
سے جانتا ہوں انہوں نے مجھ سے یہ خط دربارہ خواہش آپکی
ملاقات کے طلب کیا ہے

اپکا وفادار

ایس ارکین

۹ دسمبر سنہ ۱۸۷۸

Altaf Hasan a native gentleman residing in Lucknow and leading Zamindar in the Cawnpore district has often visited me and his visits have always been welcome. He is an intelligent and pleasant man and I am glad to see him at every time.

12th December 1878.

(Sd.) C. ROBERTSON.

(Translation of Mr. Robertson's Testimonial.)

طاف حسن ہندوستانی ریٹس باشندہ اکھنٹو اور سربر آوردہ زمیندار
فلح کانپور اکثر مجھ سے ملتی رہی اور انکی ملاقات ہمیشہ بہت
خوش آیند معلوم ہوتی رہی وہ ایک ہوشیار اور معزز شخص معلوم
ہوتی ہیں اور مجھ کو انکی ملاقات سے ہر وقت خوشی ہوتی ہے

سی رابرٹسن

۱۲ دسمبر ۱۸۷۸ ع

(Translation of Mr. Evans's Certificate.)

میں اپنی زمانہ قیام کانپور میں نواب الطاف حسن کے ملاقات
کے اکثر مسرور ہوتا رہا مجھکو اونکا بہت بوا لحاظ ہی وہ بہت
لوہمٹ یافتہ اور خوشگوار اطوار رکھتی ہیں اس مقام کے دیگر حکام
نہی اونہیں پسند کرتے ہیں

آر ایونس

قائم مقام جانیئت مجسٹریٹ

کانپور—یکم اگست ۱۸۷۳

The bearer of this Altaf Hasan is known to me. He is a resident of Lucknow (a rais of the city) and a considerable land holder in the Cawnpore district. He is well received by all who know him, and seems a good specimen of the Mohomedan gentlemen.

LUCKNOW:
December 1873. }

(Sd.) R. SMEATON, c. s.,

(Translation of Mr. Smeaton's Certificate.)

حامل هذا الطاف حسن کو میں جانتا ہوں وہ منوطی وریٹس
لکھنؤ اور ایک بڑی علاقہ دار ضلع کانپور کے ہیں جو اونکو جانتی ہیں
وہ اونسی اچھی طرح ملتی ہیں اور وہ ایک عمدہ نظیر رؤساء مسلمان
کے معلوم ہوتی ہیں

آر۔ اسمیٹن

لکھنؤ

۵ دسمبر ۱۸۷۸ ع

CERTIFICATES &C.
OF
KHAN BAHADUR,
SEIKH ALTAH HASAN KHAN.

I have pleasure in stating, at Shaikh Altaf Hasan Khan's request, that I have known him for some time past as one of the leading members of the Lucknow native society and that he is entitled to be received with consideration by those whom he may call upon.

LUCKNOW: }
 12th April 1874. }

(Sd.) D. G. PITCHER.

(Translation of Col. Pitcher's Testimonial.)

میں بموجب خواہش سیخ الطاف حسن خان بخوشی بیان
 کرتا ہوں کہ میں انکو کچھ عرصہ سے جانتا ہوں اور وہ ہندوستانی
 جماعت لکھنؤ کے ایک رکن اعلیٰ ہیں۔ وہ مستحق اس امر کے
 ہیں کہ جن لوگوں سے وہ ملاقات کریں وہ انسی باعزاز پیش آویں۔

دی۔ جی۔ پچر

لکھنؤ ۱۲ اپریل سنہ ۱۸۷۴ء

I have had the pleasure of seeing Nawab Altaf Hasan frequently during my residence at Cawnpore. I have a very high regard for him. He is well educated and of pleasant manners and is much liked by the other officers of the station.

CAWNPORE: }
 1st August 1874. }

(Sd.) R. EVANS,
 Offg. Joint Magistrate

CERTIFICATES, &c.,

OF

KHAN BAHADUR,

SHEIKH ALTAF HASAN KHAN.

I have much pleasure in testifying to the valuable assistance rendered me during the recent Moharram by Master Niaz Ali Khan Sahab, one of the leading members of the Shia community in Amroha.

(Sd.) GEORGE ROBERTS,

Pargana Officer Amroha.

6th July 1895.

I knew Hakim Mohammad Niaz Ali Khan of Amroha very well while at Moradabad some years ago and have been very pleased to receive a visit from him today. He has asked me for a letter and I can only say that I concur with what the numerous officials of Moradabad have at various times recorded as to his courteous manners, his intelligence and influence. It is always a pleasure to meet a native gentleman of his stamp and I wish him many years of life and prosperity.

LUCKNOW: }
31st March 1899. }

(Sd.) ROSS SCOTT, c. s.

When stationed at Moradabad in 1897 I frequently had the pleasure of meeting Hakim Niaz Ali Khan both in private capacity and as member of the Amroha Municipal Board. He is a gentleman of intelligence and position, and it was always a pleasure to receive his visits. As member of the Municipal Board he was always ready to assist and support the authorities.

(Sd.) J. W. COX.

6th April 1899.

years we have known each other I have found more reasons for respecting you than I can easily express in writing : and I trust we shall meet again at no distant date.

Sincerely yours,

(Sd.) J. S. MESTON,

HAKIM NIAZ ALI KHAN,

Amroha.

MORADABAD,

March 11th, 1892.

I have known Hakim Niaz Ali Khan well, ever since I have been in Moradabad. He is one of the leading gentlemen of Amroha. He enjoys great fame as physician and is in all respects a most worthy and respectable gentleman

(Sd.) J. S. MACKINTOSH,

Magistrate and Collector.

LUCKNOW,

28th June, 1894.

MY DEAR SIR,

I have much pleasure in saying that during the 4½ years I was in Moradabad, I frequently had the pleasure of meeting you, and was always glad to receive your visits.

Of your position in Amroha it is unnecessary for me to speak : it must become known to every officer coming into the district.

Only I am glad that you should have this note of my personal regard for you.

Believe me,

Yours faithfully,

(Sd.) R. W. GILLON, (c. s.)

I have known Hakim Niaz Ali Khan, *raia* of Amroha for many years, and have always been pleased to receive his visits. He is an intelligent native gentleman, against whom I have never heard a word, and who I think has never allowed himself to be mixed up in the paltry triflings and jealousies so common in large towns. I have always considered Hakim Niaz Ali Khan to be the best specimen of his class I have ever met, and I am glad to remember him amongst my personal friends. I hope he will continue to sustain the good opinion I have always held of him.

MORADABAD :
19th April 1887. }

C. S. CANTOR, COLONEL,
District Superintendent.

MORADABAD,
May 5th, 1888.

Hakim Niaz Ali Khan is the representative of one of the oldest families of that old fashioned and aristocratic town Amroha, and therefore possessed of very considerable influence in the neighbourhood. He is eminently a scholar and a gentleman, in touch with all that is best in the "*Islam*" of what are now fast becoming the older days.

I sincerely trust that he and his descendants after him, may long continue to be an ornament to Amroha.

(Sd.) J. H. FISHER,
Collector.

MORADABAD,
27th December 1889.

MY DEAR HAKIM JL,

I have much pleasure in taking the opportunity, on my leaving the District to say how much enjoyment, I have always found in your society and conversation. During the three

having asked me for a certificate of respectability, I have much pleasure in giving him one, and hope that if necessity arises it may be of some use to him. I annex descriptive-roll in the case this falls into other hands.

Descriptive-roll:--

Fair large features, average height, two toes joined in each foot and mark of boil in right leg.

(Sd.) F. CANTOR,

D. S. Police,

17th August 1882.

Moradabad.

Hakim Niaz Ali Khan is one of the most respectable and influential residents of Amroha. I have had frequent visits from him and have always been pleased to see him. He is intelligent and enlightened.

(Sd.) EDGAR GALBRAITH, c. s.

21st April 1885.

I have great pleasure in giving Hakim Niaz Ali Khan of Amroha a note to testify to the regard I have for him. He is a native gentleman of pleasing and courteous manners and of enlightenment above the average. His social position in Amroha as well as his high character make him one of the most influential men of that city. He has held office both in the Municipal and District Boards for many years and has interested himself in Dispensary and other good works.

13th April 1887.

(Sd.) R. D. SPEDDING.

I have known more of Hakim Niaz Ali Khan than of any of the other representatives of old families of Amroha. He has studied much more than is the fashion there now, and his conversation has always given me pleasure.

MORADABAD : } (Sd.) P. WALLEY, c. s.
5th December 1877. }

Hakim Niaz Ali Khan of Amroha was in the habit of visiting me at Moradabad in 1877 and 1878 when I officiated there as Magistrate. He is a respectable and intelligent native gentleman and members of his family have rendered good service to Government.

MATHRA : } (Sd.) R. J. LEEDS.
6th February 1879. }

Hakim Niaz Ali Khan is one of the principal residents of the city of Amroha in the Moradabad District. I have known him for the last ten years and I have a great respect for him both in his capacity as land-owner and as private gentleman. His character stands as high among his countrymen as it does among the Europeans who know him. He is now meditating a pilgrimage to Mecca and he thinks that a few lines from myself may be of use to him. I hope they may and that any Englishman he may come across will do his best to assist him on his way.

(Sd.) R. S. WHITEWAY.
August 16th, 1882.

Hakim Niaz Ali Khan member of Amroha Municipality and Rais of that town has been known to me for 5 years and I have always found him to be a native gentleman in every acceptance of the term. He is now going on a pilgrimage to Mecca and

PART III.

CERTIFICATES

. OF

HAKIM MOHAMMAD NIAZ ALI KHAN.

I have had the pleasure of meeting Hakim Niaz Ali Khan several times during my stay in Moradabad. He was also acquainted with my father. I write these few lines to say with what zeal and pleasure I also enjoy a conversation with such an agreeable companion; and one whom I have always heard spoken of with well-deserved respect.

(Sd.) J. I. CAMPREL, c. s.

Hakim Niaz Ali Khan of Amroha in Moradabad is a gentleman of respectability and of influence in his native city. I have known him for some years now, and recommend him to the consideration of the Government Officers and others.

BAREILLY: }
13th, February, 1873. }

(Sd.) C. DANIELL,
Magistrate and Collector.

Hakim Niaz Ali Khan has been in the habit of visiting me, for a couple of years past. He is an intelligent and well-disposed gentleman who has influence in Amroha.

MORADABAD: }
22nd March 1873. }

(Sd.) R. WALL,
Joint Magistrate,

CERTIFICATES, &c.,

OF

HAKIM MOHAMMAD NIAZ ALI KHAN.

whom he served. For these reasons we have much pleasure in publishing his Memorium tribute of the late Mr. Watson at a time when such feelings appeared to be moribund (Editor, Anglo-India, 24th April 1897.)

Hakim Mohammad Anjad Ali Khan says in his book, *Kanzul Marafut* (a History of *Islam*) that Messrs. Dick, Shakespeare, Edwards, Ricketts, and Waston were as kind to him as his father, and that he will never, never forget what they have done for him. "I am", he continues, "so much under their obligation that if each hair of my body become a tongue, I will employ every one of them to tell the tale of my gratitude towards them. To these he now adds the name of Mr. R. G. Hardy, C. S., and is full of gratitude for the ceaseless kindness and invaluable assistance he has met at Mr. Hardy's hands.

He is, also, deeply indebted to Sir Charles Elliott, a former Lieutenant-Governor of Bengal, whom he has had the honor of knowing since 1862.

I was very unwell in December and January, but am now much better.

I hope your eldest son is doing well at the bar. Please thank him for his message to me and give him my compliments.

Hoping that you are quite well.

I am
Yours faithfully,
(Sd.) W. HOLMES.

C. KING & Co.,
45, Pall Mall, London,
30th June 1898.

DEAR SIR,

It is a peculiar pleasure to me to receive a letter of congratulation from an Indian gentleman like yourself, whom I have so long known—especially when I am at such a distance and might so easily be forgotten. I can assure you that I cherish the most kindly recollections of my Indian friends and have been gratified by receiving letters such as yours from many of them.

I trust that you and all the members of your family are well and that the rains will have duly begun and that the season will prove a prosperous one.

With thanks for your kind letter.

Believe me
Yours very truly,
T. STOKER.

The [writer] of the above letter Hakim Amjad Ali Khan has been known to us for many years. A native gentleman of old school—the best school of all—he served Government for a long period, with a spotless reputation and retired having gained the friendship and esteem of all English Officers under

only asking about Mr. Watson the other day, but do not know where he is now. I enclose 3 new-year cards for yourself and your sons and with all good wishes for the coming year.

-Am

Yours very sincerely,

WILLIAM M. TIDY.

To

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN,

7-1, LONDON STREET,

CALCUTTA, 17th December 1892.

MY DEAR SIR,

I have to thank you for the volume I have received from you this morning. I am glad to see a retired officer continue service to his country by literary work.

With my own best wishes to yourself for the coming year.

Believe me,

Yours sincerely,

J. WOODBURN.

ST. LEONARD-ON-SEA,

February 18th 1893.

MY DEAR SIR,

I am much obliged to you for your letter of the 6th November and for your kind enquiries after my health.

You must have had a very interesting journey in Persia and Turkish-Arabia and I hope you had a pleasant time. I was glad to hear that you had returned safe and in good health. In England we had a very bad summer, but the winter is not at all severe and I hope that we may have a real summer this year.

With kind regards to yourself and your son and the best wishes for the new year.

I am

Yours very sincerely,

WILLIAM M. TIDY.

To
HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN,

LYNTON (ROFT,
CHATERHAM SURREY,

ENGLAND,
December 15th, 1896.

MY DEAR SIR,

Many thanks for your kind letter which I received yesterday. I am happy to say that we are all pretty well, but we are thinking of going for a time to the south of France to escape the trying winter weather of England.

I am very glad to hear that you and all your family are well. Please remember me to your sons. My brother's children remember your eldest son well and often speak of him. I read to my niece the passage in your letter referring to her and you may perhaps see fit to tell him that she said he was so kind to them as children that she should have thought he could have been pleased to have children of his own. However, I am glad that you have a grandson, so that your family, for which I have a great regard, is not likely to be without a representative,

I am very sorry to hear that, in India, you are passing through a period of scarcity but I hope that things are improving. The result of the meeting at Allahabad which you mention was very satisfactory. I learn that there is a probability of Mr. Williams being transferred as Commissioner to Meerut. Thanks for the information which your letter contains. I am always pleased to hear from you and often think of the days when you were with me in the Mathra District. I was

and died on March 15th. The immediate cause of his death was leptomitis, the result of a fall down a flight of steps, but this would not have proved fatal if he had not been ill for a long time.

The truth, I believe, is that (as your son said) he greatly overworked himself and though only 40, was really worn out. His death has been a great loss to us. Many thanks for your sympathy and that of your son Hamid Ali Khan. He knew him, and I am sure must have been very sorry to hear of his death. I have had a good deal to do lately as I have had to look after his affairs and am one of the guardians of his children. They are young and have now neither father nor mother. I was very pleased to receive your book on the 'History of Islam.' It happens that I have just been reading Professor Palmer's translation of the *Kuran* and have begun to read it in Arabic but I find Arabic a very difficult language. The grammar is so complicated. Still I hope, in time to get through it. Can you tell me whether any of the commentaries on the *Kuran* have been published in India, and if so whether they are procurable. I refer of course only to those which are best known. Which of the commentaries is most used in India. I am told that the commentaries are very numerous and some of them very long. I was glad to hear that Hamid Ali Khan was doing well and that your younger son has now settled in life. Have you seen my brother-in-law (Mr. Williams). He has been officiating as Commissioner of Lucknow ; but is, I believe, going to Badaon.

We are all, I am happy to say, pretty well, but 1892 has been a sad year for us. We have not only lost our brother but also our brother-in-law (Colonel Cosset.) He was the eldest son of Mr. Cosset, who was formerly Inspector-General of Police. I was very glad to hear that you were better and trust that you will have no return of your complaint.

I enclose two New-Year cards. Please give one of them to Hamid Ali Khan and keep one yourself. I shall always be glad to hear from you at any time and I hope that you will write when you have an opportunity.

Azamgarh, January 1st, 1881.

MY DEAR SIR,

I am much pleased to learn that you have a post in the settlement at Jounpur and hope I may have the pleasure of seeing you before long I am always glad to hear of your progress. I cannot forget your noble conduct at Sate-Jalunpur where you were the only native official who attempted to give aid to Mr. Ricketts and the other unfortunate Europeans when attacked by the mutineers.

You received no reward for such service but I am glad to see that your merits as a public officer have been recognised.

Accept my best wishes for the coming New Year and believe me to be,

Yours very truly,
H. V. WILLOCK.

To,
AMJAD ALI KHAN,
Deputy Collector.

85, PEVENSEY ROAD, W,
, St. Leonard's Sussex,
15th December 1892.

MY DEAR SIR,

My permanent address is still Lynton Clift Colenham Surrey, but we are staying for the present at St. Leonard's (a sea side place on the south coast of England) and the above is my address till the end of February 1893.

I received your kind letter yesterday and from it I learn that you have heard of my dear brother's death. I was abroad when he became dangerously ill but a telegram was sent to me and I returned at once. He lived 3 or 4 days after my return

9, COLLINGHAM ROAD, S. W.

14th April 1877.

DEAR SIR,

Your letter of the 16th March reached me safely. The very kind expressions of your grief and sympathy in my great sorrow gave me much pleasure.

My trouble was indeed most unexpected. Mr. Watson was quite well until Saturday and he was taken ill on Monday morning. He always dreaded a long illness, this was spared him and I believe he did not suffer. I have always heard him speak of you with the greatest regard and have often heard him say you had taught him his work. It would please him to know you had remembered me in my great sorrow.

Mr. A. J. Lawrence, to whom I showed your kind letter, begs me to send you his best remembrances.

Believe me,
Yours very truly,
(Mrs.) M. S. WATSON.

To

AMJAD ALI KHAN,

TAHSILDAR,

AZAMGARH, 10th July 1877.

SIR,

I have had very little spare time for writing since I arrived here, or I should not have allowed your letter to remain unanswered so long. I am now officiating as Judge and have in consequence few chances of giving appointments away and may not have an opportunity of assisting your relatives. If I could be of any help to you it would give me much pleasure to do so. I shall never forget your services in 1857, and the fact that you received no reward. I hope this will find you and your family quite well.

I am yours faithfully,
(Sd.) H. V. WILLOCK,

prevailent in India of late years but I am recovering my usual health I am thankful to say. I am likely to move from here soon so when you write to me in future as I hope you will address to me.

The E. I. United Service Club,
16, St. Jame's Square,
London, S. W.

With my kind regards,

I am your sincere friend,
G. E. WATSON.

9, COLLINGHAM ROAD, S. W.

18th December 1895.

MY DEAR FRIEND,

Your kind letter of the 14th Ultimo has safely reached me and I lose no time in replying to it. I am very glad to hear you are well. I am in fairly good health, though like the rest of us feeling age growing on me. My wife too is well and so is my little adopted daughter. I am very glad to hear you have succeeded so well in launching your family in life sons provided for, daughters succesfully married, what a peaceful feeling for you at the end of a long life.

I often think of the old days at Shahjahanpere, when you were teaching me office work. Mr. Johnson (who though I do not see him very often I constantly hear of) and I are the only ones now remaining of our party.

Wishing you continued prosperity and health.

I am yours truly,
G. E. WATSON,

To
HAKIM MOHAMMED AMJAD ALI KHAN.

It gave me sincere regret to hear of the death of my other old friend Khushi Ram, you and he were my two greatest friends in India. I shall always be very glad to hear from you and I promise I will not leave any future letters you may send me so long unanswered as this one. With every good wish for your long life and prosperity.

I am, yours very truly,

(Sd.) G. E. WATSON,

All being well I go again to Norway next month where I shall remain till the end of August, so do not write to me till the middle of that month and address to me here.

10, WEST VILLAS,

UPTON PARK, SLOUGH,

22nd November 1892.

HAKIM MOHAMMED AMJAD ALI KHAN,

DEAR FRIEND,

The last mail brought me your kind letter of the 22nd ultimo and your welcome present of the book you have written.

The English letters in the end of the book most pleasingly recall days gone by. I very frequently meet many of the writers. Indeed Mr. A. J. Lawrence late Commissioner of Meerut, was on a visit to me and only left me yesterday. We talked much of you and he fully explained how your term of service had been extended to enable you to get your pension.

I am very glad to hear you are enjoying good health and trust you will long continue to do so. I have not been very well lately, having suffered from Influenza which I hear has been

India, when I write I will mention you so that they may know that you are an old friend of mine. I hear there are great changes in Rohilkhand since I left it and that few of my old friends the wellknown Raisas are still alive and scarcely one of my old Bareilly friends. This is very sad. I hope that you keep your health and that you will soon again write to me. Always believe me.

Your sincere old friend,

R. M. EDWARDS,

10, WEST VILLAS UPTON PARK SLOUGH,

May 22nd, 1891.

HAKIM AMJAD ALI KHAN,

DEAR FRIEND,

It is with much regret that I have to acknowledge my remissness in having left your kind letter of 3rd March of last year so long unanswered, but the fact is, it reached me just as I was in the bustle of a move to Norway, where I went for 3 months last year and I put it away so carefully that it escaped my notice ever since. But you must not think from this that I have forgotten my oldest friend in India, the man who taught me my work and whose friendship I was glad to retain while I remained in the country. I wish time is laying his hand lightly on you as, I am thankful to say, is my case and trust you are as well as I am. I often regret that I left India so soon as I did, but after all it may have been for the best for the climate of India is very trying to Europeans as they advance in life. I have thought more than once of paying a visit to India to renew my acquaintance with my old friends, yourself most of all; but the journey is a long and trying one.

and since those days I have had a great regard for you and admiration for your character.

I am greatly obliged by your sending me a copy of your book, which I shall try to read, but I fear I shall make but little progress as I am so much out of practice and I have no Dictionary to refer to and no person to help me I am well pleased to know that your son Hamid Ali Khan is doing well as a Barrister at Lucknow and distinguishing himself. Please remember me to him when you write and say that I hope he will write to me frequently and give me any important news and especially about Rohilkhand and Rampore.....

You ask about my family. We are all well, thank God, at present. My oldest son Capt. J. B. Edwards is Inspecting Officer, Imperial Service Cavalry, Gwalior, but he has the Imperial Services Regiment at Bhopal and Indore also under him so that he is constantly on the move visiting all those places. My second son is now a Major as the promotion is quick in the Queen's Regiments. He is now stationed in this country only about an hour's journey by Railway from this place. My third son is in the 18th Bengal Infantry at Cuchar in Assam and has lately been honourably mentioned in the Government despatches for his work in the Lushen Campaign. I wish he could get to the North-West Provinces or the Punjab where if he had the opportunity he would distinguish himself. My fourth son is training for the medical profession and is so far getting on well and has passed every examination he has gone up for. It is a very long and arduous and exceptionally expensive training and it will be a great relief to me when it is all over and he is able to do something for himself as the cost of living in this country becomes more costly every year. I give below the full address of both my sons in

DEAN PARK HOUSE,

EDINBURGH, 16th November, 1897.

MY DEAR AMJAD ALI KHAN,

I have received your letter of the 25th ultimo, conveying your regretful sympathy on the death of my beloved wife, Lady Muir, and thank you kindly for the warm and affectionate terms in which it is couched.

I remain,
Your sincere friend,

W. MUIR,

MY DEAR AMJAD ALI,

I enclose a note for Mr. Lawrence which you can give him the first time you meet him. I am very busy and overworked so I will now say good bye and God be with you and your son. You had been my first friend at Bijnore, where you and I were both young men. We are now both old and I at least am nearly worn out. I trust and believe that you, having spared no expense in educating your sons, will bear good fruit. Good bye to you.

BAREILLY:
February 20th 1883. }

Very truly yours,
(Sd.) R. M. EDWARDS.

8, KENT GARDENS,
Eating London, November, 24th 1892.

MY DEAR AMJAD ALI,

Two days ago I received your letter of October 21st and I was very glad to learn from it that you were alive and well. You and I have not met for a very long time. It is now some fifty-four years since you read to me my first 'Mukudama' at Bijnore,

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Your letter of the 10th September has come duly to hand. And the account of the state of the country, weather, and popular feeling, has deeply interested me.

I trust that a more friendly feeling may be promoted between the Hindus and the Moslems; and that the evils you speak of may be abated.

Lady Muir begs me to acknowledge the kind reference you have made to her, and she joins with me in kind regards to yourself and Hamid Ali Khan.

Always glad to hear from you,

I am

Your sincere friend,

W. MUIR,

Amjad Ali Khan.

3rd December, 1895.

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Many thanks for your letter of the 8th ultimo. I am sorry to hear of your having been unwell, but trust that you are now well and strong. I am always glad to hear from you and trust that you will write to me occasionally.

Colonel Anson will be shortly returning to District work in Oudh.

Lady Muir thanks you for your remembrance of her.

I remain,

Yours very faithfully,

W. MUIR.

22nd February, 1884

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Hamid Ali Khan has asked me to send him a few lines introducing you to Sir Auckland Colvin to go by the present mail. As he would have not received them in time for today's Mail, I send them direct to you, as it is probable you may wish them at once.

I do not see your son very often, but suppose that he is very busy with his studies.

Hoping that you are getting on well and that the Provinces are flourishing.

I remain

Yours very sincerely,

(Sd.) W. MUIR,

DEAN PARK HOUSE,

EDINBURGH.

16th November, 1892.

Sir, Wm. Muir has been very pleased to get copies of Hakim Amjad Ali Khan's book خلاصہ شمش التواريخ a copy of which he will be very glad to place, as desired, in his library. He will also place a copy in the hands of the "Indian Club," at this university, and give a copy to the university, and the professor of Oriental languages, and to Mr. Kempson former Director of Public Instruction, N.-W. P.

Sir Wm. Muir will also be glad at any time to hear of the welfare of the author and of his son Hamid Ali Khan. Lady Muir sends her kind salam, in which Sir Wm. Muir joins.

W. M.

PART II.

Out of a great many letters addressed to Hakim Amjad Ali Khan by his European friends and couched in the most friendly and affectionate terms, some are printed below :—

INDIA OFFICE,

10th December 1880.

DEAR SIR,

I was glad to get your letter of the 9th November, and I can assure you that it is a great pleasure to both Lady Muir and myself and also to my daughter, Mrs. Lowe, to shew any attention to your son Hamid Ali Khan. So far as we can see, he is going on well : and is very modest and attractive in his manners.

I am always glad to hear from you both on family matters and also as regards the welfare of my old Provinces.

I remain,

Your sincere friend,

(Sd.) W. MUIR,

WETHERBY GARDENS,

S. KENSINGTON,

LONDON.

31st August, 1883.

DEAR AMJAD ALI KHAN,

Any small attention Lady Muir and I can show your son, we are delighted to show and only regret it is so little that we can do for him. I am at present with my family at Dower on the sea-side ; but go up to London to the India Council every week, but I believe your son is out of town just now. Lady Muir sends her *میں بہت بہت* to you.

Your Sincere friend,

(Sd.) W. MUIR,

LUCKNOW,

March 1894.

I have much pleasure in saying that I have known Hakim Amjad Ali Khan for thirty years. He is an Indian friend, to my intercourse with whom, I shall always look back with kindly regard; and I wish him much content and comfort in his old age.

(Sd.) J. R. REID c. s.

Thursday 22nd.

No. 4341.

FROM

THE SANITARY COMMISSIONER,

N. W. Provinces and Oudh.

TO

HAKIM AMJAD ALI,

RETIRED DEPUTY COLLECTOR.

Anroha, Moradabad.

LUCKNOW, dated the 20th October 1898.

SIR,

As directed by His Honor the Lieutenant-Governor and Chief Commissioner, I have the honor to convey to you the acknowledgements of the Government for the special assistance you gave to the operations of the Vaccination Department during the season 1897—98.

I have the honor to be,

Sir,

Your most obedient servant,

(Sd.) S. J. THOMSON, c. i. e.,

LIEUT-COLONEL,

Sanitary Commissioner and

Superintendent General of

Vaccination N. W. Provinces

and Oudh.

Amjad Ali Khan is one of the best native officials I have ever met. I have known him for the last 25 years and have never had reason to change this good opinion I have formed of him. Honest and trust-worthy as an official, he is civil obliging and respectful, without the slightest servility in his unofficial intercourse with Europeans, thus making himself liked and respected by all he comes in contact with. I know no one better fitted for the office of Deputy Collector which his long and good service gives him a claim for.

ALIGARH: }
2nd March 1879.

(Sd) G. E. WATSON, C. S.

Being about to take furlough, I wish before my departure from India, to leave my good opinion of Amjad Ali Khan, now Tahsildar of Mathra on record. I saw a great deal of him when I was Joint Magistrate of Mathra in 1879, and the impression he left upon me was favourable. One very good point about him is his gentlemanly demeanour.

FATEHGURH: }
27th March 1881.

(Sd.) G. R. C. WILLIAMS,

Joint Magistrate.

Extract from the Character Book of Mohammad Amjad Ali Khan, Tahsildar, Mathra District.

As I am leaving the District I can only repeat what I have already written as to Amjad Ali Khan. He is a good and trustworthy officer for whom I have great regard and I trust that my successor will recommend his retention.

He is still active and quite fit for work.

(Sd.) W. M. TIDY,

29th March 1882.

Magistrate and Collector.

Extract No. 97 of 1879.

FROM

THE COLLECTOR OF MATHRA.

TO

THE COMMISSIONER OF *Agra Division*,

Dated Mathra the 24th February 1879.

SIR,

With reference to the correspondence ending with your endorsement No. 67 dated 13th April 1877, I have the honor once more to bring to your notice the claims of Amjad Ali Khan, Tahsildar of Mathra, to have his name re-entered in the list of candidates for a Deputy Collectorship, and to urge them strongly on the favourable consideration of the Board of Revenue.

2. His conduct has been warmly praised by every Collector under whom he has served. To this may now be added the testimony I am able to bear to his unwearied devotion to work during the scarcity and to the valuable assistance he has uniformly rendered.

As you are aware, I recently, under the supposition that officials as well as non-officials were eligible for the distinction, recommended Amjad Ali for a *Khillat* and I can truly say I know of no one more deserving.

3. In conclusion I may sum up by saying that Amjad Ali Khan is a thorough gentleman as well as an excellent officer and is highly respected by all classes.

His Judgment is good and his abilities beyond the average and he would I am confident make a first rate Deputy Collector.

I have the honor to be,

Sir,

Your most obedient servant

R. J. LEEDS,

Officiating Collector.

Extract from the Revenue Administration Report of the Mathra District for the year 1873-74.

Of the Tahsildars Amjad Ali Khan is exceptionally good man well informed, judicious and energetic. He being stationed at head-quarters has always had as much work as it was possible for him to get through.

[Sd.] F. S. GROUSE, c. s.

Mathra.

Officiating Collector.

Mohammad Amjad Ali Khan has for some time past been the Tahsildar of the Huzur Tahsil in this district. I have seen a great deal of him and consider him to be in every respect a most excellent officer; zealous and upright in the discharge of his duty, and a gentleman of good education and much intellectual ability.

MATRA :	{	[Sd.] F. S. GROUSE, c. s.
November 27th, 1877.		

Extract from Character Book of the Mathra Collectorate regarding Mohammad Amjad Ali Khan Tahsildar of Sadar Tahsil.

I have an extremely high opinion of Amjad Ali Khan. He is a thoroughly straight forward and hard working official and taking him all in all one of the best Tahsildars I have met with. He is considerably respected and would make an excellent Deputy Collector. I have just recommended him for such an appointment.

(Sd.) R. J. LEEDS.

23rd February 1879.

Officiating Collector.

I have known Amjad Ali Khan, Saddar Tahsildar since I came to Mathra and during the past year I have had frequent opportunities of Judging his work while I have had charge of Mathra. He appears to have done his work honestly and well and I have never heard a single comment made against his decisions. He has universally done his best to make himself useful and agreeable and I don't know a more satisfactory or better Tahsildar.

MATHRA : } (Sd.) ROSS SCOTT, C. S.
30th May 1876. }

*Extract from Collector's letter No. 105, dated 27th March 1877,
to the address of Commissioner of Agra Division.*

FROM

THE COLLECTOR OF MATHRA.

To

THE COMMISSIONER, OF THE
AGRA DIVISION.

Dated Mathra, the 27th March 1877

I request sanction to the following promotions :—
Amjad Ali Khan from 2nd to 1st Grade.

Amjad Ali Khan has been Tahsildar since 1856, though a break in his service, when he retired for family reasons, has delayed his promotion. He has always borne a good character and I have been much pleased by the way in which he has managed Mathra, the hardest worked Tahsil in this district.

(Sd.) P. WIGRAM,
Collector.

*Extract from Character Book of the Mathra Collectorate,
regarding Amjad Ali Khan, Tehsildar of Mathra.*

A thoroughly good officer who does his work well. The Mathra Tahsil is the hardest worked in the district, and he has been in charge of it for a long time and always given satisfaction.

[Sd.] P. WIGRAM,
Collector.

31st March 1877.

He is a superior man and has well and faithfully served Government. His conduct in 1857-58 I can personally vouch for. I strongly recommend his being confirmed as Tahsildar. He has already been exempted from examination.

I have the honor to be,

Sir,

Your most obedient servant,

[Sd.] **MR. M. EDWARDS,**
Officiating Commissioner.

Extract from the character Book of the Mathra Collectorate.

Amjad Ali Khan, Tahsildar Sadar Tahsil.

This is a man I have known since I first joined the service and the good opinion I formed of him in 1854, I had never had any reason to change. I gave him his present Tahsildarship in 1872, and he has held it ever since, doing far more office work than any other Tahsildar. He is a man in whose honesty I have every confidence. The opinion I hold of this officer has been shared by every one I know who has been acquainted with him.

MATHRA :	}	[Sd.] G. E. WATSON,
February 19th, 1875.		<i>Collector.</i>

Amjad Ali Khan is a man of a very good Anroha family, which I knew and respected before I met him. He is of the old school, a thorough gentleman in his ways and dealings. Although Tahsildar of the Sadar Tahsil, which has the hardest work, he has been of great assistance to the settlement and unlike most Tahsildars, who grumble exceedingly at the extra burden thrown on them, has worked cheerfully and well. During the four years that I have been here I have always had much pleasure in meeting him.

(Sd.) **R. R. WHITEWAY,**

Mathra.

Collector.

I have known Amjad Ali Khan, Tahsildar of Datagunj, for about a year. Having had charge of the Datagunj Tahsil, I have had to do officially with him. He seems to me to know his duties well and to perform them well. I have always been satisfied with his work.

Amjad Ali is a scholarly and gentlemanly man. I have pleasure in giving him this note.

BADAUN,
November 24th, 1865. }

(Sd.) J. R. REID

FROM

R. M. EDWARDS, Esq.,

OFFICIATING COMMISSIONER,

Agra Division.

TO

THE SECRETARY, BOARD OF REVENUE,

N.-W. P., Allahabad.

Dated Agra, the 13th October 1873.

SIR,

In reply to your Docket No. 531, dated 3rd October, I have the honor to state that Amjad Ali, Officiating Tahsildar of Mathra held a similar appointment as far back as 1856 and was a permanent Tahsildar on the establishment for, I believe, several years after the mutiny and was exempted from the Examination.

2. In consequence of serious domestic misfortunes he resigned his appointment when Tahsildar of Badaun under circumstances well-known to Mr. Carmical, the Collector but was eventually on 13th October 1871 appointed to his present post by Mr. Watson.

3. Amjad Ali is still a hale active man in full mental and physical vigour. He was trained by Mr. Dick when Collector of Bijmore and from that time, *viz.*, 1849 I have known him.

Amjad Ali Khan Tahsildar of Shahjahanpur held the same situation previous to the mutiny and was faithful servant on that occasion as also during the whole of the late disturbances, has been already noticed by me in my report of December 24th 1858. I have formed a very high opinion of his character as a Revenue Officer during the time he has served under me and I shall be glad to hear of his advancement to the post of Deputy Collector for which he has been enrolled as a candidate in the Sudder Board's Office.

(Sd.) G. P. MONEY,

May 5th, 1859.

Collector.

I was acquainted with Amjad Ali Khan at Saharanpur in 1850. He then preserved a good character during the prevalence of much corruption among certain of the employes. From my observation of his management of the Shahjahanpur Pargannah during a period of six months I consider him an able Revenue Officer especially on the Judicial Department of his work. He is a well-educated man, rather deeply read in controversial works and possessed of considerable influence among co-religionists of his own persuasion. He also possesses some knowledge of medicine and is distinguished by the title of Hakim. He was anxious for me to press his claims for services rendered and losses incurred at the out-break but it appeared to me that these had been already noticed by my predecessor. I believe him to be a very trustworthy respectable man.

(Sd.) H. W. HAMMOND,

September 21st, 1859.

Officiating Collector.

I have known Amjad Ali Khan as Tahsildar of Shahjahanpur for nearly two years and I believe him to be a trustworthy and able official, of irreproachable character as far as I have ever heard. He is a man of good family and well read in the literature of his country.

SAHARANPUR :
29th April 1861.

(Sd.) A. C. LYALL, s. s.

was in some danger, proceeded to his home at Amroha in the Moradabad district and remained faithful to the Government throughout the disturbances. He possesses a certificate from Mr. Edwards Magistrate and Collector of Mozaffernagar which shows that in the beginning of July 1857 he was in communication with that officer regarding the events that were taking place in Rohilkhand. Amjad Ali also wrote several letters to Mr. Shakspeare, Magistrate and Collector of Bijnore, and sent information to Mr. Alexander the Commissioner of the Rohilkhand Division at Naini Tal. Shortly after the re-occupation of the district, Amjad Ali presented himself before me and was re-instated in his former appointment. From what I have seen of Amjad Ali since I took charge of the district I have formed the highest opinion of him and I consider him well-fitted for the situation of Deputy Collector, to which I think he has some claim for his faithful conduct during the late disturbances, and it will afford me great pleasure to see him thus rewarded.

SHAHJAHANPUR :	}	(Sd.) G. P. MONEY,
<i>The 24th December 1858.</i>		<i>Collector.</i>

Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur, during the time I was at that station for three months was Tahsildar of the portion of the Parganah under my charge. I think that I have never met a Government servant who did his work better. He paid great attention to the collection of Revenue and other work rendered important and difficult by the late dis-organization. He also showed a disposition to control efficiently the Government servant under him never failing to expose them when really deserving of censure. He has been recommended for a Deputy Collectorship by the Collector and I think, from what I have seen of his disposition towards Government and work, certainly deserves this preferment.

SHAHJAHANPUR :	}	(Sd.) C. RICHARDS.
<i>April 9th, 1859.</i>		

He has been in communication with me since the beginning of July. If you see the man you will find he speaks out pretty plainly and invariably mentions names and acts.

MEERANPUR : } Yours sincerely,
March 24th, 1858. } (Sd.) R. M. EDWARDS.

Given back to Amjad Ali by Mr. Williams, March 27th 1858.

I have known this man for some years and I know that Mr. Mord Ricketts with whom he was at Shahjahanpur as Tahsildar thought very well of him. He was present near the Church after Mr. Ricketts and others had been murdered and when Mr. Jenkins, the Joint Magistrate and others left for Pawayan, he also left Shahjahanpur for Amroha his native place. He went over to Murry and Roorkee and told all that had occurred to Mr. Edwards and my-self and I believe him to have been a loyal servant to Government. I shall be very glad if he is restored to his appointment at Shahjahanpur.

BAJNORE : } (Sd.) A. SHAKESPEARE,
June 2nd, 1858. } Collector.

On the occasion of the mutiny, Amjad Ali was holding the situation of Tahsildar of Shahjahanpur and his conduct on the day of the outbreak as also subsequently proved that the great confidence which the late Collector Mr. Ricketts appears to have had in him was not misplaced. In the narrative which I have submitted to Government regarding the events attending the out-break of disturbances at this station, I have alluded, to the fact that Amjad Ali was the only one of the Government officials who immediately proceeded to the assistance of the Civil authorities after the murder of Mr. Ricketts, and the departure of the late Joint Magistrate Mr. Jenkins and the other fugitives from the station Mohamdi, the Tahsildar seeing there was no hope of order being restored, and that his own life

I have a very high opinion of Amjad Ali, Naib Sarishtadar of the Pondsari, both for talent and integrity. He is decidedly a superior man and free from many of the native prejudices. Well acquainted with the rules of practice in both Criminal and Revenue matters, he is a man that I should have great pleasure in advancing, and should feel quite confident of his giving every satisfaction provided his health did not fail him. He bears very highest certificates from many members of the Civil Service.

SHAHJAHANPUR : } (Sd.) CHARLES CURRIE.
21st July 1854. }

I have had frequent opportunities of seeing Hakim Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur and affording him occasionally professional aid. I think him a very superior man and possessed of very agreeable manners, and I have always found him exceedingly civil and obliging.

SHAHJAHANPUR : } (Sd.) P. JHONIPIDLE,
February, 1856. } Civil Surgeon.

Amjad Ali worked with me when I was Assistant at Shahjahanpur. He is a man of whom I have the highest opinion. He is intelligent industrious and of his integrity there can be no doubt. I have known him for the last 3 years, and can well testify to his character. I give him this certificate with the utmost pleasure and shall always be glad to hear of his welfare.

(Sd) W. H. LOWE,
11th February 1856. Joint Magistrate and Collector.

MY DEAR WILLIAMS,

Amjad Ali Khan, Tahsildar of Shahjahanpur gives a most interesting account of the mutiny at that place and the state of Rohilkhand generally.

Amjad Ali joined the Saharanpur Magistrate's Court as Naib Sarishtadar, from the Bijnore District bringing with him a high character from Mr. Dick, which I am happy to say he has sustained throughout my acquaintance with him for more than a year past. He is a man of good family and pleasing address and will I am confident merit from others the same commendation as he has obtained from me.

AGRA : } (Sd.) A. SHAKESPEARE, C. S.
13th December 1850. }

Amjad Ali Khan, late Naib Sarishtadar of the Foujdari Court of Saharanpur, has requested a certificate from me.

I have much pleasure in stating that when at Saharanpur as Officiating Joint Magistrate, Amjad Ali gave me every satisfaction. His energy, industry and intelligence are great and though placed at the time in a difficult position he always maintained a character for honesty and thorough integrity.

He resigned his situation at Saharanpur on account of severe and protracted illness.

PANIPAT : } (Sd.) R. M. EDWARDS,
January 19th, 1852. } Officiating Joint Magistrate.

Amjad Ali the bearer of this note was appointed by me to officiate for one month as Peshkar of the Saidhana Taluail pending the arrival of the person who I had substantively appointed thereto. He is I believe an intelligent, hard-working young man of respectable family and I shall be glad to employ him again whenever I have a suitable vacancy for him. He performed his duty to my satisfaction during his tenure of office under me.

MEERUT : } (Sd.) EDWARD WYLLY,
March 28th, 1852. } Collector and Magistrate.

CERTIFICATES

OF

HAKIM MOHAMMAD AMJAD ALI KHAN.

Hakim Amjad Ali Khan, an inhabitant of Amroha in which Pargana he possesses some property, has been employed in the office of the Collector of this District for nearly two years. He is a very respectable well-behaved person attentive to his business and well-deserving of advancement. I have had every reason to be fully satisfied with his conduct.

BIJNORE: }
23rd October 1849. }

(Sd.) R. B. DICK,
Collector.

BIJNORE, February 13th, 1850.

Amjad Ali Khan the Naib Sarishtadar of Saharanpur has solicited me to bear testimony to his character as a public officer. This testimony I now grant him with much pleasure. He is a member of a most respectable family at Amroha and is well-informed upon most subjects. After a little further experience in official routine, I have no hesitation in anticipating he will prove a most useful public servant of Government.

(Sd.) J. S. LOCK,
Joint Magistrate of Bijnore.

MY DEAR FRIEND,

Amjad Ali, Naib Faujdari Sarishtadar lately in the Bijnore Collector's Office wishes to make his *salam* to you. Whilst he has been working under me he has given me great satisfaction and is a quiet and respectable character.

Yours sincerely,
(Sd.) A. SHAKESPEARE, c. s.

February 16th, 1850.

CONTENTS.

	Page.
1. Hakim Muhammad Amjad Ali Khan, Rais Amroha of the District of Moradabad, N.-W. P., and retired Deputy Collector	1
2. Hakim Mohammad Niaz Ali Khan, Rais, Honorary Magistrate and Vice-Chairman of the Amroha Municipal Board	30
3. The late Khan Bahadur Sheik Altaf Hasan Khan, Rais, Lucknow, and Honorary Magistrate, Cawnpore, &c....	37
4. Munshi Shankat Hasan, Rais, Moradabad ...	56
5. Hamid Ali Khan, M. R. A. S., F. R. H. S., Barrister-at-Law of the Middle Temple	59

THE
CERTIFICATES, &c.

OF

HAKIM MOHAMED AMJAD ALI KHAN,

(*Rais, Amroha in the Moradabad District, N. W. P.,
Retired Deputy Collector.*)

HAKIM MOHAMED NIAZ ALI KHAN,

(*Rais, Honorary Magistrate and Vice-Chairman,
Municipal Board, Amroha.*)

(THE LATE)

KHAN BAHADUR,

SHEIKH ALTAF HASAN KHAN,

(*Rais Lucknow, Honorary Magistrate, Cawnpore, &c.,*

AND

MUNSHI SHAUKAT HASAN,

(*Rais, Moradabad.*)

HAMID ALI KHAN

(*of Amroha, M. R. A. S. F. R. H. S., Bar-at-Law.*)

Lucknow.

PRINTED AT THE N. N. SHARMA PRESS, LALBAUGH,

1899.

مباد با ز مند حرص در تلاش جنون
بر نوح کلفت تمکین غنا نمی آرد زد
ز وضع عافیت بوی ناز می آید
بحرف و صوت نهی گشتن از خود آسان نیست
چو تخم راحت بپریشگی غنیمت گیر

اگر ز درد سر هستی آگهی (بیدل)

نفس چو خامه تصویر ز نهار مکش

ز پای هر که درین ره نشست خار مکش
چو موج گوهر از آسودگی فشار مکش
ببحر غرق شو و منت کنار مکش
چو سنگ محمل او هام بر شرار مکش
سرفتا ده ز نشو نما بدار مکش

بهر بزمی که باشد جلوه فرما جوهر تیغش
زالال آبرو هائیزند موج از پر بسمی
ز رنگ خویش نگر دپایمال برق بومیدی
چو آن مصرع که هر حرفش کشتن است مانی و رنگین
توان خواند از عرورجس عجز حال مشاقان
نغا فل پیشه بی در کار ابروی کجش دارد
بخون بسمی گریه است آید د هوس گردد
ببحر عشق هر موج از جانی سرخوشت اما
ندارد موج هرگز در کنار ببحر آسودن
درین محفل که یک خواب فراموش است راحتها

بقطع ز ندگی (بیدل) نفس مهلت نمیخواهد

ر موزی نیامی روشنت از پیکر تیغش

اشک آینه یاس است ز چشم تر خویش
خلد خواهد بغرق غوطه زد از کور خویش
کس چو گل آبله را اجاند هد بر سر خویش
خواجه وحسرت مال و غم گنا و خر خویش
عالمی آینه کرده است نهان در بر خویش
همچو آینه اگر حلقه زنی بر در خویش
اشک تا آنه پاکشت گذشت از سر خویش
ختم شبگیر کن ای شعله بخا کستر خویش
عقده در کار من افتاد چو قفل از پر خویش
بی شکستن ندهد هیچ صدف گوهر خویش
نی بصد عقده مفشده است لب از شکر خویش

بیتومشکل کنم از خاق نهان جوهر خویش
ساکنان سرکویت رهوس ممتازند
فطرت هست بکیفیت اعلی تر سد
عاشق و یاد رخ دوست که چشمش مرسا
تا نچو شد عرق خجلت مثال ز شخص
هر چه خواهی همه در خانه خود می یابی
عجز رفتار من آخر در بیباکی زد
صبح جمیعت ما سوخته جانان دگر است
سعی و ابستگی آخر در فیضی نگشود
سایل از حادثه آب رخ خود میریزد
فکر لذات جهان کلفت دل می آرد

سفله را منصب جاه است ندامت (بیدل)
 بیخمال نگذاشت گل را صنعت آرزای خویش
 هرزه باید تا خت عدری در تلاش عافیت
 هر نفس آواره فکر کنار دیگریم
 عالم انس از فراموشان وحشت مشربست
 بار نو میدی بدو شمع همچو شمع افتاده است
 تا بویاد از فشار تنگی این انجمن
 دل هزار آینه روشن کرد اما بی نبرد
 رفته ایم از خویش و حسرتها فرا هم کرده ایم
 هر که جاحواهی رسیده روز در پیش و پس است
 رنگت و چون غنچه ات آخر گر بیان میبرد
 صد قبات گزیرا بد برنخو اهد آمدن

(بیدل) از افمانه ات عمریست گوشم پر شده است

یک نفس ترس که از خود بشوم غوغای خویش
 بی نشان حسنی که جز در پرده نتوان دیدش
 حضرا گزیردی چو خط زان لعل میراب آگهی
 عالمی بی برده است از شوخی پیراهنش
 کس ندید از روغن بادام طوفان جنون
 دست شستی ز آب حیواد و گریختی دامش
 فرق چند بن قدرت و عجز است اگر امیری
 جز غبار من که آشمت از نگاه پرفتن
 داغم از وضع سپک روحی که چون رنگ بهار
 گل بباد آورد نم تا دل بدام آورد نش
 از طواف خویش دل را مست عرفان کرده اند
 می برد در داندن پهلوی برون زین گلشن
 عافیت خواهی اب از افسون عشرت بسته دار
 خط ساغر می کند گل گردد خود گردید نش
 ناله شوی تا بی تکلف از فلکها بگذری
 هر گل اینجا خندد در خون میکشد پیراهنش
 نهست ز بگار غفلت می برد جهد از دلالت
 خانه زنجیر را هی نیست غیرا در ورنش
 در غبار فوت فرصت داغ خجالت میکشم
 مهر زنا بن صفحه چندانی که سایه روشنش
 تیغ و زنگاری که عالم بسمل نیرنگ اوست
 شمع رنگ رفته می بید همان پیرامند
 گر نبرد از د بخویم خون من در گردنش

جز عرق (بیدل) زهوی پیریم حاصل نشد

آه زان شیری که خجالت میکشد از رو غش

تا کی افسردن دمی از فکر خود و ارسته باش
 سر برون آرا از گریبان معنی برجسته باش
 گرنداری جرات از خا نمان بر هم زدن
 همچو می خون در جگر زین شیشه بشکسته باش
 تا بفهمی ربطا استعداد هستی و عدم
 زین دوه صرع دور مگذارند کی پیوسته باش